







# START





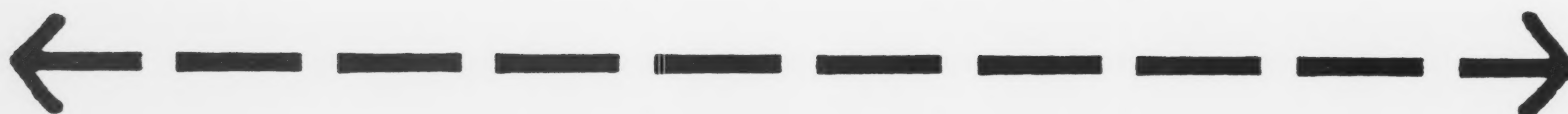
# REEL 136





**Microfilmed 1990**

**University of California  
Reprographic Service  
Los Angeles, CA 90024-151804**



**6 inches**

**Reduction Ratio** **11:1**



**National Preservation Program for  
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic  
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the  
National Library of Medicine  
and the  
University of California at Los Angeles**

**(Contract Number N01-LM-9-3534)**

**October 1989 - September 1990**

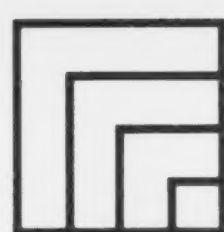


**The material on this microfilm  
is of varying quality. Portions  
of the material may be illegible  
due to:**

**Aged paper  
Foxed, stained, or insect  
damaged paper  
Water damaged paper  
Glossy paper  
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the  
manuscripts may appear paler.**





**AIM**

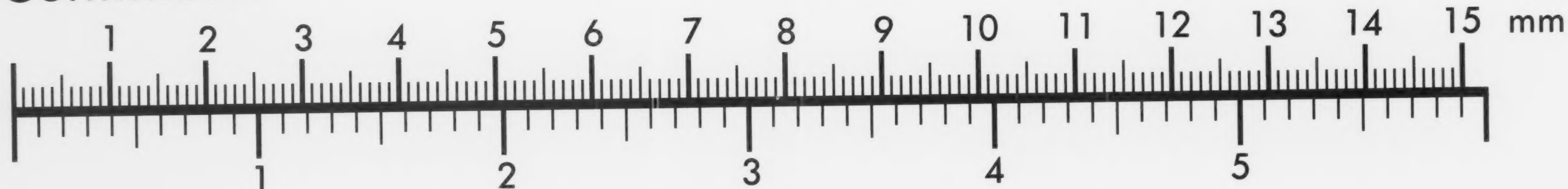
**Association for Information and Image Management**

1100 Wayne Avenue, Suite 1100  
Silver Spring, Maryland 20910

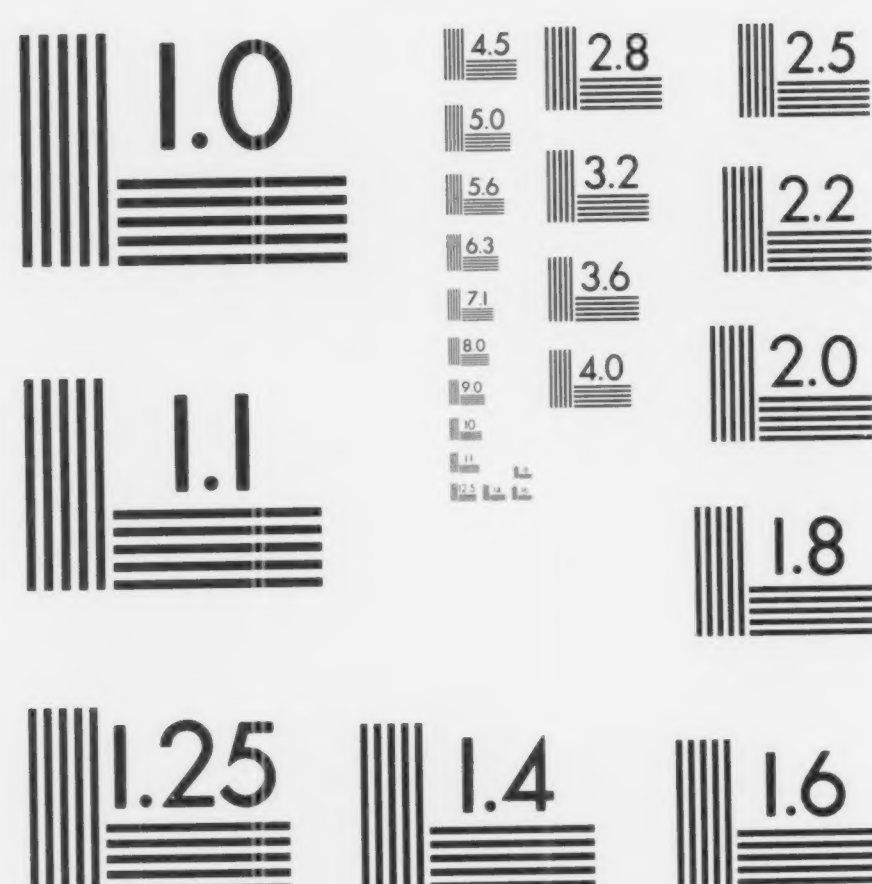
301/587-8202

**MS303-1980**

Centimeter



Inches





**Los Angeles,  
University of California**

**Louise M. Darling Biomedical Library**

**History and Special Collections  
Division**

**Persian Medical Manuscript Collection**

**(Shelved as Ms Collection 60)**

**For permission to publish, or obtain  
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division  
Louise M. Darling Biomedical Library  
University of California, Los Angeles  
Los Angeles, CA 90024-1798  
U.S.A.**



\*Ms.  
coll. Persian medical manuscripts. -- ca.  
no.60 1100-ca. 1900.  
RARE 150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.  
Entire collection microfilmed as part  
of a National Library of Medicine  
preservation project: the preservation  
master negative is at NLM; the printing  
master negative is at the University of  
California's Southern Regional Library  
Facility; a positive copy is housed in  
the UCLA Biomedical Library's History  
Division.  
Formerly a part of: Near Eastern  
manuscript collection, Dept. of Special  
Collections, University Library,  
University of California, Los Angeles,  
and assigned accession no. 1117.  
Transferred to the History Division  
of the UCLA Biomedical Library in  
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

\*Ms.  
coll. Persian medical manuscripts. ... ca.  
no.60 1100-ca. 1900. (Card 2)  
RARE March, 1986.  
Finding aids: Annotated and indexed  
list available in library: Richter-  
Bernburg, Lutz, Persian medical  
manuscripts at the University of  
California, Los Angeles : a descriptive  
catalogue (Malibu : Undena  
Publications, 1978)  
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,  
Medical. I. University of California,  
Los Angeles. Louise M. Darling  
Biomedical Library. History and Special  
Collections Division. II. Series: Near  
Eastern manuscript collection ; no.  
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl



# **Persian Medical Manuscript Collection**

**Ms. 138**

**Author:** Not given

**Title:** Not given, appears to be a translation of a French work on general pathology

160 fols., 7.75 x 4 in.  
(216 x 140 mm.)

**Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).**



943 A

*general pathology*

Coll. 1117  
MS 138

1292 AH.



THE LIBRARY  
OF  
THE UNIVERSITY  
OF CALIFORNIA  
LOS ANGELES



# BLANK PAGES



بسم الله الرحمن الرحيم

مفسر در تعریف مرض و علم با سبب علامات و سایر عوارضات مرض بطوریکه بدانکه مرض بقول جالینوس عبارت از اختلال استعداد ابدان حیوانی است بخارج از طبیعت که بواسطه اضطراب در این عضو یا در جمیع اعضا بهم رسد و در هر مرضی شناسائی دو چیز طبیعتی لازم بود یکی موضع علت و دیگری عمل که بواسطه آن علت ضایع مانند وکل امراض یا ذوات اعصاب باطنه اند و یا ذوات عظام ظاهر که معالجات قسم اول را با اصطلاح عامه طب دانع قسم اخیر را جراح نامند و بر جراح لازمست که علم طب را بداند و بی بر طبیب معرفت علم جراحی چندان لازم نمی آید اما علم طب یا علمی فقط است چون معرفت بر امراض از آنکه این بدن بدون بناشته عمل بود و یا عملی عملی است چون شناسائی امراض یا سبب بعلم که از آنها حاصل کردند اما سبب امراض بر چند وجه بود اول از استعداد شخص چنانچه صاحبان سینه شک مستعد بودند مرض سینه دوم استعداد از آن چنانچه مرض صرع اکثر بابت غرض شود سیم سبب امراض مخصوصه سینه چنانکه جماع با صاحبان کوفت نسبت مخصوص است مرض میگویند و روزه چهارم سبب امراض است چون ضرب و اثر بر بدن ظاهر چه بهیم سببیکانی است چون نوبه در مرض کلا

سبب سبب امراضی است که امراض عمومی نامند چون وبا و مثال او هضم سبب است مانند جذری اما عوارضات امراض بر دو قسم است اول آنکه در حال صحت وجودی در بدن داشته و در مرض یا در شک یا نقصان یا فساد است عرف دوم آنکه در حال صحت سببیکانی معدوم بود ولی در مرض بهم رسیدن چون وجع و هر یک از اینها با در موضع علت بهم رسیدند و یا از جمیع بدن مفهوم کردند که قسم اولی را عوارضات موضعی قسم ثانی را عوارضات عمومی مری می نامند و گاه باشد که مرضی عرض بر مرض دیگر را بود مانند استسقاء ذی در کبد که این قسم امراض امراض عامه می خوانند و عوارضات هر مرض را چند تنگنا بود اول عوارضات قبل از بروز مرض دوم علامات توقف مرض سیم علامات ترکید و اشتداد مرض چهارم علامات توقف مرض پنجم علامات نافرص مرض است و علامات هر مرضی با بطور نوبه و انفعال عامه عرض شوند و یا آنکه از ابتدا بروز مرض تا انتها با انفعال در بدن بودند هر یک از اینها یا مستطین یا غیر مستطین اما وقتاً در آنها ای و بواسطه اختلاف امرجه شناسان و فصل و امکان متفاوت است چنانچه جلدی در هر فردی یا در هر سنی و در هر فصلی و مکانی بطور دیگر بروز نماید اما دوام امراض مختلف است که در هر قسم دوام مخصوص بود مگر آنکه کلیتاً امراض حاده را دوام و مدت کمتر از امراض مزمن است اما انتهای امراض را بشکای نام بود و یا بشکای نافرص چون علوی در بدن باقی ماند و هم در انتهای امراض چند روز تقاضیه و کسالت در بدن باقی بود که این نام را ایام تقاضیه نامند و باشد که در حال تقاضیه دوباره مبتلایان مرض کردند و آن حالت را نکبت نامند و چنانچه بعد از تقاضیه مبتلایان مرض شود عود خوانند اما تغییراتی که در بدن بواسطه مرض پدید شود یا در اجزا



صلبه است و یا در اجرام مایع و این از تشریح مرضی مفهوم گردد و تشریح مرضی هم  
 بر دو گونه است یکی بواسطه نظر نمودن در بدن با ذره بین و غیره و دوم بواسطه  
 عمل تجربه و ترکیب اما تشخیص امراض اکثر اوقات بواسطه عوارضات و علامات است  
 و گاهی هم بواسطه سبب دوام و یا معا لحنه که کرده شود تشخیص مرض نمایند و علامت  
 را که بواسطه انهای توان عمل بر مرض نمود علامات یادیه است علامانی را که مختص  
 مرضی در مرض دیگر بود و یا اینها علامات مختصه نامند و اکثر علامات  
 یا از قوه باصره و یا از قوه شامه یا از قوه لامسه ملاطحه و منظور شوند اما اندک  
 امراض استنباط است که طبیب از عوارضات استنباط رفتار و اجناس امراض  
 و این استنباط یا حید است یا ردی و یا جید ردی چون هم مزه نباشد ولی نقصا  
 در بدن هم رسد و یا مجهول است چون حدت بیفین نموده نشود اما علاج امراض  
 بر چند جهت بود اول آنکه قبل از بروز مرض برای غرض شدن معالجه نمایند  
 دوم آنکه علاج در مرض نمایند سیم عرضی از مرض نمایند چهارم آنکه  
 مرفع مرض کنند نه آنکه قلع ماده بکلی بشود در اینصورت بعد از چندی مرض  
 نکست نمایند اگر چه باشد که در اینصورت علاج دفع ماده بکلی برگردد و سیم  
 پنجم از معالجه حفظ صحت است و مریک از اینها بواسطه استعمال ادویه مزاجی است  
 و یا بواسطه استعمال ادویه موضعی است باب اول در بیان  
 امسام حیات و علاج آنها اگر چه غالباً با حسی از جمله عوارضات بود ولی چون گاهی  
 سبب معلوم نکرد و طبعاً از منشا امسام از ادویه جدا گانه ذکر نمود تا آنکه  
 اگر علم بسبب حاصل نکرد در بخواهد که ذکر می شود بتوان دفع این قسم عرض مملکت  
 نموده بداند که کل حیات دوام او پیش از سه روز نباشد و دوم حقی غلط است  
 سیم حقی بوری که عرض آن بواسطه بروز بوری چون جد و امثال آن بود و

بوسیله این است که حقی بوری غلط و بی فواید است

باید دانست که اغلب حیات از فتنه بخادی بود و اکثر با مقدمه باشند و سبب  
 ذوند با یامی چند که یام جاری نامند و در آن یام یا حقی شدت یا بد یا حقت  
 بد بود و اشکالات علامت عامه حیات چندان سببی با موضع علت ندارد زیرا  
 که گاهی حقی شدت و موضع علت نامعلوم بود فصل اول از امراض حیات در حقی  
 بوی و ان عبادت از عرض حیات که مدت دوام آن یک الی سه روز بود و سبب  
 امثالی معده و نفقرا از عذبه و حرکات عینیه و بی خوابی فرط و رجوع و اثرات  
 و خستگی مزاج و غیره بود اما علامات مرضی است که بقیه بوی از قوه حسی  
 و بعد از اتمام از حقی حوائی در بدن هم رسد و هم و اعیانی با صلاخ و  
 وجع فطن و نقصان استنباط سفیدی زبان و عطش مفرط غرض کشته بنضرت  
 کرد و بداند که نوعی نیز در بعضی غرض شود اما تشخیص از مرض در  
 منقسم است اما العلاج مشتمل بر فقی چون قلوب و ترخین داده و معرفی از  
 نوشاد و یا قدری از سرکه فلیات و نشند که بزودی بحران بعرف یا بول نموده و  
 مرفع کرد و اینجا که امثالی معده و دهمی نفع از سبب است و چون و مسن زیاد بود  
 دلت نمودن بدن با مایه و نافع است فصل دوم از امراض حیات در حقی غلط  
 و او عبادت از حیات که همراه دود با تفرخ در معاء صنام و رفت دم و غلظت  
 طحال اما سیم مرض اکثر از حقیست خلق است در مکانی که وسعت و اندک بود و  
 دذات هم رساند و غرض شود از دذات غذا و تغییر مکان و اینجا که چند نفر  
 صاحب محرفه را در یک منزل خوابانند قوه مسیر هم رساند و باید دانست که  
 این مرض اگر دذات هم معتدل و در بلاد عظیم هم رسد که در دهانت و سیم  
 ضربت بخا استخوان دروک نالبت و از انسان تن نبات استعدا در این ای  
 این مرض بود و فادانست که شخصی و بوبت مبتلا بدین مرض کرد و اما



علامات این مرض در مفاصل و مفاصل و استخوانی و یا بند رفتن اضطراب و بد  
 هم رسیدن اشتها نقصان یا فخر طبعی لیس از دهان جاری کند طبع بویست  
 کاه لیت هم رساند و بعد از چند روز که علامات مذکور بود در صبح صدام  
 شدیدی با یخمان و جری غار من از حرکت متعسر گشته قیقر من ثابت یا  
 مکرر غار من و حرارت در بدن شوی گردد و نباشد که مرض ابتدا بر غار من  
 و بعد از عرض حتی صدام و یخمان باقی ماند و در او نبض قوی مطری و  
 کرد بد جلد مانتب و زبان سفید گشته باشد که نوع و فی غار من کرد که  
 یا باغی لیس و یا طبعی صغری و در عطش مغرط هم رسیدن بطن از موضع  
 مؤلم و وجعناک کرد که چون سر غار من بر موضع مذکور وضع شد از بدین  
 نیست مگر از روزم جزء اخرا از مفاصل تمام و در این وقت بقاعدا اشتها گشته  
 نترکه در ریه هم رسد و نباشد که اندکی سعال هم رسد و در انتهای هفته اولی  
 علامات مذکور شدت یافته استسقای طبعی و کرانی کوش با خست و سرخی جلد  
 و زبان غار من و از قول ناقص شود و در هفته دیم که حالت مزاج من  
 حصیه در صدم و بطن و بند ریح در جمیع اعضا بروز نماید که در لیت و ریف  
 دم و لیت جلد و نباشد که این حصیه بعد ری کم بروز نماید که ملاحظه کرد و  
 که در بعضی از مواضع چون بطن و مغایر بر غار من و در بروز نموده بعد  
 اندک مدتی ریش و در این وقت عوارضات مذکور به مخصوص همان و  
 و سهر و سبان شدت یافته هدیان و اعصاب و سرخی چشم و اختلال نبض باعث  
 خیفان غار من جلد خشن شد و در انتهای هفته ثانی و با اسود و زبان هم  
 رسیدن و جمع بطن فانی و استسقای طبعی و اسهال شدت نماید و دفع ایها  
 مربوطی زرد و منقش بود و صلب البوک و غلبه نفس هم رسیدن با بد اضم

نا از خوابیدن زیاد و سبک جنبه فانی یا غار من شود و او طبع دشت محرک  
 شد و بعضی مضطرب کرد که کاه از اضطراب خود را هلاک سازد و این حالات  
 نادر و چهار دم یا بیست یکم مرض بود که یا ام بجای من بود و در وقت که  
 هنگام نفاص مرضت چنانچه غلبه طبیعت را و در جلد نرم شده و عرف سالم بود  
 علامات مذکور خفت یافته نبض منظم و زبان مرطوب گشته و بعضی بنفاهت افتد  
 اگر چه بعضی از عوارضات چون نقصان خواص غیر باقی بود اما بیم هلاک نباشد  
 کاه وری در غار من یا فانی یا فانی در یکی از اعضا بلیج مرض شود و آنجا که  
 مرض غار من بد نبض و دوی شد جلد خشن و کاه عرف روزه نموده و بدین  
 گشته لکهای انودالون در بدن بروز نموده تنفس متعسر غبار زد و منقش  
 بن دندان سیاه گشته و هلاک کرد و کاه منی روی داد و منجا خذ شد x  
 هلاک نماید و کاه نباشد که در حالت مزاج من یا در نقاشات دفعات و ریح  
 سخت در بطن بطور رسد و فی مواضع من گشته و در اندک مدتی هلاک  
 گشته و این بلیت مکرر متعرج شدن مغاء و قویم صفای و باید دانست که این  
 مرض بواسطه اختلالی صورت منقسم چهار نوع شد اول آنکه غوامضات اله  
 بر طبعی دم چون صدام و لیت جلد و حریت چشم غلبه بر سایر علامات باشد  
 باشد که این قسم را مطبقة خوانند و دیم آنکه علامات نفسانی چون هدیان  
 و فوای و اسنان و غیره مستوی شوند و اینهارت از معرفه بود و این که بلخ نوع  
 است و گشت سیم آنکه علامات ضعف طبیعت چون یخمان و جری و خلب البوک  
 نشستن غبار در ریه و بلای و لیت جلد و غلبه بود و این که جلد مانتد  
 اکثر این صورت بلیج قسم ثانی بود چهارم آنکه علامات نوع سیم بود و بعد  
 بر تان و در کم که رکیب با مرض شود که اکثر این قسم اخیر هلاک بود اما این شرح  
 کبد هم



بدانکه در اندامی مرض مخفی غده های لوزی شکل که در مغاء ضامی باشد  
متورم گشته و بنیدر مع نقطه های زردی در وی نمایانید شد و مورت تفرج  
انها کردند و این وجه غالباً از غشای مخاطی مجاری معاء ملوکوتجا و زنی نمایان  
و بندرت سرایت در غشای عضلانی نموده محدث تفرج آن گشته و کاه دوم  
بخا و در نقطه مغاء بدید و صفات تورم و مورت هلاکت شود و بقلاوه از  
مشاهد کرد و در یکی طحال و در غده و اسامیه و لیدت آنها و رفت دم و در بعضی  
تفرج در حلقوم یا موضع دیگر پرخون شدن و بغیر از آلات نامتذریه نیز دیده  
شود اما تشخیص مرض بواسطه علایم مخصوصه مذکور چون مجمع در موضع  
اعور و قراقرق و قنای دم مغاء و غلاف هدایان و حصیه غیر تشخیص داده شود  
اما فی العلم چون شدت در علایم مذکور از قبیل هدایان و اسناک و حرکت  
اوطار و دشت و غیر هم رسد و در وقت آنها جید است و چون مرکب  
مرض یکسانند ذات الریه و حمز و غیره که در حکما مملک بود اما العلاج اکثر  
مرض المعالج مخصوص نباشد و فی تدابیر لایقه و دفع عوارضات شدیدی قرار  
مرض از ابله و شفا را حاصل نمود و جوان حضرت باری و اینکه مرض از دو کما  
خوب محل مرغوب خوشتر از ابله و در پلیر ارجعیت نموده و متافذ مکان را  
مسدود نشا خنده و عطر در اطان جاری ملبوسه مرض از مرفور پاک نما  
و عرض کنند و اعذبه و اشربه را منحصراً لاسعیر لغاب بد و غطونا و غیر از این قبیل  
فناء اللحم کجری نموده و در صورت غلبه دم فصد و در میل ماده بد ناع  
بامره در سر نموده و از سال علی برین کوشش نمایند و حیوانات معدنی چون خرم  
و کز و دمن و غیره جوشانند و در صورت ضعف متویان و حرکات فم از  
قبل شک و کافور و شربت سبل و غیره دهند و هم حطمانا و افیت طین که کت

در حالت ضعف نافع و از خوردن و چون پوست طبع بود خنده از شک و زخم  
کچک نموده مسهل استعمال ندارند و در هدایان صبا الما به نام در سر نموده  
علی درین کوشش نمایند و در اینجا نیز صبت الما به نام نمایند و برای نزله ریه اسکا  
دهند و در ذات الریه فصد نموده کافور و ششاند و چون رغا و غلاف ضامی  
بخ و در حصیه بسند و صبت الما و لوزی از قاضیات بالآخره تمینه نمایند و در  
دم ثعلب و زاج سفید و ششاند خنده از شک و شربت انسان حاصل شود شک  
و در دم عدد بزبان خادان بکاو دارند و برای تفرج فاعلول کافور و اسکر شرب  
شستن نافست و اینجا که جلد خشن و حرارت بدن زیاده بود یا سکه مخلوط در  
سر بد و از شرب صفت مرهم بجهت ترجه که از خوابیدن حاصل شد باشد بکیرد  
زده تخم مرغ عددی کافور شش خود دم کسایه که در وی نامرجه اند  
بوضع مذکور کنند فصل شیم از باب اول در حی پوری ان علایم  
حی لازمی است که غالباً و امان و مری بود و هم زاده و در بار و زور از مختلفه  
جلد و نزله و غشای مخاطی و شطنت بر چند بیان بیان اول در  
است و او عبادت از حی لازمی است که هم داده همراه بود با بروز لکهای صفات  
اللون در جمیع بدن و عرض نزله و غشای مخاطی خواصه و چشم طفرم و دریه  
مرض یا موافق قاعده است یا آنکه از قاعده خارج و بی نظم گردد اما سبب  
اکثر مری و فاعل بروز خواصه در اطفال باشد که غیر لغز کرد و در سرات غلبه  
بالا لطف و هم با واسطه و غلبه سرات کند هنگام زایل شدن بشر جلد و در  
سوغا من کرد و از امر صفت که پیش از یکبار در شخص فرد بروز نشا  
و بدین واسطه است که اشخاص من مبتلای بد و نکند و از آنکه در طفولیت  
شد اند اما علایم سرخچه با فاعل در معده و من اعیان غرض بعد و





بوم لرزشید و حی صغیر رخ نموده جلد کمر و خشن شد صداع شدید و  
خشک موانع اعصاب غامض گشته چنان احساس نماید که گویا سینه او را با چوب  
محکم بسته اند چشم سرخ شده و در عروق ملخه نادره شده بدین معنی  
ناهن و اعصاب و سرخوای شد بدین هم رسیدن زبان عریض سفید و مرطوب گشته  
نوع و پیوست و گاه بد شدت مرض التهاب غامض گردد و بکشد از دوا چهار و  
بندرت و نوزده روز بوقت دویم مرض که هنگام بروز لکهای سرخه است  
که اغلب تسخیری در مرض بد بد شد پس از دفع آن لکهای سرخه منظم گشت  
از لحاظ بر اجتماع آنها شکل ذایر احداث می توان نمود که در بدن بروز نماید  
و این لکها بسیار کوچک و اندک برآمد می باشند و ایندای بروز آنها از سر و  
صورت و گردن و بدن و اطراف بر تپت نادره گشت و هم نوا لکها تپت  
بروز آنها بود که ابتدا لکهای نادره و در سفلی و بعد از صورت زایل شود و  
منتهای خوش دگر این لکها نادره گشت که بعد از ابتدا به خشک شد  
تا قطع کردند و چون با امکنش فشار دود می نمایند سفید شد پس از  
داشتن امکنش دوا سرخ شوند و فاصله لکها از لکها بکمر سفید و سالم  
و باید دانست که این قشرها در کام و حلق نیز بروز نموده و صورت عسل  
گردد و هم حلق متورم شد صورت گرفته و تکلم و بلع را عسر می رود و دهان  
که ورم از مجرای بطن دویم گوش سربست و صورت و وجع اف ن گردد و چون  
جمع لکها بروز نمود و حی صغیر علامت نادره از سرفه و احساس سستی صد  
و وجع کلو و صداع تسکین نافته بستر ناسوس بخند شود و این اگر در دو  
هشتم مرض و پنجم بروز لکها بود و در این وقت جلد نرم گشته و عرق نموده و  
طبع دفع و معال تمام گشته با بعضی بضع با اسطوخودوس و تا و نوزدهم مرض

خاصه گردد اما ترکیبات مرض دوم ملخه و زله ربه خنای و وجع گوش  
فانقرا بای رهن بود اما نتایج مرض بروز دوا میل بدین و ورم ملخه و  
وجع گوش خنای و زله و فانقرا یا است اما علامات سرخه بی فاعله آن  
که مفدتان مرض طو لکشد نادره مفدتان هدایت التهاب در دوا غامض  
گردد و یا لکهای سرخه بسیار کم بروز نمایند و باشد که نادره و لکها نادره  
بدین گردد و دوا باشد که دم رذائت هم رساند و لکها بسیار بقیش شوند و گاه  
پن مرض لکها نادره بدین شد و بزودی مودت هلاکت شود و این نیست مگر از نادره  
برودت خارجه و نادره است که علامات سرخه غامض شد و لکهای نادره  
بروز نمایند اما تشخیص مرض اینجا که فاعله بود اشکالی در تشخیص بود  
و در غیران دوا باشد نادره شود نادره و در مدت مرض مشابهت به سرخه  
میشود اما مفدتان العرقه چنانچه بود و در فاعله خوب نادره  
در مدت عوارضات و ترکیبات چون هدایت و اسهال و غاف و میل لکها  
بباطن بود و هم در سبوح و اطفال اصعب مشبک گشت اما  
العلاج باید مرض را بحالت خود گذارد و در مکان و بستر لای خواباند از اثر  
برودت خارجه اکل غذا محظوظ نموده و قهقهه و سایر طبقات و نادره  
و حنه چند از طبقات ملطفات نمایند و نادره بود بعد از دفع مرض نیز  
مرضی را بیز نقره شد و چون از قکت اطمینان حاصل شد مسهل و شادان  
بخام فرستند و چون لکها نادره بود یا میل باطن نمایند بدن را با آب گرم  
بشویند و یا حمامات عامه چون خردل بنیاد و جلد نمایند تا اینکه لکها نادره  
بروز نمایند و عرق نادره نادره و شادان و برای ورم ملخه  
بفکندم دارو نادره و از نادره سیرک لای عمل نموده و روزی چند با مرچم را











مکنت بود دی است هم در وقت حمل و سن بخون صعب از غیر آنها بود اما علاج  
 بود در ایام حمل طمان استمال نموده و مریض را از اثر برودت خارج نماید  
 نموده و در پوست طبع مسهل برین دهند و آن جا که مرض شد باید باشد در میلاد  
 بدماغ یا از نیم زیاد شدن بله فصد نمایند و چون بروز بله بنا خیزند منقبات  
 آب زن و غیر بکار دارند یا آنکه بدین راه دکنمالی باندند لکن نمایند و فدا خرد  
 در مساقین و پاشویه و بستن بخ در خیمه تلخون در دماغ منصرف سازند و برای  
 ماه الشعیر غیر از ملطفات داده از مغزهای غریزه نمایند و برای موضع در صورت  
 نازک هین روز و غن با دام و غیر نموده با سوزن سر یا چهار انگشتان در  
 کم تر ماند و چشم و گوش و منبلی را از محلول دارو شکسته بشویند و فاصت آن  
 از دهن پنجاب نادیده و صورت و نیکوتر است که قبل از بروز بله در صورت  
 حیوانه انداخته شود برده و صورت نماید و بدانکه در اسحاقیه که منقلد  
 بر بله سخته و یا آنکه نوبی مرض فک و مبتلا شد مان و یا در طفولیت بله مسعود  
 آنها گویند باشند بله منم بله در آنها بدید کرد که رفتار و علایان هرگز  
 از دست است از تحا و زنفالین و حتی ثانی هم غرض نکرده و مدت دوامش داده  
 بود و همیشه بشفا منتهی گردید و علاج آن گرم نگاه داشتن اعضا و نشستن  
 و لطیفان است اما طریقه اخذ بله صنعتی بیان حصول آن بدانکه در سینه هر  
 مستعد و پخته ۱۰۸۵ علیسوی و هزار و دویست و چهارده هجری یکبار آنها  
 انگلیس موسویه جیه او بخیر به زیاد نمود که اگر بله کا و زانسان گویند دیگر مبتلا  
 مرض مذکور نکرده و وسیله بیان آن بود که وقتی حکم نکوز و دویکی از دها انگلیس  
 ذخیره را دید که چند بزرگ سینه با بله در بدن او بود نموده و بی علامت بله را  
 ندارد و بعد از تفحص تفکرم معلوم شد که این بشر از کاوی پیونده که بله دادند

بود بان دختر را بیت کرده است و هم حکم نموده بله کا و کوفته بطنی چند کوفته  
 هر یک چند بشو و زوده و دیگر مرض جدی مبتلا نکشته اند پس از این بخیر  
 جمیع دول فرنگستان صفت بله کوبی شیخ یافته و از آن تاریخ تا حال هرگز بله صفت  
 در او گویند و دیگر مرض بله مبتلا نکشت و چون همیشه بله کا و بدست نیاید اگر از  
 ماده بله طفلی که در او بصفت بله دوا مانده باشد بکیر یا همین فایده را بخشد و اگر از  
 است که آن طفل نام و ماده جلد بد بود زیرا که اگر طفل امری خارجی بود آن طفل  
 هم با مرض مبتلا شود و بهترین زمان برای کوبیدن بله بعد از اتمام ماه شش بود که  
 طفل در آن وقت لارد و او ده باشد اما چون مرض نکوز و فاقه بود و در هر سنی که با  
 می توان کوبید بدانکه بعد از کوبیدن بله تا چهار روز هیچ علامتی در طفل بروز  
 ننماید و انتهایی روز چهارم در موضعی که ماده را کوبیدند لکه اخیری بدیدند  
 روز دیگر صفت بله شد و که کشته روزیم نرم و بهیم شد و طوبی سفید در وسط او  
 بدید و هاله اخیری در اطراف و اطراف موده روز دیگر لوزن بشری را بدید کرد  
 که اگر در این وقت ماده را کوبیدن گیرند و در روز هشتم مرض حتی خفیه عرض  
 کند و منبلی برج بزرگ و خشک شد بپزند اما طریقه کوبیدن بله بدین نوع است که  
 مشط بله کوبید با ماده آبله اوده نموده بر بزرگ جلد و کوبید و در پی از که نامشط  
 برداشته بودند جلد در تحت بشری مانند موضع مذکور را با لکه بپزند تا ماده  
 بر طرف نکرده و فصل چهارم از باب اول در حقیق ابرو و فاساد آن بود  
 بدانکه حتی ابرو فاساد حتی انا منند که غرض شود بد و در پی و منبلی باشد که بد  
 محال و بر سه گونه است اول نوبه بقاعده و دوم نوبه غشی تیم نوبه کیلائی و غیره  
 اما حتی نوبه بقاعده غرض شود از اکل میوه جات نامرست از جلد خیار و اگر نوبه  
 بدید و مکاشفان خصوص از آنکه رطوبت در مکانیکه بر بروز شیرین داخل گردد







در نوبه سیم کلا جهلاکت انجامد و هم چون نوبه زیادتر من بود علاج صفت  
 خواصه نوبه ربع اما تخفیف اگر چه گاه مستحب شود با حقه مطبوعه و در ایاطه  
 علامان مخصوصه نوبه در مرض سبب جهلاکت تخفیف آن کنند اما تسخیر مری  
 غلطت کبد و طحال با وقت دم و استسقاء از آن نابت بود و گاه بدین شود امثالی  
 دماغ از دم اما العلاج در حفظ صحت چون شخص سافر و از خود باکند که نوبه  
 در آنجا شایع بود باید از اثر و ردت خارج بدین احوال طاعت نماید و اگر رطبه  
 مایه و غم مری برشته و دهنیان زیاد تناول تنه این صبح شام حوالا مکان  
 از منزل بیرون نیایند و چون لابد بیرون باید آمد بدین مایه و در آنجا که  
 ناهار اجوبی است شاقی نکرده و بعد از امتلا نگاه ندارند و بعد از ناهار تناول  
 نمایند و چون خواهند از آن مکان بیعت کنند چندی در کو مشنان شیر بد تا  
 استعدا و طبیعت که بر نوبه است زایل گردد و بهر آنست که در امکان مذکور گردد  
 بت کنند که نوبه نباشد و هم ساکنان آن بلد را در قمار خوردن بدین قواعد از  
 روی بجز نیست اما چون نوبه در بدن از آنجا که اگر هم راه بود اما  
 معده جو خفیف بود ابتدا رفع املا نموده و بعد علاج نوبه کنند و الا ابتدا  
 مریغ نوبه نموده بعد از اطمینان علاج املا نمایند و نیز چون نوبه ساده و  
 بود ناسه نوبه در علاج توان امثال نمود و چو شد بدید باشد یا نوبه غشی بود  
 لازم است که بدون صبر و اویزند و نوبه استعمال داشته در دفع او کنند  
 اما العلاج در نوبه ساده باید وقت بروز نوبه و دوام هر یک از خالان باشد  
 از هر زخمی و عرق چسبید و فاصله دو نوبه را معین نموده یک ساعت قبل از  
 بروز نوبه مری را بلیهون دهند تا از نوبه و در طحال نوبه دفع آن گردد  
 معده را بلیهون در وضع نیم کنند و بزرگ تر از آنرا کنند و در او زده ساقه را

دو کنند و سایر ناسه کنند بود و در روز دوم مطبوع پوسید یا که کبر  
 مریض نشاند که اگر از این رفع نوبه شد و بعد از رفع نوبه تا چند روز از رفتن نوبه  
 و تاثیر بود و اما مبتلا ساختن معده و از فو که رطبه اجناس نماید تا املا  
 محفوظ ماند از ناکت و عود و آنجا که از این رفع نوبه شود مطبوع سایر نوبه را  
 اعاده نموده یا سله قبل از نوبه سازده مثال نمک فربکی در کمی آب بخیل شود  
 تا دفع آن گردد و چون از این هم رفع نکرده که نوبه یا از نیک دهند تا حکما دفع آن  
 شود یا نیک در روز سه بخور کنند و استنشاق کنند و ساعتیک فربکی نشاند  
 یا آنکه نیک کنند امر نیک را در رشت کنند و در خوب مخلوط نموده یک عشا  
 قبل از نوبه سه کنند از این کردار نوشند و در شدت مرض می توان که سه کرد  
 کندی بفاصله سه ساعت نوشند و بدین وقت هر کز دی یک فحان لهار خطبی  
 بفرستند اما العلاج نتایج نوبه برای بزرگ شدن کبد طحال همانند زو و  
 مشع در اربع در موضع استعمال نمایند و هم در فحان کبد و طحال که مرض مذکور  
 در آنجا نباشد فاصت و برای سوا لخصم بغیر از هوا و دویه مری جو خطبانا x  
 و امین بطن و شراب قابض نوشند و برای وقت دم املاح خد نوشند و در وقت  
 طهارت که کمال رغن کرچک شامان بطن و نیشگاه را با واسطه معادلات  
 غیر گرم نگاه دارند و در سده طحال کنند که این نوشاند مشع در اربع  
 موضع چسبانند و به تیلان و جبال روند و برای استعمال معقوبات و نوبه مری  
 x چون تطویران و عرق فلفل نوشند که هم از نوبه رافع نوبه اند هم طافه نوبه  
 است و فلفل اما العلاج در نوبه غشی که در سبب غش یا بعد از غشی بروز  
 کند که نوبه دهند که تا نیم مثال کنند بدفعات استعمال نمایند و هم در نوبه  
 که کدی توان که قدری از نیک استعمال نمود که نوبه دفع و اما آنکه بدین نوبه



کرد و آنجا که علامت کند بوند می توان فصد نمود و هم از ویه جدا به چون شمع  
 در بن کوشن صفا د خردل خمر ساقین نافست و بعد از تبدیل غش بنوبه ساذه  
 علاج ان کنند اما علاج در حوض ابر لازم باید ابتدا که ملک فرنگی ویشا مد و بعد  
 چنانکه فرنگی دهند و چون در این منم از نوبه کبد میل بریم نمودن دارد و قبل از حصول  
 ورم در کبد امثال صلی در موضع ان نموده و فریض را به نیلانی فرستند ان جا که  
 منم اخرا از نوبه بواسطه شغال از دفع نکرد باید بودی و فریض را به نیلانی  
 فرستند که بغیر میخانه ندیر نیست و بزودی فوت هلاکت خواهد شد  
 هم نافست شغال از زنبک که اکثر رفع ان نموده

BLANK PAGE



بسم الله الرحمن الرحيم  
 پتا لاژی رفته ال در س مرض الجالی مثل اینکه مزاجان چند نام پیدا کند با نبر  
 لکن معلوم نباشد که کدام لون در چه مرض ظاهر شود اما پتا لاژی سی سیل کند  
 مرض به فصل کله نیک علم مرض از بدن در بدن کله نیک مدیکال علم طب کله  
 نیک شیر و نیکال علم جراحی مخصوص امراض بر دو قسم است یکی امراض باطنی که مادی  
 انز کویند و او متعلق به کله نیک مدیکال است و دیگری امراض ظاهری که مادی  
 اکثر کویند و او متعلق به کله نیک دژیکال است یا از استن کله نیک مدیکال بک  
 فعه که جراح باید حکا علم طب نماید و الا معالجه درست نتواند نمود لکن طبیعت  
 محتاج بعلم جراحی نیست لاد فی پتا لا لا مادی یعنی تعریف ناخوشی بدن که هر چیز  
 تعریف لازمست خواصه امراض و تعریف مرض نیست که جالیونوس گفته که مرض حا  
 واستعداد است غیر طبیعی که وارد می شود و در ابدان چند که بواسطه ان خالصتوا  
 واستفکلی در جمیع بدن یا در یک عضو هم رسد و هر مرض دور کن دارد یکی  
 او که تغییر کند و تغییر او بعد از مرگ دید شود و دیگری عمل او است که تحمل شود  
 و از جمله ملزومات است که چند مرض را بداند زیرا که معالجه رفع سبب است و چون  
 سبب نداشت بطول انجامد و چون چند را بداند بسا شود که مرض بد فیه دفعه

واستعداد است که باعث می شود چنانچه سینه پهن و گردن کوتاه و در ناک  
 قمر منعد سکن است و چون صاحب این استعداد شربت یا دوزخ و سکن دشت  
 دهد پس باعث سکن استعداد است و این استعداد قبل از مرگ است که بفراشه  
 لکپه و پستان کویند و دیگری جهات حربه بود مثل آنکه شخصی زخم خود  
 یا بقتل و این بفرشته لکن کاری نیک کویند و دیگری جهه مخصوص است که بفراشه  
 لکن اسپینک مثل آنکه چون شخصی صاحب مرض جرب بخوابد جرب کند یا آنکه  
 تزدن ناپاک رود و کوفت یا سوزنک کیرد و اینها جهه مخصوص است و دیگری  
 مودوئی است که بفراشه لکن اردیته کویند مثل خنازیر و بوی و هر چه بود  
 از جهه مکانی است مثل مکانها طب که باعث بعضی امراض شود و اینها بفراشه  
 اندیک کویند یا مکت امراض عمومی بدن مری بودن و گاهی نیز مری است  
 مثل دانه و این بواسطه هو است مثل اینکه یک وقت تمام مردم حمه کویند و در  
 وقت تمام شود لکن کن ناریان امراض مری مثل سرخه و غیره فتمین ماریت  
 ماسمانا مادی یعنی علامت مرض بد آنکه علامت مری علامت طبیعت که در مادی  
 با حدت هم رساند نام تر شود مثل خواص ظاهری که در مرض مزاج نشود یا  
 به عکس کم گردد و یا آنکه علامت نیست که در حالت محض بوده و در مرض هو بد  
 شود مثل فی و هندیان و سرفه و غیره یا آنکه علامت نیست که قبل از مرض بود و  
 مرض تغییر کند مثل اعتدال بدن سنان لکل علامت موضعی مثل وجع عین که در  
 وجع عین تمام بدن هیچ است مگر چشم این علامت موضعیست سنان اولی  
 ماسمانان رفته زال علامت عمومی است مثل تب که صورتی است همه بدن را دارد  
 و فتمین سمانان علامت عامه ضعی عرض عامر شدن جز نیست بواسطه مرضی  
 استقاء که همیشه عرض است که چون تلب اکید یا طحال ناخوش شود استقاء



خاصل شود و هم چنین است آنچه که چو نصدقه بداند خورده و بالغ حاصل شود  
کم بلی کاسیا امراض مرکبه مثل آنکه صاحب مزاج منجمه پیدا کند تا آنکه چون  
طعمه سرخچه دارد و ذات لثیمه پیدا کند و فتن بر دم علامه زانست مثل آنکه چند  
روز قبل از مرض مهبوطی خفگی و کساکت بهم رساند و این و در بعضی  
آنگاه حالت ترید مرض اما حالت توقف مرض دیگر حالت نفاض مرض بلیت  
کلیتونه مرضی که متصل باشد و متصل نیز بر دو قسم است یکی متصل منظم که بر  
او گویند و دیگری غیر منظم که شان بری ذلک گویند آن تریدان مرضی که این  
چهار حالت مفصل باشد و مفصل نیز بر دو قسم است مفصل منظم مثل نوبه  
که وقت و معین است و مفصل غیر منظم مثل صرع که وقت معین ندارد و مثل  
آنکه یک وقت می شود و در سه روز و یک وقت بلیت روز و جوع ناله و لاری  
اگر مرض خاد و مرض خاد است که زود گذر باشد با این طور که یا زوده شود یا  
زود هلاک کند مثل حرقه مالیدی که بیک مرض مزمن و مرض مزمن است که  
طول کشد و یا علامت باشد مثل نفیس تو بمر آن نهانی مرض و آن نیز بر دو قسم  
است یا البت که عاقبت تمام بر کرد که گویان کیله گویند تا آنکه غافله تمام بر کرد  
مثل آنکه بسای می شود که بعد از رفع شدن مرض ذات لثیمه سرخچه جان و این اگر  
ان کیله گویند کم و آنکه ساقش نفاض مرض و شیوه و مرض اما گویان دویم که بقی  
نافتن است که بفرشته لثیمه و آن کیله گویند و این بفرشته با دو جرم ناله است که  
عبارت از ترشحات باشد مثل خون و صفرا و عرق و بول و اوزا بفرشته نیز بلیت  
و کیله گویند و یا جرم بلجی بدن بقیه کند مثل ریه کند و امثال آن و اوزا  
بفرشته نیز بلیت و کیله گویند و بد و طریق بفرشته پیدا کند اگر جرم بلجی  
باشد از بلیت کردن معلوم شود و اوزا اما تومی پنا لاری گویند و اگر جرم ما

باشد بخره کردن معلوم شود و اوزا آنکه لثیمه گویند مثل آنکه در مرض بلیت  
فند در بول پیدا شود و این بخره کردن معلوم شود و هم چنین چون بخوانند  
بلیت در بول صفرا است یا نه این نیز بلیت بخره نمودن است بعضی چیزها بود  
دوره بین معلوم شود مثل آنکه جوب بواسطه حیوانی است که در جلد یافت شود و  
تخفیف و با دوره بین معلوم شود و هم چنین چون ماده از عضو خارج شود  
میان بلغم و ریم مترد باشد با دوره بین معلوم کند و این بفرشته کاسیا نیز  
کیله گویند و یا سبک تخفیف مرض و تخفیف مرض داده می شود از جرم علامه  
و از دوام ناخوشی علامه ای که از او تخفیف مرض دهند بین دی اسبک گویند  
مثل آنکه در بجاء علامت چند زان علامت خادی از مرضند بین نامیک علامت  
که مخصوص بیک مرض است که چون علامت پیدا شود دلیل گذر مرض مخصوص  
مثل مرض قلب که چون صدای او مختل شود بدون مرض قلب چیز دیگر نیست  
فیزیک ناله کیف علامه ای که بواسطه جشمه معلوم شود اسبک علامه ای که  
از چشمه پسند مثل اوزام و غیره ناله یا پسند علامه ای که با لامسه معلوم شود  
مثل کوفتن دم و هم چنین در سخی مزمنی جلد که با لامسه معلوم شود و هم چنین  
الداخلن در مشانه که با لامسه معلوم شود در فانی و باقی بودن حجره کاسیا  
چیزی که با زدن انگشت معلوم شود از قبیل موزم بودن طحال و غیره لکوا کاسیا  
چیزی که با کوشش شود مثل صدای قلب صدای مختل ریه و غیره پروانسیک  
بلیت کوی و بلیت کوفتن حالات مرض است بلیت از طهر و از حال و هم چنین  
انتهای و دوام او و بلیت کوفتن می شود از سبک علامه و شدت و دوام  
و فراج و بلیت مرض و چون تخفیف مرض دهند و هماغه بلیت کوفتن  
تخفیف بلیت گویند و اگر سبک ناله ای که علامه ای کاسیا نامیک بلیت



استعمال کردن دویه جابشت در مرضی بواسطه فلان خالت مثلا در طبیعت  
 فضل شایسته است که منهل دهند کند و اندی کالبا اشاره بر خلاف مثل آنکه  
 دو فلان مرض اشاره است جوید دهند لکن بواسطه آنکه مزاج او قبول نمی کند اشاره  
 بر خلاف است و هم چنین در ذرات آنجب قصد کرده اشاره است لکن اگر صاحب  
 مرض ضعیف باشد اشاره بر خلاف است بر روی لکن علاج قبل از بروز مرض مثل  
 آنکه طفلی سرخچه دارد و بواسطه آنکه مبادا طفل دیگری سرخچه گیرد و نطفه را از او  
 ازان منزل برون ببرد و آن گویا در آنوقت علاج بجهت دفع کردن مرض باشد  
 و غیر تریت مان سیمتا ناک علاج مرض مثل آنکه شخصی مرض مل دارد و بواسطه دفع  
 خواب می رود قدری آفتابان باور دهند که وجع را کم نموده و خواب در دل کند  
 مرض نشود تا آنکه شخصی استغناء دارد آب و را بکشد بواسطه آنکه مبادا آب  
 القشر حاصل شود لکن استغناء دفع نشود و تریت مان دارنک ندیران است  
 حفظ صحت که سد و باشد خواه در صحت خواه در مرض مثل آنکه در روز فلان  
 غذا خورد یا آنکه روی غذا کی شرب خورد و این نه تیک با مان لکه دوائی که  
 بوضع استعمال کنند مثل چشم دودی که شولفات ناک مالیدن دفع شود این  
 دواء دوائی عمومی که اندرانی دهند مثل آنکه چشم دودی که بواسطه خفا  
 باشد بد وای موضع خوب نشود مگر بد وای اندرانی نمک کتاب بخون الملک  
 الوقت

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه کل امراض منقسم بد باب کرده اند و باب اول او در حیانت و حیوان است  
 و مرض نیست لکن چون در هر مرضی حیانت بدین واسطه در امراض شمرده اند و  
 بعضی بد باب گویند لکن بر مبدین بهر آنکه که در باب دانند تفصیل ده باب  
**باب اول** بد فیه و بعضی حیوان باب شمل بر دو فصل است فصل اول  
 حیوانات که لایق و گشتن و فیه و فصل دیگر در حیوانات مفصل است که لایق و گشتن  
 بدین گویند اما حجه متصل و ازین بر سه قسم است اول حیوانی که فیه و فیه گویند  
 و دوم حیوانی که فیه و فیه گویند و سوم حیوانی که فیه و فیه گویند و فیه و فیه گویند  
 فیه و فیه گویند و فیه و فیه گویند و فیه و فیه گویند و فیه و فیه گویند  
 سیه یعنی امراض طاعونی و عمومی که خانی زیاد گیرند و مملکت باشد و بعضی از اینها  
 بی حیانت و بعضی با حیانت و اکثری مری و بعضی بدون مری است و بعضی از  
 اول مری نیست و بعد مری می شود و از جنس این مرض است و با طاعون مخوفه  
 بعد از خلع مخوفه بواسطه مایه خود کی **باب** در دلائل است و فیه و فیه گویند  
 و اگر اینها با حیانت و همیشگی و فیه و فیه گویند و فیه و فیه گویند و فیه و فیه گویند  
 اول و دوم خون فاسد است یعنی مایه است لکن در این باب خون غلیظی دارد و  
 حریه نیز از جنس است **باب** چهارم در دلائل است یعنی فیه و فیه گویند و فیه و فیه گویند  
 فیه و فیه گویند و فیه و فیه گویند و فیه و فیه گویند و فیه و فیه گویند



بدست از قبیل بول غرن و شیر و منی آنها را در بطن صغیر آوایشان بآب  
 شش در بطن ری ری یعنی ناس را بی امس را بی جوشان نالیت است در هر موضع  
 که سر زاید خواه در ظاهر جلد و خواه در باطن و در سوراخ نیت شود **باب**  
 هفتم در دلای و در معنی امراض عصبه و امراض عصبه است که جبهه و مجز و بی  
 است و لکن وجع زیاد و داود و قاعه نیت است **باب هشتم** در دلای کنتو  
 میو و بی امراض مزاجی مثل قس و کوف و جدام که آنها را درون خمی هستند  
 و زیاد و طول کشند و فراخ را بپایند **باب نهم** در دلای دیک و بی امراض  
 که در کلات بلنه هم رسد از قبیل دماغ قلب معده کلات ان که چون یکی از اعضا  
 مرگیده ناخوش شود تمام بدن بواسطه او علیل و مضطرب شود **باب دهم**  
 در دلای کبدانته یعنی امراض انقله مانند جرب و کله و کرم که آنها امراض شافی  
 هستند فضیل **باب اول** فصل اول در دیور که حی بوی باشد و بی نیت است **باب**  
 حی بوی عبارت است از بی که در اول انی است و بوم باشد و معنی بیدار است شود  
 سیمتا املا لای بند آه از خفیف حس که کسالت در دکر و در دیشا فی کما  
 زبان بی بار لکن سیمتا عطش مغرط در بعضی متوجع سیمتا نبض شود و بول در  
 عرف کند و بجران کند بول ناعرن و دفع شود انیا لای از متلا می معده سیمتا  
 خورجی و لامتاب بودن زیاد حرکت کردن زیاد و بخواهی زیاد کردن جماع و بی نیت  
 در اول مشکلت پرف با سیمتا و دام نازد و خوشبخت بر زبان سهل و سکر که نیت  
 یا نکر که قلیان هستند و اسراحت کنند و اگر از متلا می معده است معی با جدهند و گاه  
 نیز از حرکت زیاد حالات نبوی هم رسیده و بی نیت نیست این نوع حالات را  
 کوریا و بوز کویند و علاج از اسراحت کردن و در و فحان چایی که مر خورد که عکند  
 و اگر نیت اسراحت کند تمام بدن را با آب شستنه که دفع کسالت خشکی می

باب اول حی بوی

نصلد و بوم در دیور و میو نیت که حی مخربه باشد و بی نیت میان بدانکه مرص مخربه  
 مرصیت که هم راهی رود با حی و ناعرن مخصوص صائم و ان نیت نظم بدن  
 در دطند اجنار طالت در او مشا هدی و ان نمود اول مقدان او و انیت که  
 چند روز پیش از مرص افتاده و مرص و ضعف بدن و مضطرب بودن کما شها  
 بوش نیت بی غلط است من و دهن مرص و مزاج و کینی بی ناسان است یعنی  
 یا بکس و این حالت بفا و نیت که در بعضی ناسه و در دوش و بعضی بلش طول  
 کشد و بوم حالت ان و نیت بی و در دوش مرص است که یک روز صبح که  
 از حالات مذکور بر می خیزد با صداع شدیدی و سیمتا متغیر با نیت قوی در  
 شاسته یعنی مخرب زده و در بمل شتان و در خفیفه عامه من شود که با طو کشد  
 یا بیانی عامه من شود بعد از ان خفیه من شود و در بعضی در این حالت در غاف  
 پیدا شود و در این وقت نازد و نازد با نیت بومست دارد و چون چند روز  
 بگذرد سیمتا و مثل اخفان شود و بی علامه شود و چنانچه در نیکه بکس نیت  
 ان مرص میل زیاد دارد بپشت خوابیدن جدی که اگر او را حال خود بگذارد  
 ناست ساعت بپشت خوابد و چون او را بپشت اند و در و خیرهای عرب بپشت  
 و کوش و صدا کند و صداع ناست روز دایما هست و همیشه در میان بوم و بقطه است  
 بعضی عرض بر مع صلبه مطری جلد کرم چنانچه بدست لیدر آرد من بی مزاج  
 لرج لا ان بول یعنی دما سیمتا مل نای که متلا می معده است و بی نیت  
 و میل متوجع و در بعضی فی کند و اندفع بلغم علی طلس با صغیر و ان نیت  
 در اطمان شود عطش مغرط شکم خرد و خصوصاً در نیکه است که همیشه  
 در دانت و چون بپشت ناعرن نیت که در این نیت آنها طاعت است که کوش  
 منض بود و بعد از چند روز دیگر نیت که در نیت خنجرای بی نیت

حی مخربه



صدای جریشوند و سرنه نیز نماید و میان هفته اول و دوم تغییر زیاد در آن  
 بدن بهم رسد مثلا خاف و دنیا دشت که این نوی کیند و گوش سبکین کرد و دنیا  
 و نیز خشک ده لب نیز قمر و خشک کرد و استقامت بادی پیدا کند بول کم و  
 بدبو و بی روت لون و چندان تغییر نکند و کیند که اتفاق افتد که در این حالت  
 میرد و در ابتدای هفته دوم دانه های کلی در اعضا پیدا کند خواصه بشک و پینه  
 دان و آنها را در پیل کیند یعنی حسبه در قاعد است که این دانه ها پیدا شود لکن بعضی  
 می شود که ظاهر شود و وقت زیاد نیز ندارد و چون مرض حداثت داشته باشد  
 دانه ها سیاه شود و در مزاجی که زیاد عرق کند مثل زربغل و کشاله زان و  
 کوش دانه ها بهم رسد و در این رنگ و در او طوبیست و آنها را سکه میگویند  
 یعنی جناب عرق و بفارسی عرق کر گویند و در او اوسط هفته دوم علامت هفته اول  
 حداثت بهم رسد مثل حداثت و بی علامت و هدیایان و اغما خصوصاً در شب و باجو  
 صحت کند چنانچه کئی مکانات و دانه های چشم و نیز بعضی ضعیف نظم سرج  
 چنانچه در بعضی نادقیقه صد و بیست و نه روز و وحی هدیایان در شب  
 کند جلد خشک و بی مضر ضبط کرد و در زبان خشک و سفایان از او دانه ها  
 سیاه رنگ شود و هم چنین لک دندان نیز بار دار کرد و در چون در مقله فشان  
 کند با بدن و جمع حشر در دندک استسقای طلی زیاد شود و در دانی مایه و  
 مد کوع او هیچ نیست مگر طوبیست و در بعضی و در بعضی کوی خون از او بر غلا  
 بد است و در قاعد است که در این هفته بی خیال اطلاع کند و بول بی توان دفع  
 کند چنانچه در بعضی بایسیل اندازند و عنبر القش پیدا کند و باطریه کام نیز و  
 مرض محر فر زیاد میل دارد و به تفرج شدن عضوی خواصه مواضعی که در درگاه و خوا  
 از قبیل کحل و زان و غیره در این حالت ناید و بعضی از اینها ساعتی بکشد و خوابانند

اگر حجامت کنند یا مشتبا اندازند عضو را از موضع نیز مفرج کرد و در بعضی هفت روز  
 ججوی چیز برهوی است که بفراشته کردن لاری کوبند و چون مرض شدت کند و در  
 مع دست حرکت نکند که بفراشته شود ساد شدن کوبند و ناخوش را از پینه زیاد داد  
 که عبارت از طلی منطرب باشد یا عکس در بعضی از پینه حجاب است که خود را می کشند  
 بدین طریق که اگر در جای مرغی منازل باشد خود را با این انگشت می شود که در سینه  
 یا چهارم دم ناخوشی میرد و نباید ناخوشی تا پوزده باشد آرد و در زان و در بعضی  
 بیست و بیست و دو روز طول کشد و وقت نشاء کند اما حالت نیم حالت کلم است  
 که عبارت از منقصر مرض است ابلست که چون مرض بغایت مله شود نام علامت  
 شود باین طور که نشان مجرت بکی بای مرض نیست که هیئت احمق مرا خلع کند کم شد  
 اعتماد علامت خوب است و علامت زرد رنگ زردید و خود مرض است بطرفین و علامت  
 نیک دیگر و ششانی چشم نرم شدن زبان مرطب شدن دهن با نظام شدن نخس  
 چه ضعیف است کم شدن و در نرم شدن جلد از ام شدن تقریر یاد شدن آشنا  
 نریا شدن بول ریحین بوزان که در سینه شک و اما حالت چهارم حالت کم و اله  
 سائر مانند که عبارت از قفایست باشد و در اینجا با در پست بر غیر نمایند و در این  
 حالت چند چیز پیدا شود و چند چیز باقی ماند ریحین مویا ماسن با و شک  
 و ماندن و از یله عقل و بی فونی سامعه می شود که در ملک عضو فانی یا هویدا شود  
 خواصه و اطفال که در دهن ایشان کیر و میزند و در زرد کان بیشتر در سینه نام  
 رسد و می شود که قد ذات هن متورم شود و در قاعد است که در این حالت مضر  
 نریا ضعیف شود لکن در بعضی عکس شود چنانچه فردمانی که ضعیف بوده اند بعد  
 از رفع محر فر نیز شوند و بعد از دفع محر فر زیاد می شود که شخص حریص حجاج شود  
 و همیشه حلام دشت دهد و هرگاه مرض رو بیدای گذارد و بغایت سستی شود



انغلامان بطور رسد بنظر ضعیف شود بمثل خامه چنانچه از نادی ضعف  
 در عده در می توان شد جلد خشک تر گردد با آنکه عرف کند که اغرض بود و از آنجا  
 و لکهای بیاد اعضا نمایان شود و او را بفراشه هم گشتی گویند از آنجا که در نفس کشید  
 بطریق بود که در دود دقیقه نفس نکشد بعد بیای نفس زند زبان دراز گفتند  
 وقت ببردن خوردن بالمرشش با مر و سینه ناک و هم چنین آب دندان با مر سینه  
 دارد و در زهای زیاد که عوارض از غیا باشد به صحر حبس و پره دماغ در و  
 نفس کشیدن حرکت کند و در بعضی اوقات حالت غشی پیدا کند که عوارض از آنجا  
 کشش باشد خواصه که جوان و اگر لطیفان باشند گنا لبیک پیدا کنند که عوارض از آنجا  
 اعضا باشد و در بعضی پدید می آید خواصه در صورت پدید آمدن هم رسد  
 بسیار می شود که در هفته سیم که حالت تشنه است چنان پدید آید که در من نفسند  
 و لبای می شود که یک دفعه شکم درم کرده و بیج کیزد و استفراغ نموده و این بدان جهت  
 است که قرح امعاء زیاد تر شد تا بجای که در وده را از ریح نموده و اطباء آن در نقصا  
 شکم ریخته و زده غا و متور شد و می کشد و با بدالت که در من محرومه است اختلا  
 صورت دارد که معلوم شود از منقب از علامان یکرا اول صورت دوری که بفراشه لغز  
 ایفلا ما نور گویند و از صورت پیدا شود و بدان جوانان و با فوئان و ففنا را و  
 معلوم می شود از عظم بنف و حزن صورت و چشم و صداع شدید و در فاعدا  
 که این علامان در هفته دوم نمایان شود دوم صورت بی قوتی که لغزم انا که گویند  
 و از صورت هویدا شود در این ضعیف بی قوت و از فزال بدن با طبعیات باطیه  
 ناخوشی چنین شود و بیشتر از حالت بلغمی حالت اول است بدن بی قوتی که می شود که با  
 بعد از حالت اول از حالت غرض شود و این بلغمی است که از آنکه در این آله این صورت  
 ظاهر شود علامان نادی می شود از علامان عصبی که عوارض از این هیاتان و متحرک شد

اول از وشیخ اعضا و تمام اعضاء بنف ندادن هر چه توان زد و اختلا عصاره  
 صورت که از این علامان معلوم شود که صورت بی قوتی است سیم صورت بی قوتی و  
 ضعف زیاد است که لغزم ادی امیک گویند و این صورت نیز با بلغمی مرتبه دوم است  
 از این علامان علامان او پیدا می شود از ضعف بسیار بی قوتی بدن و حالت صورت  
 و اغنا و حشالبول طلاق نمودن با خنیا و عوارض از این در من سینه زبان  
 نفس ظاهر شدن لکهای بیاد اعضا و در محرقه می شود که یکی از این صورتان هم  
 نرسد و کلاه محرقه نیز هم می رود و ناروان که او را فوئانی فداست اگر تبت گویند  
 یعنی ترکیب محرقه با یرقان و در این جا هم لکست اما قوی پشالا قوی یعنی تغییراتی که  
 بواسطه تسخیر کردن مناجب مرض مشخص شود و تغییرات در این مرض مخصوص است  
 امعاء خواصه در وده دمان که انتهای دوده صام باشد و اینست که پولا که  
 که عوارض از آن فدهای پوست بلغم صامست متفرج شوند و آن فدهای محصور  
 هستند بدین طریق که با فدهای دوده های دیگر فوئا و ت اند زیرا که هر چند از آن  
 فدها با هم جفت شک شکل با دای پیدا کرده این فدها مخصوص صام و است  
 عر هستند و فدا ایند از مرض در این فدها که دوم ظاهر شد و در آن ایشان کل  
 سرخی و پوست بلغمی که در روی ایشان است نرم شود و چند نقطه خاکسری در روی  
 پوست بلغم ظاهر شود که شبکه مانند شود که مالک و شبکه که بدین معنی است و در آن  
 هفته دوم و سوم زیاد و نرمی پوست بلغم نیز زیاد شود و در آن کلا او مبتدل خاکسری  
 شود و در آن وقت شبکه مانند کم تر نماید و از روز نهم ناد و از دهم تمام مفرج شود  
 و این مفرج در فاعداست که نه با لوس بلغم او در زیر پوست بلغم ناسلور را فرایند  
 و در بعضی اوقات عصاره تر مفرج شود و چون از این جدا و زد کند هم لکست و  
 چون مفرج نزدیک شفا و رسد طبیعت اشوارا و متصل کرده و نکند از ددها



دندان برسد و در بعضی اوقات طبیعت و متضلل کردن ندارد و معاف شود  
و بی کشد و از روز بابت و یکم ناز و بابت و هشتم مرض بهرودی حاصل کند  
لکن اثران موضع مجروح لبیکل ادا می خا کسری نک نماید که دیگران نک و اندازد و چنان  
اگر بعد از ده سال آن شخص را شمع کشان ندانند و از همان رنگ ملاحظه نمایند و دیگر  
تغییر یافته شود در طحال چنانچه طحال تورم و لپن و برانچولست و دیگر کلان زدن  
که عبات از کوله های معاف باشد تورم و نرم و در بعضی خراب گردد و دیگر تورم خون  
و قاعه ای حلقه است و می شود که ریه قاعه ای یا گرفته و در بعضی کشیده باشد و در بعضی  
مره برانچولست اما این لاری یکی از همان محرفه لبست است بشرطی که جفت دواز  
مرباد است که بواسطه از دحام زیاد هوای متعفن شده باعث محرفه شود و دوم بواسطه ای است  
سیم بواسطه ناسر تال زیات یعنی بواسطه تغییر مکان مثلا استخا به که امکان ایشان در کوفه  
است چون در شهر و سندن در چند وقت بعد محرفه گردید زیرا که هوای کوفه نشان به شهر  
تفاوت دارد چهارم بواسطه غم غصه زیاد خوردن بجه بواسطه زیاد خوردن غذا  
و همچنین دانات غذا نیز باعث محرفه شود چنانچه در زمان محلی محرفه زیاد شود ششم  
بواسطه هوای متعفن که سبب مراد و غیر باشد و سبب سلا فخانه و دمان خانه که در  
شهر نیز همین احوال دارد هفتم بواسطه امتضای من مثل آنکه از نوزده سالگی نابلست  
سالیکه بعد از این مرض و زیاد دانا نابلست که گاهی در دفعه محرفه کبر و دوزن است  
محرفه نکرده و مرض محرفه سیری نیست لکن چون نگران ضاحان از مرض در وقت جنگند  
منبری شود دی ناستک در چند نفر بواسطه علاای و زیاد است تشخیص دادن و زیرا که  
حمی امثلست و معاف شود و از و با وجع و غرا غراست طحال تورم و دوارش سر هید  
دانه های کلا در سربدن صدای خرد و ریه مار طحال زف الدم اسما و از علاایات  
مذکوره انسان تشخیص داده شود و مرض محرفه می تواند مشبه شود با عیوی و این چند

دور معلوم شود و هم چنین مشبه شود با سرفک و سرفحه و املاوی معده و ناز دوم معاف  
و ناخوشی کلمه با سرفک که چون در سرفک حرف ذیم بیان خواهد شد و نابلست در  
محرفه یضیا بلش کوی توان کرد لکن بعضی چندی می توان گفت مثلا در اطفال تا نوزده سالگی  
اگر محرفه گردید پس از این زمان است و هم چنین در مردان و نابلست تا نوزده سالگی  
شخصی که غریب و لایب باشد و سبب محرفه که بواسطه غم غصه باشد می توان گفت کشنده  
و اگر بعد از آن مرض نیز نماید طول کشد بلش و بد است و چون صورت نا کسب صورت  
اذا مانیک هم رسد بلش و بد است بلش و بواسطه علاایات این علامت بلش است اطلاق  
با اختیار نیز بد است محرفه شدن و طارح دست نشان بد است اعتقاد بد است علامت  
خون بودن و در دفعه خبر از مرگ دهد و چون محرفه ترکیب با مرض دیگر شود نیز بد است  
چون با ذات الریه ترکیب شود یا در سرفحه علامت بد است قاعه ای می توان نشان مرگ  
است و چون روده سوراخ شود قطعی کشد و اگر جبه محرفه بواسطه ای می باشد مثلا  
بلش کوی و نیز مواقعی می کشد لکن می توان گفت که در ذاتی بلش محرفه مرگ زیاد است  
و چون سیری شود بلش و بد است رت مان اول نابلست دانست که بیسای شود محرفه  
بدون دوا و غذا دفع شود اما علاج بیسای زکای فرک است و در ابتدا از مرض خور  
گرفته اند و این بد است هر چند رفسد و برخی دیگر بابت او میوه و سبب استعمال کرده  
اند از نیز معیند بیفتاده لکن علاجی که بجه به سبب بلش و دوا علاج دوا شاد است  
اول آنکه دفع فساد خون کند و در اجزای وقت دهد و دوم آنکه کاری کند که علاایات غصه  
که شد بد است دفع کند از مبتل همدان یعنی در ابتدا و اول ابتدا و آنکه منظر  
بزرگ باشد و جمیع زیاد و دوا منزل بنا شد و کوی ان طمان زیاد از بجهان و است  
درجه بنا شد و رخ و لباس و زانیا و تغییر دهند و کفان زیاد و دوزنه اندازند  
عذای بکوش صیغره از قبل بکوش مرغ با و دهند و آبش با و دهند



فرد که میل دارد و چون بجهت بکشا نه برض نماید نماید قدری لغا خطی با  
 اسفند و ناله اشغیرا الغاب دانه و از این قبیل مخلوطات نموده بدهند و اگر مرض  
 شدت ندارد و در دیر شدید نیست با لموشین با سبب می توان داد و چون  
 مرض بعضی کند و زبان پاک شود و حریره دهند و شود تا نیزه پیدا شود چون گوشت  
 دهند ابتدا گوشت جوجه و کبک و کوشا هورن با و دهند و چون صنف یاد داشته  
 باشد شراب خوب بدهند اما چون کز سبب باشد بدین علامت که حضرت زن و چشم  
 و حرارت بدن می توان یک فصد کند یا زو در پشت کوشا ملازند و داند و در  
 رتوی معده دهند و اگر بدن زیاد و بولنت و نبض ضعیفست خمر از جاستیل الطیب  
 دوی و کافور و مشک و از قبیل استعمال کنند و چون در شفا قصه مرض ضعیف زیاد  
 باشد دواهای طبع از قبیل خطباتا و اسنطین و پوت کنگه و غیره باشد دهند  
 اما دیر شامه و دیم که باید کاری کند که علامت مضطربیت را که کند ابتدا رفع  
 هذیان را کند بدین طریق که اگر هذیان بواسطه پیوست مزاج باشد ماله نماید با  
 نمک فزنی با زعفران کجک و اگر بواسطه کسری باشد ملازید از رخ و پشانی بازو  
 در پشت کوشا ملازند و دیگر کم نموند از آه است علاج و صفت کند و بجهت زله  
 سر با سبک دهند و اگر فوات الویه باشد فصد نمایند و داندان کافور دهند و  
 رفع فرجه دندان شک دهند و اگر غاف یاد باشد رخ دوشانی بندند و اگر  
 رفع نشود از بزرگ با سرکه و زاج نلش کنند و پشت کردن تیرا بزرگ و صغیرا  
 با اسفند بپزند و چون زانها نیزه رخ نکرده باشد تمهینه کنند با اسفند و قیر و جو  
 و جمع شک باشد صفا دار غم بزرگ و غم گمان کنند و چون آنها را بخوف باشد صعب  
 بازاج دهند و دغا نیزه پیدا شود و چون زانها شود شکر سرب دهند کمالا  
 بزرگ و صعب کند و چون آنها را دوی باشد رخ دوشم که از دوشم چنین ماله از

رخ کند و رخ نیز بخورد و ماله از شکر سرب نیز با فصدت بجهت رفع اسفندای طبعی با  
 دهند و چون رفع نکند و با اندونک فزنی مایه ادا باید عارخ نمود بجهت رفع حب  
 البزل با بایسل اندازند و بجهت و دم قد در بایس ز الوضای بزرگ اندازند و چون  
 نزد یک بخور دهند و در بواسطه خوابیدن زیاد بروی ان موضع افوضند با اربکافور  
 و سرکه سرب بپزند و اگر زخم شده باشد زوده تخم با کافور بطور و مرهم اندازند  
 و بجهت دفع حرارت جلد سرکه ناب سرد فضا بل مخلوط نموده بقاصله و وساعت  
 تمام ملاز بشویند فصل چهارم در فو و اوت بنف یا اکسانم یعنی حی که  
 همراهی رود با بوزات جلدی از قبیل سرخه و غیره و بی شایه که این حی که  
 دانه است و اکثر اوقات نیز عمو می سرسیت و این حی که بیض داده می شود از بوزات  
 مختلفی که در جلد ظاهر شود و هم راه رود همیشه با برله پوست بلغم چنانچه در  
 حیثات از چشم ریزد و بی علامت شود و کام به حاصل گردد و هم چنین اشغال  
 امثال و اینها هم بواسطه زله شدن پوست بلغمست و مال این فصل است و زو که بخر  
 باشد و اشکالاتی که سرخک باشد و وری ال که ابله باشد و وری الید که عبارت از  
 ابله باشد که چون ابله بگویند و بیا مرعود کند و و کین که ابله کاوی باشد و از بیکل  
 که عبارت از زان الیل باشد و ان دانه های است که دوشب بروز کند و خوارش  
 زیاد دارد واری نین که عبارت از سرخی یک موضعی باشد که بواسطه حرارت و افقا  
 یا التی بظهور و رسد واری بل که عبارت از خمر باشد فصل در و زو که  
 یعنی سرخه و بی سنان بدانکه سرخه از جمله حیثات بوزات است و شناخته شود  
 بواسطه لکهای کوچک قرمز غیر منظم که در همه جلد بظهور رسد و در فاعا است  
 که هم راه رود با زله پوست بلغم پیوست بلغم بلی از جلد در او سرخه نمایان شود  
 چنانچه در این حال اشک از چشم ریزد و زله دیده شود و سرخه با با فاعا است و بی سنان

سرخه



دوبی فاعله او انست که یا سینه شود پیش از آنکه در جلد بروز کند بکشد و بر سر  
سه روت فراز داده اند ابتدا وقت حتی تا وقتی که سرخچه ظاهر شود دوم وقتی است  
که سرخچه بظاهر رسیده و قبلت که آن لکه های ریزه اما علامت اول وقت دوم  
دو روز قبل از بروز حشک و کساکت غامض شود و این حالت در بعضی دیاسه اکثری  
تا پنج روز طول کشد و بعد حتی غامض شود و در این حالت از چشم پند و زد  
بعضی پیش از این روز کشد و این حتی متصل است و هم راهی رود با خشکی و کرمی جلد  
صلاح شد پس و سرفه خشک پی دوی و زرق القش و نک سینه باین معنی که چنان است  
کند که کو یا سینه او را با چوب بسته اند و طرهای خون در پرده ملخه مطلی و فرزند  
زیاد و ریزد و میل زیاد به عطسه خوردن دارد زبان پهن می شود و در بعضی میل  
به دارند و در فاعله است که طبیعت قبض باشد و پیش از آنکه سرخچه بروز کند سرخ  
هم رسد و چون ظاهر گردد سرخ دفع شود اما وقت دوم در فاعله چنان دارد و زده  
این حالات گذشته بعد از پوزده روز در این بابین سرخچه بروز کند و آن لکه ها  
فرزند نک و فاصله دارد و در شکل و جوی برای یک دارد و میان هر لکه یک موی  
نمایان است و بر و زان لکه ها ابتدا در صورت و این یک روز طول کشد بعد در  
کردن و سینه و شکم بعد اطراف و در بعضی نیز اول از صورت پند بعد جاها  
و بکر این لکه ها در دو نیم حشک نک شود چون دست در دوی آن لکه ها دارند  
مبند شود و فاصله دو لکه جلد سفید است و کام نرم و سخت نیز بهین طریقت  
و باین جهت غسل الیغ پیدا کند چنانچه از من و ابهرت فرزند و حتی هم قبل از  
بروز لبور و هم بعد از بروز لبور هم راهی رود چون در همه بدن لبور ظاهر شود  
کرده حتی تمام شود و در فاعله است که در دکل باشد و صدا گرفته شود و گوش دزد  
کند و در ابوقت سرفه حشک سینه سسه بهتر شود و در آن لبور از در هفتم و هشتم

دو زنگام شود و چون لکه های رنگ شود حدت او کم شود باین طوری که علامات حتی نیز  
کم شود اما وقت سیم و این وقت تا انصر منست که در آن وقت تمام علامات کم  
شود بدین طریقی که خشکی و کرمی جلد برطرف شده و بی در نه های سرخچه مثل سبونی اند  
و کاهی می شود که آن رخیته ها معلوم می شود و در فاعله است که بعد از پنج روز از غامض  
شدن لکه ها گذشته و ریزد و در این حالت بت می نیست و جلد نرم ذات اگر در پیش  
تمام شود سینه کم گردد و بلعنی که خارج شود خلط زد و غلیظ است مد و شکل و  
مدت آن مرض پوزده الی بیست روز است و در فاعله است که تا وقتی غافقت می  
شود اما چون مرض دیگر نکند شود و در این است سرخچه را چند مرض دیگر نکند  
اول زیاد ترکیبی بود با دم چشم که درم از او این دو دم با دم غضب لریه در اینجا  
که در شایع می شود سیم با ذات لریه و در این جا مملکت جهات با حنان پنجم  
با غا نقرایای یک که از اندران باشد و زیاد می شود بعد از دفع مرض و نلاد دارد و  
می شود و دم ملخه نماید با دم گوش بسیار می شود بعد از سرخچه خزان پند شود  
نامرین مل مار و زل از مال یعنی سرخچه که از بعد و فواعله خود پوزده بعد از آنکه سرخ  
سرخچه شد بداند علامات و در غا را و بر صکن اینها که مذکور شد کند و بدین طوری  
که مفعات اند و زیاد طول کشد و همراهی رود مفعات با هدیایان و شیع و فی و در  
در غان مکرر او و سوزان کم ظاهر شود مثل اینکه می شود در صورت نهان چند لکه  
ظاهر شود و اما تا ثبات بدین معنی که مثلا لکنت او سرخچه و دست دیگر ندارد و  
در بعضی اوقات در آن لکه ها طاول کو چکی هم رسد که شبیه سبونی اند و در آن  
ان لکه ها می شود یا شش رنگ کرد و چون علامات لکه ها نهان رسد در آن  
شود لکه ها مفود شوند خاصه در وقتیکه برودت بلعضا مرسد و اگر چنین کرد  
دوبیه و کند و ریزد و نهان است و کاهی سرخچه من بد و آنکه مری شود چنان



چنانچه علامت او ظاهر شود و لکها ناپدید باشد و این در وقتیکه که سرخچه  
عزوم دارد اینا لاری بن مرض هم اسپند بک باشد هم ای بیک لکن در فاعل  
است که ای و مکت باشد خواصه و در فصل بنا و چون بن مرض سرخچه می توان  
جهت او بواسطه سرایت باشد و سرخچه در حالت رجعت زیاد سرایت و در هر  
می توان سرخچه گرفت چنانچه در هر هلسا یکی تیر میست است بشرطیکه که گفته باشد و  
که بسیار نادراست کسی در دفعه سرخچه بکشد لکن در فاعل است که در وقتیکه  
سرخچه بکشد دی آسانک تشخیص این مرض اگر عمو داشته باشد آسان است و الا کمی  
است زیرا که علامت او با تیره و به مشابیهت دارد و بهرین که چون سرخچه عمو ندارد  
و این علامت در وقتیکه ظاهر شود چنانکه گویند که در وقتیکه سرخچه درازد و  
ماستیک در سرخچه نه با فاعل چندان بد نیست لکن چون ترکیب نامرعی شود  
قدری تیره تر است و اگر هم تیره او بماند از قبیل سل و غیره بد است و پیش کوی  
سرخچه مختلف است و بواسطه ای بیک می توان پیش کرد زیرا که بگویند ای بیک  
خوب است و در بیک وقت بد است اما در چند جای می توان حکم بیدی و کرد مثلا در  
که وضع عمل از در چون سرخچه بکشد بد است پیرمرد کرد بد است طفل را بد است  
بکشد بد است بد است بر کسیکه سینه او نکست پیش کرد بد است در وقتیکه مقتد  
او زیاد طول کشید باشد و در وقتیکه دندان گوید نا انشال داشته باشد  
بد است در وقتیکه زیاد دعاف شود و بد است در وقتیکه بواسطه بروز سرخچه  
میل بیاطن کند و بد است در وقتیکه سرخچه تمام شود و حیاتی باشد و این علامت  
سلست و تری مان چون سرخچه بقاعده باشد و شدت نکند و وقتا و موافق  
فاصله باشد و از اینجا است خود کند و در معالجه بد است که ناخوشتر از سرنگاه و  
و بر میزدند و از احتیاط کنند از بروز و در وقتیکه که چنانکه منافی کند

با و دهند چیزهای ملایم از قبیل تخم خاوی لغا خطمی صعلک غیره و چند  
حبه لبن کنند از کل خطمی غیره در نفاست زیاد با بد از از بروزت و موی  
بد محفوظ دارند خواصه تا مشیت روز و چون مرض خواهد بپزد بد نیست  
بک مسهل خفیه با و دهند و بعد از اتمام فرستند و چون بلبه بواسطه بروز یا غیر  
میل بیاطن کند خرد لباه در جلد چسباند یا با آب گرم جلد را بشویند که جلد  
فرمیشد سرخچه میل بظاهر کند و در اندازان معزنی دهند خواصه است اما ناک که  
سرخه نشاد باشد و بجهت حفظ صحت چشم که بر سندان مباد چشم که بر سندان  
چشم بکشد این سرخه را بکا برون بکشد کلاب ۱۲ شقال دارا کشه نیم کند  
حل نموده روز دوسه دفعه چشم را بشویند و بهرین که در وقتیکه از این سرخه  
در چشم چکانند مباد اگر شود فصل در انکلا این یعنی سرخه و فی  
فی بیان بدانکه سرخه تیر از جمله جیان لبو و است شناخته می شود بواسطه لون  
امرغالی و که نام سطح بدن باین رنگ پوشش می خورد و این مرض همراهی رود  
با درد کلو و از این سرخه نا انشای و نیزه قن است وقت اول ابتدا او است  
که غامض می شود و در این وقت درد کلو و در سر این درد کلو و صداع بعد  
از حجامت و تهوع زیاد و در بعضی می کنند و پیوسته مزاج حرار و مضطرب  
افضا حرج جلد پیش از بروز سرخه و در بعضی سرخه کلمه در دالطراف نشی  
هم رسد و دعاف نیز در اکثری شود و اینها علامتانی هستند که خبر می دهند از  
بروز سرخه و می شود که یک مرتبه سرخه تیر بر زکند بد و وقت مقتدا  
وقت دویم بعد از مقتدا که طول اوباک روز است بک دفعه جمع جلد ترا  
لکه های مرمری شود که ترکیب ایشان بمثل قطعه کوچک است که متصل باشند و  
بعضی چنان متصل شود که جمیع بک بماند چندان طول می کشد که فرم می آید

سرخه



نماید تری شود و در این حالت جلد خشک باورنش و باد و دانست و صورت  
 و اطراف پنج هم بهم رسانند و در کلوزیاد و شود زبان که در اول تر و پهن بود  
 در این حال خشک و خسته شود و حلقوم و کام متورم شود و لوزین و تاج دین متور  
 گردد و در بعضی بطریق متورم گردد که هم خسته شدنت و پوشت بلعنی که این هوا  
 پوشیده خرف هم و ساند سینه ریک و در شک و از گرفته کرد و عضلات کردن بلش  
 و با وج شود که له های لن فانتک و زبانه و کردن متورم شود چشم و زبانه  
 کوش نیز در د کیر و خواب رود لکن با فانی واضطراب سرفه و کام بلنی نادرا  
 و می در این حال کم تر از سرخچه طول کشد و بعد از بروز سرخک نیز بی نادانست و  
 قلت بول اگر چه مرض شد بد نباشد لکن دلیلیست بر استسقاء و فتیم پنج روز  
 بعد از ظاهر شدن لوزان رنگ ایشان گاهی شود و در ششم و هفتم روز این بد  
 های لوزان بریزد و ابتدا از صورت و گردن و سینه و ریزد و بطور و ده های  
 پس ریزد مثل سرخچه و ای در نه های بان و بخته و زبان قرمز نماید و سلولها  
 زبان برآمد شود و در این حالت زبان صدادار گردد و آب می که با نذک هوای  
 با بعدانی وجع کند و در د کلوزیائی کم شود چنانچه بعد از وضع حنی نیز کی در د کل  
 با نیست و گاهی سرخک هست بد و ناکه مزی شود چنانچه علامت از ظاهر  
 و لکن با ناپدید است بان و در وقتیکه سرخک عموم دارد و در بعضی وقتها در  
 غلاظت این شود و از علامت بد است بدین طریق که ابتدا لوز و طول کشد و حتی  
 مغز و محرق مدیان و اعضا و بی و در د و در د کلوزیائی شد بد و در مفاصل  
 عموم رطاف مکرر چنانچه در بعضی ده روز قبل از بروز مرض رطاف شود و نیز  
 نیامدن سرخک با آنکه بروز کند لکن در یک موضع باشد تا آنکه رنگ او در د  
 یا سفید شود و اما من در د و جلد هم رسد و زیاد شدن علامت اعصاب

از قبیل هذیان و اغما و در چند نفر عسر الغشیم رسد زبان خشک و با آبش  
 بول و اسهال در بعضی میخند با خولت و در بعضی در جلد پستی هم رسد  
 و از حالات خزار مرگ می دهند کم پلی کاشیا یعنی ترکیب شدن زبان مرض با مرض  
 دیگر اول ترکیب می شود با فانی فانی و در بعضی فانی فانی و در می هم رسد  
 و در بل مریم در لوزین هم رسد و کد له های کردن بزرگ شود و بدین جهت خنار  
 هم رسد و بسیار می شود که در انتهای این مرض استسقاء خونی حاصل شود و بول خنار  
 این حالات را اگر بپردازند مثل بخت عظم نشسته کردند اما اگر چه این مرض بول  
 ای می کشد و سرایت است دی ناستیک تحفیل این مرض زیاد مشبه با سرخچه  
 شود لکن در این جاد و در کلوزیاد است بد است و در سرخچه کم رطاف است خشک  
 اگر ضعیف باشد بد نیست و چون یک از علامت است بد هم رسد و در این وقت  
 و اگر با یک از امراض ترکیب شود بد است و نتیجه او که عبارت از فانی فانی خنار  
 و در د کلوزیاست است که نماید بد است و چون وقتا و نیز خلا و فاعله  
 مثلا لکن ای بیاهم رسد تا غیر مهملکت و در انسان صغار پیش کو بهر است  
 تا انسان بکار ترقت آن در این جای باید کاری بود که در فانی مرض بقا عده ماند  
 بدین بدیزات که مرض را بهر ای معتدل نگاه دارند و بیجه و پیش او چیزها  
 سر د هند از قبیل رب زو شک و از چیزهای ملین غرضه کذا قبیل صعلک  
 خطی امثالان و بیجه و رفع اضطراب طفل خردل بساق کف یا ضماد نمایند بیجه  
 مرغ و جع کلوزیال و اندازند و ضماد معتدل است بیجه و رفع حرارت جلد جلد را با  
 اسر و سر که بشویند و چون در این مرض حق سیکو در فم معده ظاهر شود  
 بیجه و رفع او چسند و از د فم معده اندازند و ضماد خردل کنند با آن که در بد  
 یا چسکی را در دین گرداغ کرده در فم معده گذارند و باید در فم معده بچسند



انکه

مرا در خط کنند بنا بر او دوت در او بایر کند و الا مرض نکند نماید فصل  
 در وری ال یعنی ابله و فی سببا ابله ابله تیر از جمله حیوان بسوزان است و غی  
 او شناخته می شود بظا مزیدن بسوزانی که بشکل نان هستند بواسطه کوری که  
 در میان ایشان است و انفسه در طوبت در جوف او است که ان رطوبت مبدل  
 بر می گردد و بعد خشک و سخت شود و هم راهی در دناستانی و اما صورت و طرا  
 و بر این ابله چهار وقت است وقت اول و قیامت که ابله در بدن کون دارد و می  
 در با طاعت و هنوز بروز نکرده و مقدامات و اگر ابله نکوفه است یک هفته ای  
 بوزده روز طول کشد و اگر ابله را بطور حکمت کوفه باشند دو روز و الی شش  
 طول است علامان ابتدا هم خوردن احوال بی میل بعد اتوع و در بعضی  
 شود و در کمرش بد کسان حسنی طبیعت و بعضی بان ناپاک نقطه ها او  
 نمایان در بعضی کجی در دکلوانک و بخت از چشم عرق کردن اضطراب و هله  
 و شیخ خاصه طفال را این علامان در بعضی چنان شدت بهم رساند که پیش از  
 بروز بسوزانی می کشد و وقت دوم بروز ابله است که بعد از مقدامات ابله بروز کند  
 و بروز او بد و طر بعضی که با انکه اول در صورت پیدا شد و کم کم بدتر شود و اگر  
 نایانکه بکند فعه در جمیع بدن ظهور کند و این لکمانی هستند شبیه به چرخه که در  
 روز اول صاف و در روز دوم برآمد و سخت شود و در روز چهارم از بد  
 او هم رسد و مر و اید رنگ شود و در مریک از بسوزان کوری نمایان شود که شبیه  
 بناف گردد و در میان این ابله مثل انار پخته برده هستند و با بنهای روز چهارم  
 یاد در روز پنجم مرا ابله دایره سرخ بهم رساند و در بعضی ابله ها بطوری یاد  
 شوند که از یادنی یکی نماسند و این را در اول کفالوان گویند یعنی ابله داخل و در  
 این حالت در بعضی بک چشم بطوری و دم کند که چشم باز نشود و غیر بطور

کرته

کرته کرد که صیق النفس حاصل گردد و ابله با نیز بزرگ گردد و در اندازان و  
 ماحل قوم نیز بر ابله شود چنانچه عن المبع حاصل شود و پرده ملحه نیز از اندازان  
 ابله گیرد و چون ابله تمام بروز کرد و حی که بر شود وقت سیم وقت حرکت شدن مایه است  
 که در ابله بود و این حالت در روز هفتم است که ابتدا از لرز خفیف ظاهر شد و هر مکر  
 عرف کند در سردی و در کمر و ذیق النفس زیاد شود و اضطراب هذیان نیز زیاد  
 گردد کثرت بذات حرمت و اما صورت و اطراف و در این حال صورت زیادت  
 شود و در روز هفتم ناسم ان مایه ابله تمام حرکت شود و در این حالت قدری  
 بیست زید که اگر عروق جاذبه از این ریم خیری بالان تلیه ساندیم هلاک آن  
 وقت چهارم خشک شدن ابله است که بعد از تمام ریم شدن خشک شود و کولیه  
 بند و در این حال صورت مثل صورت غاریه شود و یک وی متغیر مخصوصی از  
 مرض خارج شود و در حین ظاهرش در جمیع بدن هم دشد و ان کولیه ها رنجیده و  
 با کولیه نازک بندد و بعد از فتاد از ترا و اگر بر دت با وجود نفس و الا  
 گردد و کورماند و در این حال نایک سهال ناعی بهم رسد بدین معنی که هیچ در اند  
 نشود و بسیار می شود که بواسطه این سهال ضعف بدنه بهم رسد و اخلاص امر یکسد  
 نا انکه می شود پیش از سهال بواسطه زیاد ریم میرد چنان ند کرد و در این حال  
 به شیخ و اضای میرد و در بعضی مرض چندان شد بد نیست و می کشد و این جهت  
 جمود است و در ال اول و ال یعنی ابله بی قاعده ابله نادر نیست که ابله در نصف  
 شود بدین معنی که ابله با بنفها رسد قدری رطوبت که در او رسد تمام شود  
 این نوع حالت ابله را او نه گویند نا انکه ابله که باید بر ابله باشد صاف می ماند  
 و اما رطوبت خون سیاه در او در اند و بنفش رنگ شود و این بواسطه رفت خون است  
 که چون خون رفت نیک انداز عروق نشکرده و در ابله بریزد و این ناک شود و



اینک شود و این ملکست و چون با غافله اسهال موی یا بول الدم هم زاده بود  
 او را در حال امراضی گویند و حتی در این جا از امهت نماند مگر می شود و در این  
 حالت زیاد می شود که بسوزان نافض شود یعنی چون در نصف سد تمام شوند  
 چون بسوزان نافض شوند و می شود باید باشد علامت مرگست و از این علامت  
 فاعداست که در دم روزی میزد و در بعضی ها شود که تمام علامت از قبیل زدند که  
 می شود و غیر ظاهر شود و بسوزان بود نکند کم بیله کاسه ای در فاعداست  
 است که ترکیب با دم آلات غذا شود از قبیل مرغان کلو معده امعاء و در بعضی  
 ترکیب با دم روده فولون شود که سوسن نازا حاصل شود و در بعضی ترکیب با دم  
 مرید شود و در اکثری فاعدا ای مامرازی که در اندام حاصل شود نتیجه این مرض  
 دم مزمن کوش و مانند مرض در امعاء از قبیل اسهال و شلغم و فاعدا ای حلد  
 از قبیل دبل مریم که در کسب گویند نمانی مازن لبور در ملج چشم و گران که  
 عیانتا در دم قریب باشد یا باید شدن دبل مریم در سر معضله ای یا لاخری  
 این مرض نیست مگر مری بودن که خواه بواسطه ریم و خواه بواسطه هوا باشد و در  
 بخاراستان هم رسد اگر چه طفل در دم نازد باشد و کله نیز چنان اتفاق افتد که  
 نازد و کله طفل در دم آله که در دهان می شود که این مرض و اسهال است مدتی  
 که بک طفل کرد و سببیت نیز نداشته باشد و ای دیمک نیز هست و در بعضی  
 دیمک می شود که فاعدا است که در دهان می شود و ای ناستیک قبل از بروز لبور  
 پیش از شکست زیرا که علامت او شباهت با سوزانم مخوفه و شریک دارد که کن  
 جز ای دیمک باشد می توان تشخیص داد و از بودن زد که می شود تشخیص معلوم  
 می کرد و دیگر آنکه بسوزان آله قیاد و در دهان می کرد و بخلاف سایر لبورا  
 مذکوره و ناستیک اول بواسطه اجاع لبورات پیش کو کند اگر دم افضا دارند

و با فاعدا باشند خوبست و چون منقل بهم شوند آله می شود و در اینجا کن  
 لبور است دویم از فاعدا مریض معلوم شود که چون تب موافق و حرکات مریض  
 موافق فاعداست خوب و اگر بر عکس است بد است و اگر ترکیب با مریض شود نیز باید  
 سیم بواسطه بلغم مریض اگر صاحب بلغم باشد خوب است الا بد است چهارم اگر مریض  
 کیر بد است که می شود طفل را صدن کند پنجم در سن مریض که بد است و زمان  
 علاج آله نیز چون علاج سرخست که چون آله و فاعدا موافق فاعدا باشد و از آله  
 گذارد که خورده می شود اما باید ملاطفه ای غذا ای و آله مبادا که فاعدا  
 او بر خلاف شود و در این جا الفاعدا جلی که آله الشیعه بجهت نوشیدن و در دهان  
 مریض سهل خفنی دهند و در فاعداست یا در او را حفظ نمایند که سر را خورند  
 اگر آله زیاد شدت داشته باشد معالجات مریض باید نمود بدین طوری که اگر مریض  
 صاحب قوه و بدنه است و خون زیاد است فصد نمایند و اگر بود لبور از طول کشد  
 در آب سرد ذوب گرم رود و یک مریض ملاطفه دهند و اگر اضطراب بسیار دارد  
 خردل در ساق یا یا باد کش یا یا سوبه یا آب گرم نمایند یا غر در ساقی بندند و  
 آنکه از آله در صورت نماید و وقتی که آله می شود صورت زباد و مریض با آرام  
 نمایند و با سوزن آله می کشند و اگر بیست که آله در چشم ندیم کدم دارا کشند  
 دیمک سیریم ابل نموده و فذری در چشم و گوش چکانند و هم چنین در سبیل  
 و در جیب صورت دارا کشند و آله می کشند و می کشند و می کشند و می کشند  
 بیو خاکسری در صورت مالند می شود که مریض چو از دهان خفنی با آله  
 صورت و در صورت چنانند در صورت آله بیرون نیاید و از او نماند و اگر  
 در همه بدن چنین کنند ملکست و بهترین که بیدن آله است فصل  
 در وری آله که در سبیل با وری ل دیمک نیز نمایند و فی سبیل آله از لبور



بروزی نماید و استخار بجهت که ابله در او زند و چون دو بار مر بروز کند ابله بابت  
 لکن چون بسوزات ابله ماند و مقدّمات از مرض بطریق ابله بزرگ داد و در دود  
 غیو است و بعد بسوزات بسیار می در بدن ظاهر شود و طریقی بود و از این با ابله بابت  
 تفاوت داد و دیگر اگر این ابله ببت ریج در اید بدین طوری که او چند بسوزات و حرق  
 مریم در او هم رسد چند بسوزد که ظاهر کرد و در آنها که در ابتدا بود و بزرگ شود و  
 ايضا ظاهر شود و بدین طریق بند ریج ظاهر کند و با این ابله تب ثانی نیست و غیر  
 مملکت و همیشه منهی بسلافت شود اما لای جنبه از این بواسطه سلافت که چون ابله  
 شخصی که ابله کو بید سلافت کند این ابله بطریق دیگر بقیانی که ذکر شد و در  
 فقر استعداد سلافت ندارد چنانچه اگر سلافت با ایشان کند چند دانه پیدا شود و بزرگ  
 بریزد و اگر دانه این ابله را بطفله کو بند ابله بزرگ کیم ترقتان دوا لازم ندارد  
 لکن بطریقات مذکور و اگر کم نکند و از اندک در چند وقت رفع شود و مشکل  
 دکنین دواش یعنی ابله کاوی و ابله کاوی بدان جهت کو بند که ابتدا از کا و با ایشان  
 سلافت کرد و اول کسیکه این مرض را پیدا کرد حکیم نزدی بود که او را حکیم جبرئیل  
 گفتند و حکیم مذکور در چند دختران که مشغول بخدمت کا و بودند این ابله را مشاهده  
 نمود و بعد همین ابله را در پستان همان کا و ان دید و ملاحظه کرد که در خزان در وقت  
 ای بنیات ابله ابله نکر فرستد پس حکیم حرم ابله کا و از اکرقت و بطفله کو فتان طفل ابله  
 نیار و در پس نباشد در هر جای که این ابله در کا و بظهور رسد حرق او را گرفته و باطفا  
 می کو بندند و اطفا را از سر ابله بمن بودند و الا نیر در فرنگستان در هر جا که جنبه  
 ابله در کا و بظهور رسد ماده او را گرفته از برای حکیمان می فرستند لکن بسلافت  
 است و کم یافت می شود و بجهت کو بندن ابله ماده از این بهر سلافت و فی سیان و کین  
 نیز از جمله محیيات بسوز است و دوا عاقل است که مصنوعی باشد و مصنوعی و بجا

ابله کاوی

مخاطفان طفال است از سر ابله و اصل او در بسوز است که بجهت در پستان کا  
 هم رسد و حکیم جبرئیل را از اکرقت کرد و حال بجا بخت است که این مرض ظاهر  
 شد و از کا و ماده او را می گرفتند و چون در کا و بند و است لهذا از اطفا که فرجه  
 و بد و دوا در ایشان رخنی نداشته اند بواسطه کو بندن بهر سلافت بکیرند زمان کو بندن  
 ابله بهر سلافت که در ششها که طفل دندان اول در او زده بگویند لکن چون بی سلافت  
 باشد در هر سلافت که هست می توان کو بید و موضع کو بندن در هر جا که باشد و سلافت  
 لکن در فرنگستان در با کو بند علامتی که از کو بندن ابله هم رسد بعد از کو بندن  
 ابله تا چهار روز احوال او صافی ندارد و دوا نه ای روز چهارم در آن موضعیکه ابله  
 کوفته اند لکه در مرضی نماید و در روز پنجم آن لکه برآمده و سخت شود و کم کند  
 این برآمد که هر سلافت مذکور شد و بزرگ تر گردد و در روز ششم هاله در او  
 او پیدا شد و در میان او کو شود و در نهایت روز هفتم مرغان بد رنگ شود و در  
 این حال اگریم اول بجهت کو بندن بکیرند بهر از سایر و قانات است زیرا که اگر هفتم  
 و هشتم روز بکند زدن رطوبت ویم کرد و چون بطفله کو بندت عامر شود و در  
 روز هشتم بت خفیفه کوزه بعد از رطوبت مذکوریم کرد و دوا سه بند و بزرگ و  
 اگر رطوبت از طیفه که صاحب مرض خزان بر کوفت باشد بکیرند از طفل دیگر هر چه  
 کند و در چند نفر چون ابله را زیا در عین کو بندن کند له های لبر فایک زین بعد  
 متورم شود و اگر در حالت دندان در او زدن طفل کو بندت عامر شود و طفل  
 اضطراب فلان نماید پیدا کند پس اول است که بعد از او زدن دندان کو بند و حرق  
 ابله را بکند کو بند بسلافت نادر است که مملکت باشد و باید دانست که چون ابله را  
 بکند کو بند از برای همیشه یکدفعه پس است لکن در فرنگستان ببت نال بکیر  
 بعد بدی کسی که خواسته در سپاهیان طریز کمرن رطوبت ابله بد ابله بدین طریق



[illegible]

## حمى ونفصل

دوهم بدن باشد لکن چون توبه زیاد طول کشند سردی در همه اعضا نباشد بلکه هفت  
قد و قشر من در پشت شود و جلد آن دان شود و ناخنهای رنگ شود و صورت  
کبود شود و در بعضی چنان رود که در ایشان تائیر کند که فکین متحرک شود و اگر  
مریض احساس سردی کند لکن چون اعضای او را طهرن نمایند حادثات و این  
مکرر شخ نبض در این حالت صغیر صلب و در بعضی بی نظم و در بعضی بطوری  
شود که احساس توان نمود و این بیشتر دفعه عشانت و عسله النفس پیدا کند و  
ی رود در این جاد دوم معک و صدای غیر کند و در من خشک شود و متوج پیدا  
کند و در بعضی بی شود خواصه در وقتی که غذا هضم و تمام یافت و روج مفاصل  
و در اعضا صلب و در عضلات پیدا شود و رتحات در این حال کم شود چنانچه  
اگر شخصی در این حال جراحت داشته باشد دیم او بنداید و بول با نیک کرد و در  
برام شود و در بعضی اوقات نیز روج پیدا کند و دوام این حالات یک ساعتی  
شود کم تر باشد علامات وقت دیم کم علامات وقت اول تمام شد از قبیل کبودی  
جلد و غیره و بعضی روج مطلق شد نفس کشیدن آسان شود و برودت اعضا کم شود و  
یک دفعه حرارت در بدن ظاهر شد چنانچه جلد الهاب بهم نایلند و در بعضی  
خشک و با حرارت شود صورت نیز جریب پیدا کند صلاح پیدا کند تر شود و عطش  
مفرط و از اینها پنج الی شش علامت طول کشد علامات وقت سیم و اینهای این حالت  
خشکی جلد بدل بر می شد و عرف این بعضی عریض این بعضی شود لکن با ن عطش آید  
و در این حال مریض را از عرف کرد و خوشاید و نفس کشیدن آسانی فاعل شود و  
عرف عطش کم شد لکن زیاد و صلاح نیز برطرف شد و بول که در هنگام اول  
مثلاً بی رنگ بود در وقت دیم غلیظ مثل بول است بود و در این حال آخرت  
هم رسانند و دفعه او سوب بر می بهم رسد مثل که از جود و اگر امراض بول



مردود و حی تمام شده لکن خستگی در جمیع بدن باقیست و بی میل بغداد و در بعضی  
 احوالات مختلف است مثل آنکه می شود که صداع باقی نماند و ذکر می چنان شود  
 که بعد از نوبه چنان بوده شود که می نماید در خالت تحت هستند تا نوبه آیند  
 که همین علامات بظاهر شود و بهین نماند که نوبه مراجعت می کند می شود که  
 علامت چند از باقی نماند مثل آنرا بخجل نوبه نماند یا زده شود یا کمتر و خون بدن نیز  
 زیاد شود و زمان این نوبه با نوبه دیگر ناقص پیدا کند و دم سبز زیاد شود  
 چنانچه به هر کوشش آن معلوم شود و در بعضی می توان بزرگی طحال را دید و چون سبز  
 خالت دوم نماند بجهت او زردی جلد و تغییر پیدا کند چنانچه مخصوص بدن آن شخص  
 می توان گفت این شخص نوبه می کند و چون نوبه زیاد شود لکنت پیدا می کند و رنگ او  
 سبز شود و مزاج بدن شود و قوای بدن تهلیل رفته و بی میل حرکت کردن و آلات  
 غذا نیز ضعیف می رساند و شوغم غامض شود و اسهالی در بعضی مواضع هم  
 می رسد مثلا کله اسهال و غشای مختل با هم می بیند و بهنج ظاهر شود و در بعضی  
 دفعی در شکم بهر شد یا در جیب چون بواسطه دوام نوبه یا غلظت طحال شود و تلبس  
 است و نباید با و کرد که هر نوبه دار در استقامت هم نماند یا هر نوبه منتهی با بر  
 شود بلکه در بعضی چنین شود و نادانست که خود نوبه بعد از چند روز دفعه  
 لکن با نمانی نکست نماید و دانستن این از روش و علامت نکست نوبه است که بعد از  
 رفع نوبه طحال شود و نماند و نکست حالت طبیعی نیامد و در فاعداست که نکست نوبه  
 در روزی که نوبه می آید نمود کند اگر چه بعد از ده روز بعد از دفع نوبه نکست نماند  
 لکن تا وضع نکست داشتن معلوم می شود و دو نوبه اول و دوم چند بسوزان در لب  
 ظهور کند که در لب کوبید یعنی طحال و این بدن نیست اما انقسام نوبه یا نوبه است

که کوفی دیم نامند و آن عبارت از نوبه است که هر روز ظاهر شود و باغبان است که  
 پیر می نامند و این است که یک روز مان و روز دیگر نیاید و یا غیر یکبست که دو بل  
 سر می نامند و است که یک روز شد و روز دیگر خفیف باشد و یا ربع است که کار  
 نامند و این عبارت از نوبه است که یک روز نوبه مان و دو روز نیاید و یا دو روز  
 نوبه هست و یک روز نیست و این را دو بل کارت نامند و یا نوبه است که یک ساعت  
 پیش از نوبه آید و این را آن می گویند و یا است که یک ساعت بعد از وقت نوبه  
 آید و این را باز است نامند و یا است که دو یک روز و دو دفعه نوبه آید که چون بعض  
 عرف نمود و با نوبه نوبه نماید و قسم دیگر است که نوبه دوم دو وقت نوبه اول باشد  
 اما فیوزان به نشان از مال یعنی نوبه که بی فاعداست که یکی از علامات  
 ثلثه باشد و فاعداست از علامات ثلثه باشد و قسم دیگر است که نوبه بصورت دیگر  
 آید از قبیل دوسر و دد کلو و سایر جفات این فیوزان از نوبه ملتان لا و نماند  
 صفت شرح این فرض در فاعداست که سبز بزرگ و فطال از خون باشد و چون نوبه  
 زده دوم داشته باشد سبز بزرگ و سخت و شکسته باشد و بعضی اوقات چنان  
 بزرگ شود که بر روی عظم و دك افتد و چون نوبه زیاد شود کشت کند و سبز مرد  
 بزرگ شود که از این باب بران حاصل شود و در طول نوبه نیز بواسطه آنکه خون رت  
 هم رساند استقامت حاصل شود و گاهی نیز در طول نوبه سکه غامض شود اما جهه نوبه  
 می شود و اندامیک و ابی دمیک و اسر دیک باشد و اندامیک بیشتر بواسطه استقامت  
 است در بعضی از امکنه مثالی از آنها و محالهایی که سبز بزرگ دارند که خمار و مضاعف  
 شد و باغ نوبه شود و چند نبات هستند که نوبه از آنها می رسد و چون شاهد  
 که چون در آب گذارند با نوبه می رسد که در نوبه غامض شود و در مواضع که رود  
 در آب نماند و اصل شود نوبه فراوان است و در جاهای تنگ هوا زیادتر می باشد خواه

حی نوبه و فاعدا



فصل و خواه بالذات زوئه زیاد عالمی کرد و زیاد می شود مردی که در هوای  
 هستند زوئه نکند و چون در هوای خشک روند زوئه نکند و در ولایات که زوئه زیاد  
 است زوئه نیز زیاد است زیرا که چنه مرده و یک است و زوئه در عرض اول این مرد و مرضی  
 هستند که با هم در هستند از این باب صنا جان منصل را در هوای طرب برند که  
 چون زوئه علم می شود منسل می کند و قناد است که شخصی هم زوئه هم منسل داشته  
 باشد و انبوه جان از حلقه خیار مثالی جزیره و هند وانه و کد و اخر اطراف و اواست  
 زوئه کرد اما شخص بعضی اوقات زیاد مشکل شود خاصه در زوئه اول اما نقد  
 المعرفه در دولت مندان بهر است تا فراموشی و بهر است تا مرکت باشد و در زوئه  
 غش اول و اگر طالع شود بد است و چون زوئه زیاد طول کشد خواصه در زوئه ربع  
 بد است تا زوئه غش که فیضان و پلیمان نامند و این زوئه علامات باشد ظاهر  
 کرد که حکم هم مردن و نماید و این زوئه در بلاد مشرق و خط استوا و ایشتر است  
 جنوب و ولایات شمالی است این ظاهر شود در زوئه غش و این زوئه صورت علامات  
 بقاعه بد است که بعضی علامات که بعضی یاد شود که برودن و کرمی عرب بالانها  
 مزایده شود چون برودن بجای باشد که مشبه با و با شود فیود و گارک نامند  
 وی شود که رطوبت صفای یاد موی بی انبساط و فغش و وی شود که برقان عا  
 کرد و اشخ در فم معده و سپینه هم شد که موجب غش کرد و این فیود کرد با نرکت  
 و چند دفعه غش شد بد شود که فیورین و کمال نامند بطوری غشی النفس هم شد  
 بیم خفه شد است و این فیور و غش بایک نامند و چند دفعه صداع شد قی شود  
 که اشخ سر می هم رسد وی شود که نشا و نرکتی کد از هم رسد و با عا کمال اشخ عک  
 بخون هم رسد وی شود که اغنا عالمی شود با طالع در نصف اعضا یا مدح کبریا  
 و این فیور سپهر نامند باین دانست که حقی غشی همیشه ابتدا از غش می کند

زوئه غش

بلکه

بلکه اگر بی مزاجات ابتدا شود از زوئه ولی چون یک دفعه غش عامی شود و  
 حکا غش در زوئه ابتدا و این زوئه غش بسیار بد است که در زوئه دوم یا سیم  
 کشد و بسیار دارد است لکن می شود که در زوئه اول هلاکت نماید اما اگر تان  
 علاج در صورتی که بقاعه باشد در وقت زوئه نباید دوائی استعمال کرد مگر آنکه  
 برودت زیاد یک فحان جای داده و او را مالش نمایند و در وقت خراش است  
 دهند و در زوئه غذا کم بلکه هیچ نخورد و در فطریک ساعت قبل عرض زوئه  
 بفر دهند و چون هوا خوب مرض قوی باشد بهر است که مفع او ملتون باشد و چون  
 هوا بد و مرض ضعیف باشد بپکا دهند و چون بیک دفعه غش زوئه غش شد در  
 زوئه سیم نیز می داده و چون باین نیز می شود باید از رنگ دهند که بایک کند  
 بدست منت موده و بایک منت و بایک ساعت پیش از زوئه دهند و اگر در حد  
 خوب نشود در زوئه سیم دوا مرده دهند و از میوه جات و ترشی و روغن زیاد و  
 نامرین بر هر نمایند و اشیاء طاهر خورند و گوشت و مفضل از جلیل افست و سایر  
 ادویه جات نیز با کشتی و آن خورد و در دنفرا مطبوخ بپخت باید تا غش خواص  
 چون با شراب طبع نمایند و از هوای طرب و بر زمین بودن حد و موده و اطراف  
 کرم نکاه دارند و در زوئه سهیل زیاد داده شد اما سوری بخشید و چون بعد  
 از مرفع زوئه سهیل خورد حکما مرض عود نماید و چون دولت مند باشد در زوئه اول  
 بپخته داده و در بعد فاصله هر دو ساعت نیم نخورد که کند میل فرایند و اگر در فترا  
 خواهند که کند دهند باید یک ساعت پیش از زوئه بپخته دهند زیرا که چون کند که  
 می مریه خوردند زوئه ابتدا زیاد شد بد شود و بعد رفع کرد و در غشنا این باعث  
 صدق ایشان شد و چون سهال با کند که طاهر می شود باین قدر حایان با بود و  
 بودند دهند و چون بر بزرگ ماند در دنفرا بخل و جلیل رف نمایند و در



در اغشا بکنه که در جملها من و چون استغناء ظاهر شده باشد باید که نه دهند  
 که چون ابتدا باشد یقین هر چه شود و چون طول کشیده باشد تا نه باشد شفا هست  
 چون بکشد بزرگ شده باشد برونند و اگر بخیر هوا مانده چنانچه بگوشتان باشد  
 بی دوا خوب شود و از برای بزرگی طحال خون از آن موضع که بید خواصه جانم روی طحا  
 و در حقیقتی باید طبیب بزرگی علاج نماید بدین نحو که هنوز از اثرت بالمره دفع  
 نشده که نه دهند که در یک روز نیم مثقال که نه دهند و چون خوردن نتواند  
 آن حال خفته نمایند یا در دم معده اندک تسک نمایند و چون علامات مکه ظاهر شود  
 فصد نمایند چون شکل و بقاء و شدایان دهند و غرول بنا به چه با انداختن نافع  
 نام دوا امراض پستی لایسته بعضی امراض طاعونی که عبارتند از امراض  
 و آنکه باشد و فی تی سبب آنکه امراض آنکه امراضی هستند که موافق قاعده مرایست  
 یک بلادی بوند چنانچه طاعون مصر و یا هندوستان و روان نامر یکا مغلی است  
 و در اکثر اوقات و اندک شد و بیلاد در بکثر ظاهر شد و اثری نماید و در جمیع احوال  
 بدن و بواسطه انهای ردی که ایشان داشت بالای مخلوطند و بواسطه و آنکه گردان  
 نیز سهل بود و بعضی از این امراض سرایت رفتار ایشان برع که با بزرگی دفع خون  
 شد و یا هلاک نماید و اگر بهلا کند آنجا ماکل نفوس یعنی عرقه بعد از حنک دوم  
 لانت یعنی طاعون سیم لایورژان یعنی حی بر قانی جهانم کلام یعنی و بقاء چشم بود  
 که عبارت از بسوزانی است مانند مرغانی که در تمام اعضا یافت شود ششم کوبت  
 که عبارت از تیره گرفتن پوست بلفم معده است فصل اول در امراض  
 در نفوس یعنی عرقه طاعونی که عبارت از عرقه الیث که مثل طاعون مصری است  
 باشد و نیز فور دکان نیز نامند یعنی عرقه اردوی نامند بفقوس و یا لیث یعنی  
 عرقه اندخام مر بنی خانه دی نامند و نیز و بلور آن یعنی عرقه زندان و فی تی سبب

مری است بی میک و مری که پیدای شود در فکستان و ابتدا می شود و در جانی که  
 جبهت زیاد است خواه این جماع در سالمان و خواه از امراض باشد و بی شنانا اند  
 خود را بصورت حق و بیرون بدن بوزان سبب و به نقش که عبارت از حنیه و بیه  
 باشد و زیاد میل دارد و به تورم کردن در زیر این سگرت و یا عامر می شود این ص  
 بقنا و خود را نشان می دهد به بی بیله بقنا و کارها و صداع و بی خوابی و در شب و در  
 خواب خوابهای هولناک بدیند و در سینه شکم که هائی از این که خوشنک یا بد  
 مزاج باشند بعد از پنج شش روز این که نام شد و علامات مذکوره شدت یا سبب  
 سبب ایچ و حرکت و طاریج دست و ففستان و اسهال خاصه سبب عطل لکت  
 در زبان هم رسیده اند و هائی نیز کوش تورم کردند چون بی میک شد و اشتباه  
 بی توان که قد و زبر بغل تورم شود و در این حالت در قاعده اسهال منفعی ظاهر شود  
 که در ادیانف شود چیزی مانند بیدنه تخم و در بدن بسوزان سفید مانند عرقه جوش  
 هم رسد و می شود که خون زیر جلد آید که بدن مری نامند که در د و عسر القس عارض  
 کرد و مع سرفه بعد از آن دو صورت و شد یکی شکم زدن و دیگری شکل شفا اما  
 شکل مملک زبان و دندان و لبها و پستانها کند و دود مانند در و ایدش بر  
 از او خارج شود یا قافرا یا کبر و حجت بلعیدن زیاد شود و جلد خشک کرد بد و بلج  
 شود صند گرفته کرد و اسهال دم غامض شود و رعاف کند و افتادن مانند مرغان  
 و کفن هندیان در روز چهارم میرد اما شکل شفا جلد نرم کرد و بد عرقه نماید و  
 بدن موافق قاعده کرد و دو صورت طبیعی بر کرد و هواس جسته موافق کرد و  
 بدن کم کم بر کرد لکن تفاوت طول کشد و درم پرا بیلر و در د و قاعده است که  
 موهای نال ام ریخته و بی درم نشود و می شود که بعد از دفع مرض بغیر یا کرد و  
 بقوس بطوریکه تغریف شد همیشه رفتار نمی نماید بلکه بعضی اوقات از ابتدا



نامرک و دیاسه روز طول کشد و بخارانی بعضی ای دیمک ایسنا میخفت شود بطوریکه  
اندکی بجا بماند بل تخاف شده و چند لکه های رده و شبه دانه های بزرگ مانده بعد از چند روز  
خوب شود و گاهی این مرض ترکیب شود با امراض الهیه اوام دماغیه و نزله اش و ذات  
الریه و قلاع و سوسن طایفا و زیاد می شود که قاعرا یا دیکه از بلو مو تیک اعضا بهم رسد  
صفت تسبیح خیری دیده شده مکرر دفعه خون و بزک شدن و نرم شدن و مانند سوزا  
و بعد از مرگ بزودی مرده متعفن شود اما جهه عامه ضعیف شود چنانچه ذکر یافت از ادعا  
خلی در محالهای ضعیف خواهد بود و در ورم غده ها و کشتی باشد و چون طامض  
شود در متنازل نیک تر نماید کند و در اشخاصی که معزوم و خسته بدخورد اکند و  
این مرض در ایشان سرائیت کند و در اطباء که غادی و در بعض خانه هستند با شکل  
سرایت نماید و در جلد بیان دود تر تحمیل این مرض از ای دیمک که دیدن نمید  
شود که چون خلق بسیار از این مرض گیرند معلوم کرد که مقبول است نقد من المهر  
تفاوت داد و دای دیمک و تفاوت نماید و افق زیاد می زند خام و یکی او از دانت  
غذا و غیره اما العلاج اول که نمودن خون از دحام و هر یک از مضار آن دحام خوب رخت  
خواب نیک بنده مناد دحام را کشاده و استعمال نمودن موالی کلکه رفع تعفن نماید  
و در اولیت مکرر دانه جوهر کو کرد و سنبل الطیب گاه گاه کی شراب خوب و به شستن  
مریض در آب سرد نیز می توان رفع مرض نمود و بیجهت حفظ صحت مردمان رشی لانت  
خبرهای تازه خوردند و صکل در لانت یعنی طاعون و این دقتا عا است که  
ای دیمک باشد و خود را طاهر می کند بخانه یا بله که دود اسودا لکون کرد و در  
این مرض افق شود در آخر روز یا اول شب خبری دهد خود را بشعیر هم و صداع باشد  
بهشت الصوت زیاد یا کم و نکاه کردن با قرار دیک کیشدی در خطهای صورت هم  
میشد که بواسطه اشکل معوی طاعت ظاهر شود و یک کو فکی زیاد دود و نفس

طاعون

دروغاتی و در چند روز پیش یاد و همان هنگام و جوی و مغایر یافت شود و در اکثر  
و حرارت با لخته و خوابهای اشفته دیدن و هذیان گفتن و حرف زدن کوتاه و قطع  
قطعه عطش زیاد و صورت رنگ سبزی بهم رساندن بنضی نظام و بی و صغیر و دنیا  
مختلف و این دلیل است بر اول طاعون شدید بعد از آن ظاهر می شود خیاره که دانست  
مخصوصا شت از برای طاعون و این دلیل یافت شود در زیر کمان زان یا دوی و در سنجی  
میان بعضی و مغایر یاد و بالای لبکای قلابی یاد و کردن باین نک اشغال و کوش  
و یاد و زیر بغل بهم رسد و به ندرت یاد و در غرض و اند زان را نوطا هر شود و این بخار  
از ابتدا و دوم سخت است و جوش مختلف است و چند دفعه و جع عامه ضعیف شود و بعضی  
از دانت فرم شود و یا آنکه جلد کبود رنگ کرد و چون من شدن داشته باشد  
از ابتدا و در بل بزرگ و نرم کرد و این علامتی است که قطعاً مملکت و بند و نخی  
شود که هیچ قدر بکند و در همان حال که خیاره ظاهر شد و یک موضع خواصه بود  
و پشت کردن دلی مری عامه ضعیف و بزودی منتهی به قاعرا یا کرد و بدین طور که یک  
قطعه مری ظاهر شد و کم بزرگ و بزماء شد و کم ای دوم بر داشته شود  
بجورانی که مالیت مری در میان ایشان باشد ظاهر کردید و از این بجز بزرگ  
هاله مری ظاهر کردید که دود مری شده و صورت قاعرا یا ای عضو کرد و  
ایزاد دل دغایی نامند و علامات با نذک و قی شدن کرده حرارت بدن کم شد بنض  
صغیر و بی شده و نخی خون عامه ضعیف شد که از همه بدن خون بیزاید و فوات عامه  
شود و چند علامت لبخی و علامت عصبی بهم رسد و خواب ترناکی بهم رسد و این  
علامت نشان می دهند که این علامات در انتهای هفتاد و نخی کشد و این  
علامت ذکر نباید همیشه بدین طور و نشان کند بلکه گاه گاه زمانه بیکر کند و  
طریق که در دوسه ساعت موجب هلاکت شود و بعضی اوقات مرگ می رسد و دوم



ویم و دنیا جهنم رود و بعضی اوقات طاعون جویشد و بلیه او موجب هلاکت  
 شود و چون مردم در فتنه های همین باشند و می شود که از دنیا دامن ریم و طول کشید  
 شقان و دم گرفته هلاک نمایند و می شود که دل دیک عضو باشد که زیاد پهن شود که  
 همسایه او یک انت دیکه فائز یا کبریا یک شریان نامی شده موجب هلاکت  
 شود و یا آنکه بعد از آنکه ناخوشی در فتنه خود را نموده یک دفعه در فتنه مرگ مبتلا  
 گشته که چهارک منجر شد یا نه بلیل برود و ماسه طبع بر داشته شود و زخم الشام باید  
 نبض با نظام فاعله شود زبان رسد و از حالت زیاد قیوش نیست و می شود  
 که فهاست و چون زیاد طول کشد و بعضی اوج بینک غایت بجز کر زد که نفع طاعون  
 حقیقت است و خیارک و سایر علائق کم و خفیف هستند و این رفتار مذکور طاعون  
 شود مخصوص و کسانیکه بکند فتنه با این مرض مبتلا گشته اند صفت تشیع مرض در  
 این جام مثل سایر این دیک خون سپاه و دقت است و در ظاهر غیر از خیارک  
 فائز یا چنبرد یک پهلای می شود اما جهنم این مرض در دیکه ای که این مرض متعلق با و است  
 می شود که اندام یک می شود که اسهال یک باشد و این می شود و شام و در مصر و  
 دود و مکه بواسطه زوار دین و کلابات ناخوشی بروز نماید و دقتیکه با د از خوب  
 و در نا هوامر طوبی باشد و چون در ولایت بروز نماید هیچ شراه طول کشد و یا  
 شود که نکست نماید و یا که بعد از نصف شدت نماید و بعضی حکما فائز بر می آید که  
 این مرض مشرب و بر می سر می نماند و مصطفی گوید که منیما بد که مشرب سنا  
 و لکن کاهه سربت نماید اما شخص مشرب می شود با خیارک و کوفت اما العالاج  
 دو طاعون نیز مثل و با و او به جات زیاد حکما استعمال نموده اند و منفعت از او  
 نشد و شفای دوا شود که لا کیر از آن چون طاعون نامند یعنی شفای بنید و او دوا  
 که مفید فتنه است که در ابتدا بیکاه دهند و مالش دادن بار و عن کافو

و شتن با سکه و غیر و بردن دواب حج و زیاری از چکا محل نخاع را داغ نموده که  
 این یک دفعه مزاج تغییر نماید و بعضی از حکما دواي ضد تشیع استعمال نمودند چون سبل  
 الطیب و برخی از طبایا معرق استعمال نموده اند و اکثری که کرد و بعضی بتک استعمال  
 نمودند و بی چندان نفع دیدند اما علاج موضعی چون بلیت خیارک و فتنه خوب  
 نماید هیچ کار نکند لکن چون حش برنج پیدا کند بیشتر نماند تا ویم خامر جود و از برای  
 دل مرجا که علامت فائز یا بلیت بد و فتنه این داغ نماید و بطوری داغ نماید  
 که خرابی زیاد ویم رسد و چون فتنه روی زخم بر داشته شود بهتر است که زخم را  
 با کمر و دو کسیم به بند و یا با بیک که که با بیک بید و از برای حفظ صفت سربین  
 تقریر از جمعیت است فصل دوم و در آن این مرض صفت از چنبرد طاعون  
 دیاف است و در دیکه از دیک خط است و اینک دیناوی شناسا نامی و دوا سنا و  
 مزردی جلد که بر فتنه از این است و این مرض متعلق است بحد و درجه خط است و  
 مخصوص بجزایران سبل و اداوی که شمال سیکند و یا مملکت جمهوری است و توقف  
 دارد در کلام دینا و دواها سیکه زمین سطح است و می شود که از کشتی به بند رگا  
 دیکه مرزد و دیکه مرزد داخل شود که از کاه را نیز صعب و نماید و چون شخصی گرفت سنا  
 نموده و سایرین نیز بکشد و دواهای کمر حملیه اندامیک است و بلیت ها نکر  
 از نماید تا سیدان و در مردان بیشتر است نماید و دوزان و طفل و شیخ کم تر از جوان  
 گیرند و مردان قوی بیشتر گیرند تا ضعیف و چون کس گرفت دیکه می گیرد علاج مثل  
 و با و طاعون است فصل دیکه ای و با ویم نامند کلا از انامیک و کلا بویا  
 معنی صفت است که از انامیک و با ویم خارج شود که عیان است از خفیه باشد و کلا ای تواند  
 بد و زای دیک باشد و بلیت شخص غامض شود و آن را چون عمود اندامیک و مملکت  
 بلیت خفیه نامند و بی سنا تقریر این مرض بد آنکه و با ویم مرضیت عمومی که



ظاهر شود یعنی واسه ل و تسخ و بن و دوشم است یا فو لست که کز او لست و نایا <sup>خفیف</sup>  
 که کلامی گویند و قی و است که در چند ساعت هلاک کند و خفیف و نا چند  
 طول کشد و بر با و سه درجه قرار داده اند و درجه اول برادر گویند که ابتداء بروز  
 مرض است درجه دوم فرو نماند که حالت نلزد شدن اعضا شد و مرض است  
 درجه سیم زاکیان نامند که مفاد و مت طبیعت است با مرض و بکشتن شفا است  
 و علامات قبل از جد و مرض که شناختن آن باعث تخلف است و این علامات در  
 آلات غذا بسپار معلوم است و این است فی شتاب و در که چند روزی میل باغذای <sup>رند</sup>  
 و زبان بی نامر لکن انبض اللون و چند شول بر کما زبان برامه و فر خوش نکند و  
 در دوده غریز یاد و اکثری در اینها لست نهال هم رسانند که آن مفعول با صغری  
 مخلوط تا که بلغم است و غیر است مثل فلو شخته و هم معده که وضع دانه و خواصه جو  
 بشمارد و بول و موافق تایم است اما سیم بروز که علامت اعضا باشد فی  
 دماغ و حنجره نامند اشخاص جو بروز و در گوش صدای بی خواصه در باب گوش  
 در بعضی در و در گوش و سرنیز که در دانه در مخصوص و زنان که از صدا و در  
 نیز سادی هستند و ترش با و دادند و در بعضی اشخاص سیم در دانه که عبارت  
 است از پاپا شد علامت است و سخت کند و دیگر فن معلوم شود و بی در دانه  
 سیم سر کولاسیان که علامات دوارش خون باشد در دوارش خون علامت است  
 همین فلز که در سردی تغییر نامند در پشت بطن و در دانه و بخر که در سیم  
 کرد اما سیم در دانه که علامات جلد باشد و جلد سخت و بی میل برقی در دانه  
 است لکن در بعضی عرق زیاد کنند و این علامت مجاز است و خوب است باید دید  
 حالت اعضا اگر نگاه دانه تا آنکه مبتداء بعد از عرق جلد سخت شود اما علاج  
 این درجه جو نیز عرق نموده باید و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه

مبتداء است و خورد که انشاء الله دفع خواهد کرد و غذا هیچ خورد اما جو جلد  
 سخت و بی میل بر پشت باید کاری نمود که عرق بدن و از همه بهتر است که او را در دانه  
 خواب برده و هفت جرگه گرم کرده و در کهنه ریخته و در دانه و در دانه و در دانه  
 دو و در طرف کربک در میان با کد لرزد و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه  
 جای با و نایا جای خالص است و نوشند که عرق خواهد داد و در دانه و در دانه  
 لکن اگر عطر باشد بی اثر و نباشد و اگر از این عمل عرق نیاید و در دانه و در دانه  
 که جلد نرم شد و عرق بدن و بجهت نهال آید و نهال که بشد نکند و اگر سینه  
 کرد و بعد از دانه و دانه ساعت شد و نماید و از همین عرق کردن بشد کرد و در  
 در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه  
 دفع نکرد و دفع دهند و این نیز است که انا که محض است و بدین طریق دهند که هم  
 شفا را در وقت کرده است و این است بخورد و اگر در دانه و در دانه و در دانه و در دانه  
 خود را در دانه و در دانه و این علامت است و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه  
 و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه  
 فی و اسهال کند و اناسهال و فی مثل لعاب بر جفت که میان هیچ کدام فرقی توان  
 داد و فواق عامر شده و تسخ عامر شود و خواصه و عضله با که انعضله بمثل است  
 سخت شود و دست و صورت و عضلات سینه و جوارح منزع شوند که در دانه  
 دانه شش شک کرد و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه  
 سرد کرد و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه  
 و از خوارت اندازی شکایت دارد و جلد سخت شد و فی بعضی سبط کرد و در دانه  
 کوفتند و بی سیم کشد و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه  
 کوفتند و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه



سیرع بود کم بطن شد بطوری که از حرکت افتد و در این حالت خون در اعضا میماند و با  
 غلظت گردد و چنانچه که فصد نماید از شدت غلظت خون قطره قطره اید و هوس  
 حسه او هر چند مفرقت بدین طوری که مزه چیر نمید و کم شود و خوب نمید و لا  
 در او نیز مختلست لکن هوش و بجا است تا زمانی که ببرد و در اینجا استمال نماید  
 و ببرد و بعد از مردن که در بدن و جفت نماید که تا چند ساعت از حرارت باقی  
 است و چندی از عضله های صورت متحرکست و مصنف دیده است که در این حرارت  
 مرده اجزا کشته لکن بسیار بسیار نادر است که در هر دو نفر یکی چنین شود و اولی  
 درجه در بعضی نایب است و در بعضی ناهشت ساعت و مدهای و نایب است و چنانچه  
 ساعت است اما العلاج در اینجا شاد است اول آنکه کاری نماید که حرارت در  
 بدن رجعت نماید دوم آنکه فی واسه الکرم نمایند سیم آنکه لشیخ اعضا را که نمایند  
 تدبیر شامه اول بهترین کار ما در آنست که نادر است ساعت مرخص بقوت بدن  
 فاصله نمایند تا عضله و جلد نرم شود مثل خمیر که در دو موضع مثل سر انگشتان که کوب  
 شد بقدری نالند که حالت او رجعت نماید تدبیر شامه دوم اگر در این حالت  
 صفراوی نماید علامت صحت است و اگر بدن و صفراوی نماید فی راضی و میمورد و چنانچه  
 صفراوی شدن فی ابکا دهند بدن نوع که اول بلیست کدم دهند چون فی نماید که  
 صفراوی نشد مرغ ساعت بکریست کدم دهند که این دفعه قطعا صفراوی گردد  
 و اسهال نیز کمرانی کم کرد تدبیر شامه سیم موضعی که شیش است از بیل سینه تا په  
 یک پانچ لشی نازک نمایند و خواص این در آن است که اول جلد نرم کشته میل برقی  
 نماید دوم در اعضا صاب عضله کم شود و شیش دفعه کدم نماید سیم نماند فی نماید  
 کبودی شدن اعضا زیرا که بسبب لک خون متحرک شود و هم چنین دیک یا خا کثیرا  
 که کمر باشد در میان کیشه نموده و دست با نارد و آن کیشه نمید که زیاد نمید

و چون زیاد از حدی نماید و بیم هلاک باشد چند پانچ بیخ ببلعد و اگر شد شوخها  
 زالود و ضم معده اندازند و بعد جای زالوشای ضرری اندازند و اگر خرد خوب  
 باشد بهتر است از شما که با سر که خمیر نموده بضم معده اندازند و هم چنین از ریختن آب  
 گرم بضم معده نافرین شود و میند افتاده و چون مرخص میل با سر نماید مضایقه نکند  
 و چون حرارت در بدن ظهور کرد مرخص میل با شیا خانه نماید و با و دهند جای  
 در چین ناخورد مرخص و خمیره تلخ و جای با بوز و نساء و مسطور خود و در ساق  
 نماید ایضا چنانچه عرفی نمودن نهرین بجز بیانی که حکای فراموش نموده اند است که چادر  
 شی یا پانچ بر روی زبالا است و در مرخص برهنه نموده و میان آن پانچ چوب  
 وان پانچ را با و بچید و چند نفر او را لشد دهند بعدی که بدن و فرم شود و کم شود  
 انوفت بدن و را خشک کرده و در دخت خوب برده و یک پیا له جای با بوز و نشد  
 که بهین سبب عرفی زیاد کرده بخوابد و در همان خواب نیز عرفی کند و بعضی محراب  
 در دفع مرض کرد و انشاء الله طریقه دیگر مرخص برهنه نموده البس در سرد و در  
 داو و اما اند بقدری که اعضا فرم شود بعد بدن و را خشک نموده و دخت خواب  
 و یک پیا له جای با بوز نموده که عرفی نموده و دفع مرض شود چنانچه دفع فوای که بوی  
 زالو و شیار دفع شود این نخ را استعمال کنند بکریست بلیست کدم نماید جای او  
 پنبه روح ده کدم جوهر تریاک نیم کدم بجای او تریاک دو کدم چنانچه فرم نموده  
 هر ساعت یک مرتبه خوردند صفت نخ چنانچه سدی بکریست سبک جنتم دو کدم  
 کلاب بکریست و او حل نموده هر ساعت یک قاشق جای او بد دهند و نشد و اینا  
 خالص در بعضی مضرو و بعضی نافع افتاده و بجزیه باید داد و انهم در درجه دیگر  
 دهند نه در درجه سیم که مضرات صفت نخ چنانچه صفراوی نمودن فی بکریست  
 کملده کدم ریوند و داده و تریاک میانی است کدم مخلوط نموده و مستین



نست نماید و هم در نیم ساعت یک نوبت دهند و در هر نیم که مضبوط است  
 است مامری صلاحت کم شدن برودت و زیاد شدن حرارت و کم شدن و نامت  
 و زیاد کردن خواب و بنوع عظیم گردد و در جریان این مرض هر چه قبول  
 مزاج شود و مثانه بواسطه بی قوتی بدافعه میسر نگردد و بول خارج نشود و با بده  
 میل انداخت و در بعضی اشخاص حرارت بشدت می ظهور کند که علامات سبب خلط  
 ظاهر شود که اعضا مثل الش و چشم و صورت با حرمت گردد و شکم نفخ کند و زبان با  
 و خشک گردد و دندان کوبید و در بعضی ذی این حالت اشغال دوی غامض شود و  
 مملکت است که در چند روزی کشد و در این حالت می شود که در اعضا لکهای خمر  
 که با جلد مساویست برود کند و این علامت بد نیست و می شود که در ذی این  
 منزوم شده که این دهم یا تهلیل بود و یا منجر گردد و می شود که در سر مغاصصا  
 دیگر دوی شود و بند زان و در بعضی بعد از زوال شفا فلوس غامض شود و این هم مملکت  
 نیست بلکه از عضو قطع شود و نتیجه این مرض می شود که شو هضم یا امهها نامند که مز  
 پیدا کند و اگر مزین خاطر باشد احتمال می رود که در حین و با و یا بعد از آن طفل را  
 سقط کند و می شود هر دو میرند اما العلاج چون حی خلط غامض شود و در اولیم  
 و چون حی غامض شود بواسطه صلاح میاید که لازم از این حی است طلاله بیخ ز  
 پلستانی و در اندازان نوشی دهند و خاصه تریشیای معده و اگر ضایع و و بنه با  
 مضد کند یا زان و در پشت کوشانند که دفع صلاح هم کرد و چون امهها اند و  
 مزاج باشد بدین نسخه کنند صفت حنه بکیر مطبوخ صعلبا مطبوخ کشا  
 بکیر مطرا فنان ده قطره داخل نموده هر سه ساعت یک مال به بدن نوع کنند که در  
 بکیر و سه مال که کند طریق دیگر کلاب با مطبوخ نشا سه مال سیر سنگ چمن کیم  
 مطرا فنان بیخ قطره داخل نموده و مال به بای که در مالک دو دو دفعه این نسخه

و چمن سه هضم بقویات و طی و نمک مسهوت و بن و البیج دهند و در اولام که در  
 اعضا هم رسد موافق قاعده جراحی عمل نمایند و بعضی کسان و با و کیر بد و ن  
 و امهها و با وجود این علامت شوند و با و با و خشک نامند صفت کیم این مرض  
 در تشریح این مرض دیده شد مگر آنکه امعاء معده از آب صغیری مثل لعاب بیخ بر می  
 باشد و در شراب و او ده خون غلیظ و مخیل است که شول کند که این طویانی که دفع  
 می شود از کجاست و حال آنکه هر مرضی در ذی این خورد که دفع می شود جواب گویم که جمیع  
 رطوبات بدن معده و امعاء میخیزد که آنچه در معده و بجهت صرف فی و آنچه در امعاء  
 صرف میماند و در مصلای این نکه در داخل و نال استقاء که مرض و دوام نیا دهم دا  
 بسبب گرفتن و با و مستفای او و فستاد سبب است که رطوبات بدن خمر طویانیم دا  
 بطوری کشد که چشم که شود و این رطوبات نیست مگر با بای خون و این واسطه  
 چنان مزل و است دهد که ادم جوان مانند شیخان کرد اما حفظ صحت مردها  
 بهترین حافظات رفتن از بلدی که با و در آن عضو مستقر گزینند و در بیدافات  
 و در کوشان از شهر روند و از میوه جان پرهیز نمایند و خاصه از هند وانه و خیارد  
 خربوزه و انکو و اشالان و میوه جان خام و سبزی لاک خام نیز باید پرهیز نمود لکن  
 پخته ایشان بد نیست اما غذا بخورند ایشان که همیشه می خورد لکن با قراط  
 خود را خواصه در ایشان که تعلیل و غذا زیاد و زود کنند از مشربان خود در  
 جای بد نیست لکن غرق و شراب خواصه و کسان که عادی نیستند ضرر است اما  
 ملبوس بپوشند لباس سبشی یا های را که رنگا و دارند که سویی در با باعث امهها  
 شود و رای بقرط چنین است که و اس شود و بدن معتدل باها و اگر رنگا و دارند  
 که مردی در با باعث امهها شود و بهتر نیست که جمیع اعضا را که رنگا و دارند اما  
 منزل بسر برند در محلهای مرفه و در منازل لطیف مکان نمایند و به نشینند



در بنا لا خانه و جا های بلند و ایستاهای منفصل از قبیل مضائق حیوان و غیره  
منزل و اطراف منزل نگاه نداشتند و خانه ها همه شهر را همیشه ناکه کشند و جاده  
نمایند و آب یساده مثل احوط و غیره هر خانه ها نگاه نداشتند و آب جاری میبند  
است چنانچه در شهرهای که آب جاری زیاد باشد و آب کم تر است و در چشمه های  
که آب شامیدن می دهند در او چیزی نشیند و آب همیشه صاف و کوار باشد که در  
پیش از آب بد غلبه کند و در خانه ها بهر است که میزم سقوط و صندل سوزاند یا  
از آن سبزه و غیره در او ریخته اند که هوا را تغییر دهند و در آن ها که هیچ  
دارد و هوا از وی را بخارج می شود و در ششانی و قنات نیز نمیکند و بهر است  
که هر دو یکی نشیند و یک پایله را سه شست نمک و بعضی دو شست جوهر که در  
یکی رنگ سبزه مخلوط نموده در آن مکانها خاصه در آب برها گذارند که هوای از او  
خارج شود که دفع آن هوا که سبب ناهوش نماید و منافذ را غلظت نماید و در آن  
که هوا از وی خروج و دخول نماید که چه در درمستان باشد و در یک مجلس مردم  
با هم نه نشینند و بخوابند و علاج و بقاء و بیلان نه گویانست که چون بدین نوع عمل  
نمایند در شهر و بقاء و کثرت نکند و این علاج عمومی است و  
بمعلاج دوائی و در هر نفر که چهارصد نفره شوند لکن این بیلان باعث نجات  
همه مردم است اما در دقات بیشتر بقاء که در نا شهر و بزرگه و بنا بمان نزد یک مجلس  
و مکانهای که کثرت می کنند و در درمستان منافذ منارها را بطور  
یکند که هوا را بخارج می دهند و بدین بیلان و بیلان شهرت و در دقات نمایند  
که چون در آنجا ها زیاد شود در شهر نیز بهر شود و دوام این مرض در جوار و دوام  
نیست لکن در درجه دوم با قاعده نادره و از ده ساعت طول کشد لکن گاهی در سه ساعت  
بهدا لک نماند و در درجه ششم اگر با مراض بکمر منقل شود بوی خوش شود و

منقل شود با مراض بکمر انقیل حی خلیط و محرمة نادره و در طول کشد و نماند  
باید با هلاک کند و نماند و ضعف این مرض در بعضی نادره و در اکثری نماند  
در زمان طول کشد نادره و در حالت باید مقویات استعمال و اما لک این مرض  
کسیکه یک باز و بقاء گرفته باشد در آن بقاء می گیرد اما اگر در درجه آخری و نماند  
ناپسندید نماید مرض خود کرده و هلاک نماید اما جهه این مرض می گویند که از نفیض  
هواست لکن اینقدر معلوم شد که از جز رمد و در خانه کک است که آن بود در همدیگر  
است که در دقات جز رمد تعقیب حاصل کند که نتیجه آن نفیض و بقاء است و این نفیض از  
مغرباید و در بعضی اوقات بی قاعده آید و بقاء مایل به حلت و لک شهرهای  
دویم بطریقی که در دقات ششم ششاع عام و بعضی اوقات بیلان می رود و در  
جاها بیکه ششاع را در قدم از در بیلان تر است و بقاء بدینجا تر است بیلان جبهه کلی  
اما کسیکه در دقات اول مردمان فتر بواسطه رذالت غذا و این نیز ظاهر است  
فتر اینست بدین مرض مبتلا شوند تا اغنیاء دویم مردمانی که زیاد شمار میشوند  
و بدین جهت چون در دقات نادره و در زمان بیلان زیاد تلف شوند زیرا که دقام  
هستند بستم مردمانی که اکول هستند و همیشه معده ایشان مطبوع است و در  
چون در شب زیاد غذا خورند و هم چنین زیاد خوردن سیر و جاست و سیر و جاست  
کسانی که بهر احوال بیلان را در دقات و غیره بچشم کسی که چادر نشینند که جوار  
هوا را بر شود زیاد بقاء که در حکا سبب بی خوابی و بی زالی نیز بقاء که در این  
مرض در کثرت و تفاوت نادره و در هر فصل که عبارت از دقات است و این  
باشد عامی شود و در وقتیکه بقاء هست کل مردم مستعد بقاء می باشند و جمیع  
معدنات در آنها می باشد و سبب بدخوارکی روزی نماید و این صفت است که  
چون در شهری خواهد بقاء بروز نماید مفدا است ابتدا ظاهر شد که بقاء



انرا سها ل باشد بعد از آن و بآه خفیف بدین معنی که هرام اسها ل نیزه متفق شود و بعد شد  
 کند و در آن حال پیش هلاک شوند و کم بر خوب شوند و در آن ایام این مرض در دهان آنها  
 هفته تا شش هفته و در شهرستان چون قاعه از حمله بجله دیگر رود می شود تا یکسال  
 طول کشد و در حمله ای که هوادان جانی بدین نماید و بآه منبری کرد و خواصه از جو  
 و ملونان سزین نماید و اگر شخصی بدین مرض مبتلا گردد و باده نبرد و بجا خواهد که هوا  
 انجا تغییر نیابد هر بدین مرض مبتلا کردند و از شهری که و بآه عومست چون فوجی از آن  
 بلد بیلد دیگر بود و بآه نیز هم راه ایشان رفته و در اولایت متسکّر کرد و در آنجا  
 ند کوره که ذکر بابتی توان دفع این مرض کرد چون حفظ عمامه با زدن ری مکرر شود  
 بداند که بختیاری که حکمای منسوی در دفع این مرض کرده اند بابت اول اینکه دفع طوا  
 میروا نمایند بدین معنی که اگر آب استاده در شهر را اطراف شهر باشد خشک کنند یا آجا  
 نمایند و آب جاری صاف ناکره و در شهر آورند و در سرچشمهای ماء و شرابم بکند  
 که اینماء منعمه یا غیره در آن تسوید و فضلات و جوانات مزه و در شهر و اطراف شهر  
 نکند و چندین هزار قدم دور تر از شهر خندنی کند و حیوانات مزه و منغن مراد  
 میان از خند و بخت و اهک بروی آنها ریزند و در بلوکافی که فضلات حیواناتی بجهت  
 حاصل استعمال می کنند در آن سال نکند زیرا که آن بول باعث بر مزید و بآه کرد و در  
 آب و ریخا امک ریزند و در یک طاع خندین نفر با هم بخواهند که از دحام مضرا  
 و مسملات بخورند خواصه نمکها و اگر لازم کرد در دیون دهند و حوام زیاد دقت و  
 زیاد توقف کردن مضرات نقد مکرر از آبای شهر اگر در شهری که نزدیک شهر  
 و بآه شود و در آن شهر که و بآه نبوده اسها ل بمرجه مان غامض کرد و معلومست که و بآه  
 در چند روز دیگر بر زمینا بد و از برای دانستن اینکه و بآه شد و از برای آنکه  
 حقیقت است اگر شهر منغن باشد و ندایم کوره را نمایند یعنی شدت دلمرد

۱

و اگر ندایم کوره را بجلد از دندان بآه کم قوت بلکه هیچ نرسد پیش کوخنی در درجه اول  
 بشروط اعمال مذکوره خوب و در درجه دوم متوسط بدین معنی که اگر درشت دقت  
 نمایند و معالجه کنند خوب شود و در درجه سیم اگر تمام اعضا عین نموده و ملزم کرد  
 خوبست و اگر بابت موضع عرف کند فانی اعضا بی عرف و سختی باشد بدانت و در حمله  
 و اطفا ل بد هر چند در اطفا ل نایاب است و اگر کیر بدون شخ و مملکت و در  
 مردمانی که سوا المضمم دادند زیاد غامض شوند و در نهایتا خوشی پیش کوید است  
 و چون مصلحتی خلط و محرکه کرد و مملکت است

انجا بان علامان مرض ناء بر تبت نوشته در جانات و

درجه اول	درجه دوم	درجه سیم
الآن غذا	الآن غذا	الآن غذا
میان فید و زکاد و سلوها	سلوها ناپید و زبان با بر و عیش	زبان خشک و با با بر
فم معده	فم معده	فم معده
حسینک ظاهر شود و بیل بعد	وجع باج شد و اخصا سر کرد	کاه و وجع شکم و کاه
اسها ل	اسها ل	اسها ل
اسها ل کنا فاعدا با صفر و بخت	اسها ل مثل لهاب رخ نمیدند	اسها ل در بعضی و در بعضی
2	2	2
در آن حال غامض نکرد	غامض کنند و بخت که بجهت	مد و اگر باشد صفرو و
درجه اول	درجه دوم	درجه سیم
امعاء شکم	امعاء شکم	امعاء شکم
میت شکم قاعه لکر و لغز	شکم بخت چسبند و غامض	شکم قاعه کرد و در آن
دندان خون	دندان خون	دندان خون







اعصابی و دیگرهای الهیاتی اما صورت اعصابی صداع بشدنی کرد و که موجب  
 هلاک شود و هیچ جنبه از این پیدا نمی شود لکن بیجا متغیر کسان بی نهایتی  
 وضعی عصبی بی نهایت است اما صورت الهیاتی ابتدا از مزج علل است حیوانی  
 ظاهر کرد و این دلیل بر آنست که تزلزل در غشای مخاطی دیده می شود و بعضی اوقات  
 بدن واسطه سل غامض کرده و خاصه در فرنگستان نامرکتی این مرض مرکب می شود  
 با ذات الریه یا با اسهال یا با زقی النفس و نفاثت این مرض زیاد دایم است صفات  
 تزلزل در جمیع دو غشای مخاطی خاصه در چشم و انف و حلقوم و بعضی اوقات  
 خروسک نامیده می شود اما جنبه کربیب نه با غامض می شود بطورایی همینک  
 خاصه در باراد فرنگستان و بعضی اوقات حرکت کند مانند آب و چند بار هم زده  
 باد و آب که با پیش از آب و بعد از آب غامض می شود و بسیار غامض می شود بعد از آب  
 خاصه در بلدی که هوای آنجا مختلف است که گاهی سرد و گاهی گرم می شود اما تشخیص  
 داده می شود در وقتیکه ای در یک می کرد و در یک نفر که بدین مرض مبتلا شود  
 توان تشخیص داد بلیش که چون در انتخاب قوی تمام خاصه چون سینه ایشان سالم  
 غامض می کرد و خوب و چون در زقی النفس با غامض می شود بدانت و در اطفا الحرا  
 چون شعله را بر منزل دارند بدانت اما العلاج در صورتیکه مرض مزمن و مرکب  
 نباشد بر فیه بوده و شورهای گرم که معرفت با بعضی زنباران معرق دهند و چیه  
 ملین چون الحار خطی و از برای بر سر مرکب شد مرض از ابتدا و دوا می دهند  
 صورت غشی غامض می کرد بدست کردن زانو و خا و خا و خا به با اندامند و با شوره  
 نمایند و با پاشویه بعضی از نمکها که میل داده و با با خا می نمایند و در اطفا  
 خیره تر شد و با بندند و یا خیره را با نمک بید و حد با بندند و تیغ بلیست کردن با  
 با هیچ با نهند چون صورت الهیاتی و وی ظاهر کرد و در دقت نمودن و اولاد

ظاهر

و تیغ زدن ناقص و در اندازان گاهی با بتمون بعد از منفسه هند و چون  
 هم باشد که از جعشیدن بلغم در کلوخه کرد و باید می داد فصل در  
 و هم نامند سردی بی عی بوزان عرف و بی بیامر صندت بی مینک و مری و شفا  
 می شود بعین کردن زیاد و بعد از آن برین بدن بوزان کوجات بنک است و بعضی  
 این بوزان ظاهر کرده و مرکب آن زیاد نام داشت که عرض این مرض بدون  
 باشد اما مفسد مار حیدر و زنی بیط بعدا حق جویز عین کسان در غضا در  
 خاصه در زانو و دشت و در دشت مرض انواع و ذوار و حشر بسکی و نقل در  
 خم معده در این حال ابتدای مرض که اولاً مانند خا از بدن دفع شود و کم کم  
 پیدا کرده مانند آب زدن جاری کرده و باوی کی ترش متعین نامر فنان می شود  
 و پوست علیه کند و چند بار بشخ غرض می شود و حشر خنکی و دلتنگی داند و در  
 سیم و چهارم این مرض باک خامشی در بدن بهم رسید و بعد بوزان مزار است  
 بر فکند در قاعده ظهور بوزان از پشت و پهلو و کمر بدن و اطراف میزدند  
 و چون شدت این مرض کم باشد این بوزان شش هفت روز طول کشید و بعد  
 شوند و نامر آنها مانند فلس می ریزد و وقتی که شدت داند هلاک کند و  
 سه روز در این وقت علامت عصبی ظاهر شد و غشا غامض شد و بعد و چند بار  
 در نفاثت مرض ندک و باقی مانند طبلش قلب او در روده و بعد و چند بار در  
 جلد بدن این بوزان و بی بی بدن بد صفت کشید بعد از آنکه در بدن شود  
 خون در دماغ یا در صدر یا در معده و زیاد شود که طحال این مریض از خون  
 اما جنبه این مرض در قاعده است که بی مینک باشد خاصه در شش و در فرنگستان  
 و چند بار اسهال کرد و چون بی مینک شود سلیت نیز می باید بدست گرفت و  
 دارو موافق بی مینک لکن چون حشر نقل در خم معده زیاد شود و غشا را



عشر و نیم مستوی کردند علامت و دیدند و حش لول ذات الیه و در کم امعا و غیر  
 بهین طریقند اما العلاج چون مرض خفیف باشد تاخیر و معالجه نموده و وی جای  
 دهند و در سه چهار روز اول تقلیل در غذا و چون شدت گذراند اختیاریست  
 کردن و هم معده نافعست لکن زیاده خون کوفتن مضرات و معنی دادن بی منفعت  
 و تجربه رسیدن است که جلد را با سرکه و آب سرد چون ترشید میفند و نافست مایه  
 سپهر درام فلان سیاه و هم می نامند اینفلوآنزا که جوارش را و از اوام باشد و این  
 امراض روی زیاد تر از سایر امراض است و بی ثباتی است همیشه هم زاده و  
 با همه واجبات و بامرض می شناساند خود را با تغییر الهاب در یک الموضع  
 و ظهور و علامات الهابی می تواند در جمیع آلات ظاهر شوند غیر از الانطیبه جو  
 موشاخ و ناخن و خود را ظاهر کند اما بسیار پس میل داده در آن عضو مخصوص  
 به علامات حرمت و متورم شدن و خارج شدن ترشح مختلفه و تغییر نمودن عمل آن است و  
 یکی از علامات مخصوص است که در اوام لیاف در خون زیاده را میگوید و در جفا  
 در غشاء ریه که باید در بواسه شقال لیاف باشد شقال یافت شود چنانچه  
 اگر در جمیع این مرض خون که در وی خون یک غشای سفید رنگ یافت شود کمی تا  
 کون اتفاقا اما توار و از برای این مرض استعداد عمومی نیست و سبب جلد کردن این امراض  
 امری و امراض طاعونی اول برای جهنت است و دوم برای تغییر یافتن این مخصوص است  
 زیرا که در این امراض لیاف متغیر شود و خون غلظت پیدا کند و سبب جلد می شود و اگر  
 بواسطه رفتار مرض زیرا که این امراض همیشه منقلب داشتند و در فاعله یا حادث  
 یا مزمن و مزمن همیشه حاصل شود اما در این امراض همیشه انهای مخصوص دارند  
 که منتهی شود یا به تهلیل یا به غشیدن یا به بقرج کشن یا به فاقه نا ایا بصلاات یا ایا انصا  
 دولت هم یا ایا انصا که در عضو بعضی دیگر چهارم جلد می شود بواسطه متعنا

که در اوام معالجه ضد ورم باید نمود خواص چون خاد باشد از قبیل ضد کردن و  
 حجامت نمودن و الوند اخن مبرذات دادن و این مرض منقلب می شود چندان فصل  
 فصل اول در اوام جلدی فصل دوم در اوام غشای مخاطیه فصل سوم در اوام  
 عجاایات و جاجیه فصل چهارم در اوام فدها که جوارش را و غشای باشد اما فصل  
 اول در اوام جلد بدانکه امراض جلد بقدری مختلفه و جدا از یک دیگر می باشند که در  
 فرنگستان بعضی از طبایع معالجه نکنند مگر امراض جلد را و اینها را از برای گویند  
 و بی ثباتی است اینها در خون و زیاده عضو و حشر طبیعی نمودن و طبیعتی شود یا به  
 تهلیل یا به غشیدن یا به بقرج کشن و زیاده در یک ترشح یا به بقرج کشن و بی  
 قاعده اغلب بی حیاست و زیاده میل در امراض غشیدن و در اینها و میل دارند که  
 بتای حرکت نمایند و در فاعله عمل بدن زیاده حرکت نمایند و چند باری نماید که  
 یکی از امراض جلدی لازم است برای حفظ نمودن طبیعت از امراض اند وانی که بسا شود  
 که چون مرض رفع کرد و متقلب باشد و از آن خود موجب فکاکت کرد و زیاده می شود که  
 بعد از دفع شدن نمود نماید و اگر از اینها در معالجه زیاده جز میسند و نسبت به این  
 با امراض جدید که چون مرض فانه غامض و در مرض جلد یا با الموضع و دفع شود یا رفع شود  
 امری برای چند وقت اما جهنت این مرض یا از اینها با جلد است یا از اینها با جلد و به  
 او اغلب در بهار است یا با تیر و شدن نماید از فطرط و غذا و غذا و غذا و غذا و غذا  
 امراض جلد جهنت انسان بواسطه بدی مزاج است از قبیل کوفت و استغدا و در مرض  
 جلد دارند اطفال و زنان و صاحب مزاج بلغم و سودا و دواطفال و در وقت و  
 اوردن دندان بروز نماید و دندان در وقتیکه یا لیس شوند و در بعضی وقتها  
 مرض جلد مور و نیست و در بعضی مسرینت و در بعضی اوقات استغدا و غذا و غذا  
 است که ناخال جهنت اما العلاج چون بواسطه بدی مزاج است باید در اوام

اوام جلد



استعمال نمود چون نه اندازی بهم رسد دوائی موضعی استعمال نمایند و اگر چنانچه در  
 خوراک است تغییر خوراک نمایند و بعضی اوقات باید غذای مقوی دهند و  
 بعضی از نباتات که بسیار دافعه اند از قبیل نازجری سبزه و دیشه بابا ادم و چوک  
 و هو بلان که علف نیست در حبکله درخت می پیچد و آنه دانه معدنیات کو کرد و  
 منفر وید و حیوه و ستم الفار و آن نیز استعمال کنند سنگ جتم کو کرد و قلیاب  
 اکله و خام خامهای معدنی در درخت خرف در نعیم الشام متفاوته امراض جلدی  
 و این امراض هر هفت قسم است اول اکسانق که بوزانی هستند شبیه بکل سرخ و در  
 و زیبول که بوزانی هستند بزرگ مرواریدیم چنان بت خال سیم بول که جابجیا  
 ظاهر کرد و مانند فندق و در این جابجیاها آب بزنند و مانند طاولی که از چرخ  
 است جابجیا هم بپوشول که بوزان کو حکایت که دود منقل بریم کرد و بجم بپوشول  
 است برامه و سخت شتم و سکوالت و آن ریختن بپوشول مانند نلر لایه معتم  
 تو برکس که نکه از جلد نیز زاید که دود منفرج شود فصل ششمی در اوزام و  
 الهاب غشای مخاطی بدانکه این غشای مرکب است از شراب و آورده و سایر عروق و  
 بسطشان زیاد است نسبت بخارج و اصحال مختلف دارند لهذا ناخوشی زیاد در  
 آنها یافت شود خواصه امراض الهابی و چون نافته آنها از قبیل دیگر و عسلشان بد  
 است لهذا درم اینها هم از سایر علامات متفاوت مخصوص است باین است و چون  
 نسبت بآلت دیگر زیادند لهذا می توانند جهات الهابی باین بواسطه الهاب شدیدا  
 آلات باشند و علاوه علامان درم مزلک مخصوصی ظاهر کرد و در این مختلف  
 شدن تر تخلیف در ابتداء و انتهائ که از غشای مذکور خارج می شود چنانچه  
 بلخینکه از ابتداء و رفیق و بی رنگ بود کم زد و سبز رنگ شد و مانند ریش  
 کرد و بخصیص غشای مخاطیه نمایند در حال و در غشای جلد بد که در

اوزام غشای مخاطی

ظاهر کرد و مانند آنکه در خناق دیده می شود که غشای در حلق بسته شده است  
 و این پسند و نامیزان یعنی پرده غایبه یا ضرابان یعنی پرده غلیظه نامند و دیگر  
 آنکه زیاد نمایند به تفرج شدن و در اطفا نیز یاد شود که غشای مخاطی خندان  
 مثل اش نرم کرد و چون درم هر یک از آلت غشای مذکور علامت خواصی دارند  
 لهذا از مرض منقسم می شود بدین قسم اول استماتیت یعنی درم غشای مخاطی درم  
 دویم آن درم یعنی درم حلقیم گریزان و هم نامند که از یعنی نزله بینی جباریم که از بینی  
 یعنی درم حلقوم بجم بران شیت یعنی درم عضبه از تره شتم کو کلیت یعنی بیشتر  
 هفتم کروب یعنی خناق هشتم انبرکامینک یعنی مطالی معده و درم غشای مخاطی  
 آلات غذا هم آن تر و کلیت یعنی درم امعاء و هم کاستریک یعنی درم معده اما  
 استماتیت یعنی درم غشای مخاطی که مجامع اندازان درم زوایان مرض یا مفرط است  
 مانند سوختن از چربیهای کرم و یا مریکست با امراض اندازی و یا استماتیک کو بیل  
 است یعنی از خوردن چوبه حاصل شده و یا مریکست است که از کوفت حاصل شود و نیز  
 بیستامینیه است از خم چوبه و یا استماتیک اسکو بیل است که از ذرات غذا و خرابی  
 خون حاصل شود و یا استماتیک اسکو بیل است که درم زوایان هم مریکست و زودی بوده  
 غایبه در او یافت شود و یا مریک است که است نامند که بوزان کو چکست و روط  
 مزیان المطال یافت شود و چون بزرگ و یا استماتیک نامند و اما استماتیک فقر است  
 که بزدی معرج کرد و در این حاصل شود بعد از محرمه اما استماتیک سانبیل یعنی مفرط  
 این نشان درم خود را بنقطه های مریک خواصه در لته و کام و روی زبان و در  
 اندامان وجه و چون وجه متورم کرد بواسطه لذت و مجاورت بادندان  
 مشکل دندان در او ماند و در درم هم رساند خواصه چون شیا و سخت خوردن  
 و چون هوای سرد خورد و وجع زیاد کرد و چون مجاب و وجع زیاد شد

اوزام دهن



نیزان زیاد کرد و در قاعداست که این بر داشته شد و چون وزم زیاد شد  
 تفرج حاصل کرد که جمیع غشای مخاطیه بر داشته شود و در اطقان در این حال  
 بشخ غامض گردد و در دندان زیاد بینداشت که حتی همراه رود و بی دندان  
 زبان ضعیف می شود و غامض گردد و دوام و کثرت که در چند روز دفع گردد  
 و زیاد شود که نکات نماید و خاصه در وقتیکه حبه او باشد یا باقی شود اما حبه در  
 بیماری خاصه از این استعداد مختلف است در طبیعت و اخلاصان که غذای  
 و مقوی خوردند و غامض می شود و در اطقان که خواهند دندان در آورند و کسانی  
 که در دندانها نگاه دارند و کسانی که دندان عاریه گذارند و چون بک دندان  
 خراب گردد و از کشیدن دندان و از زخم کوچک که در دندانها باشد و رسیدن  
 اول باید رفع سبب نمود بعد از آن با اشیاء ملین لغایا و چون لغایا خطی  
 مرمره نمایند و چون قدری طول کشد با اشیاء مسخ چون ناصو و زاج است  
 کنند صفت کتخ بکیر ناصو مطبوخ ناصو یکسیر عریض بک میرزاج سفید بخ خود رو  
 چند بار مرمره نمایند و نافست بک سفید نشین و در اطقان ترهین و  
 غذا های ملین خوردند اما استامانیک مرکوب که عصاره از زخم است که از خوردن  
 جیره حاصل شود و این زخم ظاهر شود از خوردن جیره و قبول نکردن طبیعت و  
 ظاهر شدن زخم در لثه و سبب آنکه جراید زخم شود و جوش و دم نشسته باشد  
 که در بعضی محض در روز خوردن جیره زخم ظاهر شود و زخم حاصل شود و خاصه  
 چند نمک های جیره از قبیل کلل که چون مزاج قبض باشد یا نا افریزی نماید بر روی  
 مزخ شود علامت دندانها طعم من در دهن یافت شد و بعد لثه اسوا لوز  
 کرد و در بعضی ظاهر شد و بزاق زیاد کرد و زبان متورم شد و نیز منسجی  
 شد و عدم کیز و کاه زبان بشدت متورم شود که در دهن چندان جای نماند

ندارد لهذا او بخت کرد و دو کاه دوم در عضله زبان نیز هم رسد و بواسطه متور  
 بودن زبان دندانهای بدهن نیز متورم شوند و دندانها لغ کرد و تفرج گردد  
 که شکل تفرج مانند لوبیا است و کنارش مانند تراش بر داشت و روی تفرج مانند  
 بر فک است و چون غشای روی تفرج را بردارند تفرج ظاهر شود و خاصه زبانه  
 در زبان و آخر الامر چون زیاد دوام کند مبدل بقاعده یا شود اما حبه چنانچه ذکر  
 از جیره خوردن است و بی کاه حبه از نا افریزی نمودن و بیوست مزاج شود و حبه  
 از خوردن جیره مبدل منقسمه بی روی چنانچه کرد و کثرت کلل را بک دفعه خود  
 هیچ زخم حاصل نشود لکن اگر دو کاه را در دهن نشین و زخم حاصل شود اما  
 العلاج چون علامت زخم نمودار شود از طعم فلز در دهن باید چند روز نامل  
 و بر بعض جیره دهند و بعد جیره دهند و چون زخم حاصل شد باید استامانیک  
 از دهن کوچک داد و بعد بشویند لثه را با زاج کوبیده و از این مؤثر جیره های  
 باطل موبله باشد صفت کتخ جیره مرمره بکیر ناصو مطبوخ ناصو یکسیر عریض بک میرزاج  
 او محلول نموده روز سه چهار بار مرمره نمایند و این دوا میفید است لکن کمی دندان  
 سیاه نموده و داده مسهل کاه از جمله لازمان است و چون مرمره باشد و مرصع و مانند  
 باشد و از احجام کو کرد مرمنند اما استامانیک سفید اما میران و هم مانند استامانیک  
 و کوانس و کوانس اسم و عوایست که در روی خون بند و چون در این زخم غشای  
 بطور آن رغو ظاهر شود لهذا با نامل باید و این زخم ابتدا نماید از لثه و خاصه  
 از سرخ دندان و از سرخ لثه دندان با لایه لب است و خاصه زبانه این غامض  
 شود و زیاد دان داشت که در دایره زبان و خشک یافت شود و در قاعده محد  
 شود بک سنت دهان و شروع نماید از لکهای کوچک خاکسری و بکسل بدو  
 یا منفر و بی برام و برامه کی بواسطه است که در دهن برای غشای مخاطیه



از خون لشر کرده و زردی نافه علط شود و چون این برده و از بر دارند غشای مخاط  
 در فرساخت و بعضی اوقات در فرساخت مرگ و چون است و در بعضی غشای مخاط  
 این لکه ها متولد شده و آن لکه در عین وقت مانند خاک و بر و زرد شود که این مرض  
 مانند چین برده شود و آن در این وجه زیاد غرض شود و نفق متعفن گردد و در  
 سبب و من که رخ است کله های این فانی با ورم و با وجع که زرد و زراق و زرد شود  
 و علامت صوری در بعضی اوقات نیست و برده علط کم که منقش با خشک شده  
 اند و گاهی چنان نماید که غشای جدیدی در زیر او باشد و چون منقش شده باشد  
 باشد در جایی که اول ورم ظاهر شده به قاعه یا مبدل شود و عیال که اندای غشای  
 کازیب بود در این حال لایحه مبدل نموده و در قاعه یا لایحه شفا می گردد و با  
 نمودن در وجه جانت مناسبه و در بعضی این مرض ترکیب شود با خناق و در این جا  
 خواهد نمود بدون فرصت و این چنین تمام است یا نه شود از سن پنج تا ده سالگی و  
 غرض از این باطانی که از مرضی مرگ داشته باشد و در اطفا فقر الباطنه با  
 نمودن ایشان مرطفا از بدی خوردن و از منزل بد و در منازل که طفل را در بینه  
 دولت پرستاری کنه عمو شود اما العلاج اول رفع سبب مستن و من با است  
 یا آب بعضی مثل مطبوخ ناز و جوهر نمک و استعمال نماید که فکند و برون را مبدل  
 است استعمال آب لیمو در طالت شدت چون هم از قاعه یا باشد یا نیم باشد که زخم  
 بکل و سید و طفل خفه شود استعمال نماید و دای قوی چون جوهر نمک بی با باشد  
 کله و در و زردی زخم و چون از ناخوشی حلقوم نرسد چند روز اندازند اما  
 آنکه که برکت نامند عبارت است از ظاهر شدن بسوزانی کوچک در غشای مخاط  
 لب زبان که بعد از چندی این بسوزان نامرئیه و بیک تفرج کوچکی در زبان اند که  
 بعضی زرد و اطراف هرج و مرج و سخت و با التهاب است و لون و زرد خاکستری است

رطوبت

دردی و بواسطه غشای کاذب است که روی زخم را پوشید و بسیار با وجع است  
 و بعد از هفت روز هریک بسوزد و قاعه و غشای ریش یک لکه بنفشه اند و بر  
 بسوزان در قاعه عدیشان کم و توقف ایشان دو اند و آن لب اند و آن و چند  
 وسط زبان است و در دوی کام نادر است که داشته باشد و چون و بوی شود  
 تواند دوام ایشان را در طول کند و در بعضی در معالجه زیاد چیز اما خواصه و  
 استعداد برای برکت باشد و این استعداد و اطفا است این برکت زیاد نیست  
 دار و با اضطراب لایحه علامت بر و زردی نام نمودن لایحه است و در قاعه  
 این فقرات از هم دیگر جدا هستند و می شود که در شدت مرض هم متصل شوند و  
 هیچ اندیشه نیست زیرا که این مرض همک نیست و در وقتیکه نام مرض یکم که پیش از  
 خود بخود دفع گردد اما العلاج بجهت دفع وجع با ابهای ملین و خف و ریز نماید  
 قبل مطبوخ خنک است یا بدن و انسج و ناسک و چون خواهند بودی دفع تفرج نماید  
 که از دواهای کاله مانند ما تند سنک جتم و چون ترکیب مرض یکم باشد دفع مرض  
 نمایند مثلا اگر مرکب با ترشی معده باشد فیزی دهند چون رضعه معده باشد  
 دیوندر جوی هند دوا می وضعی برون با کفکند و زنج سفید استعمال نمایند و بهر  
 همه سنک جتم مالیدند و چون زنا تمیزی دانه باشد دانه را عوض نمایند که  
 در اطفا لیمو برکت نادر است که غرض از این است که با استعداد دفع و در من  
 که زردی قاعه یا شود و این مرض یا است شود از سن ده تا چهار ده سالگی و غرض از  
 اطفا که سوا المراج سوا البیدیه از بد بواسطه بدی خود است و بواسطه ضعف از مرض  
 مثل چون بله و سرچر و حالت معده نان در دوی معده نیست مگر در بعضی یک معوی  
 دلی هم درست معلوم شود و همین قدر در دواها من مرض مله می بینند که در دواها  
 و جنبه یک لکه ها کسری بی وجع ظاهر شده و بعد از سه روز دیکه شود که این

و دم قاعه یا بی



غشای مخاطی از موضع فانی با کفنه و یک ماده منغنی از دهن بیرون آید و فانی  
کم کم مغزیش شد و بعضی از اسخون و سایر آلات که رسد منداقی موده و آخر الامر  
و حبه را سوراخ نماید و دلیلی منغنی را و خارج شود که هیچکس نزديک او نتواند  
و با وجود یک فانی با بدین حالت رسد طفل در چند روز اول هیچ علامت عصبی نداند  
چنانچه با اشتباهی حیانت و در بعضی کم تغییر هم رسد اما باید از آنکه فانی را بدین  
سستی و ضعیفی زیاد کرد و قوت بدن تمام شد و مزاج تغییر هم رشت و چون خبری از این  
ماده منغنی بعد رفتی کرد و در علان عصبی یاد شود و در این وقت از ده رفت  
تا بدین روز بهلاک رسد اما ما العلاج باید کاری نمود که فانی را احد و شد و  
خط خدنی هم رسد و از وقت و شیاء بهیم را برداشته تا در هم آمدن و غشوی از این  
اثر در هم آشیاء بخوسه ماند مثل آنکه لکه نیکین هم جسد و این برای بد است و اکثر  
اوقات در فاعله مبرک منتهی کرد و در کاه در حلق غامض شود و از آن چاه را در و  
بهتر است که چون لکه سپاه غامض شود بی مال را غ نماید و بعد از او مقویات  
استعمال موده تا طفل قوت گیرد اما که عبارت از برفک بزرگ باشد و این که  
میباشد که یافت شود در غشای مخاطی لب و فانی با برفک کوچک است  
که او نفع می یابد و این برفک مذکور منقرض شود و این لکه یا منقضی شود و یا  
و هر یک از اینها سینه است لقطر فانی است که چکند ما بشد خواصه یافت شود  
اطفال شیر خوار و این مرض موضع نیست خواه مرکب با مرض اندازی باشد از قبیل  
درم امعا و خرابی معده خواه مغز باشد که همان مرض نهاده در دهن باشد و گاه  
نیز این مرض در اخلاص میر تا نه بلوغان یافت شود و گاه همراه روده با سینه  
و مرض مزمن و اکثر اوقات این مرض ظاهر شود در روی زبان و کما در زبان و در  
لته و انتهای مزمنی از لب اندازان لب اندازان جنبه و نادانست که در کام

رولک بزرگ

یافت شود و بسیار نادانست که در مزمن یافت شود و بدین شدت که گاه در  
امعا و عضله هم رسد و در بلوی و مجرای ریه یک نشد و چون مرض خفیف است  
علامات عصبی مثل حی و غیره یافت شود مگر آنکه کمی طفل بی دماغ و شیر خوردن شکل  
شود اما چون شدت کند بدین طور که لکه ها کم کم مغزیش شد و درم بزرگ تر کرد  
و همراه روده با حبه و این حی عصبیت که بواسطه مرض بکیر غامض شد و بدین جهت  
اضطراب یاد و در طفل هم رسد و اضطراب در آلات خاصه نیز حادث شود چنانچه  
فی و اسهال غامض شود و اعلی فوع که اسهال و هم زده روده با فانی بد و در این  
مرض از بک روز تا هفت روز است و در فاعله است که سستی بسفا کرد و مکر در و  
که همراه روده با مرض بکیر مثل درم امعا و نا اعلات مرض با مرض بکیر که باعث شود  
بلینه باشد و مرض خفیف است چون خود مرض باشد و چون عرض باشد بد است و در  
دقیقه با ذره بین در این مرض نگاه کنند بی بدست مثل خرمن قارح که ریشه ها  
باطراف فرستاده یعنی در سلولهای این اما جبهه این مرض از بدی خوردن لکه طفل  
از بدی شیر او که رقیق باشد و کفایت تغذیه نماید و هم چنین از زرد خام و در این  
کیف که هوای و نیز تغییر نماید و وطوبت هوا و مکان نیز باعث این مرض گردد و تا  
می شود بیشتر در اطفال با مزاج و بد بلینه که جبهه بی بدن با مرض بکیر که در بد روتا  
ایشان بوده و این مرض سرایت که چون ذایه بطفلی که این مرض دارد و شیر و هند  
پستان نشسته بطفله بکیر شیر دهدان طفل نیز این مرض گیرد اما العلاج اول رفع  
سبب نموده و بعد معالجه نماید که این خشک بند را خراب نماید و در اینست که در  
نکرفته بهتر است که با یک پامچه با بکشت بچند و در بک لغای چون لغای خطی  
ناشیر را اطش زده و بعد ری در روی او اندک ریخته و در داشته شود از این  
مؤثر بکیر نکند کلفند و دره با مسادی و در فانی نشیند و چون زیاد بزرگ و



مفروض شده باشد بدین هم سنگ چنانکه استعمال نمایند خواه خشک و خواه محلول  
 باشد و چون ترکیب نامریض بکسر شود دفع آن منتهی نماید خواه چه چون ترکیب اسهال  
 باشد و هم چنین چون ضعف داشته باشد دفع ضعف نماید و فصل دندان  
 که اولام حلق باشد و فی سنان زین نیست مگر درم خاد غشای مخاطی حلق که از  
 دلم یا زانی است یا عروضا است از مرض بکسر چون مرض یا دمی در حلق بهم می شود  
 لهذا هر یک بتفصیل بیان خواهد شد اولست درم ماده حلق که ملالاکر شامند و  
 مرض طام من شود از نا بیرونی یا در دماغ و هوای رطوبتی خود شرا نشان دهد یک  
 حق متصل بدین نظام شدن درم حلق و بعد غامض شود یک حس خشکی و خراش  
 در حلق و وضع ظاهر شده و کم کم اینوج ترا بد نماید خواه در وقت بلع و بغیر در وقت  
 هم رسید و حرکت بلعیدن زیاد شود چنانکه طویل شدن زبان کوچک و دندان  
 باخر زبان و بیایا به من را فرورد و یک حس خشکی در حلق بهم رسد و این حس خشکی  
 است در وقتیکه درم بالای حلق باشد و چون درم در پایین حلق و نزدیک بقضبه اریه  
 باشد سرفه غامض گردد و همیشه فحش نموده خواهد که باغم بپزد و درم زیاد شود  
 که یک باغم غلیظ خارج شود خواه در صبح که از خواب برخیزد و چون در حلق ننگ  
 کند فی بدینند که غشای مخاطی زبان و خشک و با حرمت زیاد خواه در صبح حلق  
 خواه از طریق و خواه در جمیع غشای مخاطی فضای عقب حلق خواه در یک قطعه باشد  
 و گاه حرمت در لوزین است و گاه در کاه و گاه حرمت منصل و گاه منصل  
 و این علامات موصوفی همراهی دود با صداع شدیدی میباید و بعد از بغیر نفس و  
 گاه هم راه دود با حس ثقل در غم معده و نامردن زبان و اگر اوقات هم تراود یا  
 یک حقی می یابد تا کم لکن دوا من کم است و در فشا این من مثل فشا در لوزین است که خشک  
 کم تمام شده و مرطوب گردد و در بلغم زیاد شود بعد از هنگام ترابید که در فاعله

اولام حلق

درم ماده حلق

یا چهار روز است و درم ماده حلق آنها شود تحلیل شدن اما باید دانست که این  
 مرض زیاد شود نماید باسانی و سبک خواه در بعضی اشخاص که یک است غذا و خواه  
 برای این مرض دارند و زیاد شود که این مرض من کرد و دوا درم و فسل کی علت  
 باقی مانده اما چنانکه این مرض چنانچه ذکر یافت از سر تا خود است و معفا اما العلاج آن  
 مرض است که بسیار کم دوا لازم دارد لکن دوا باید آهک مسهل داده و از برای غرض  
 لغایبان چون لغایب عطشی غیره و از بیرون ضماد کری مثال بزرگ اندازند و بعد  
 مسهل یک معرف دهند چون نشادر و غیره و چند روز از سر تا خود را محافظت  
 نمایند و گاه بطالاید که در دفع کشته و چون این مرض نادر است اول لازم نیست  
 لکن چون بدیند که بونت باغم کی نرم شد و میل بمن شدن دارد و داهای با  
 غرضه نماید و گاه می شود که درم کلر بطوری شد بد کرد که بزودی خفه نماید  
 و یا آنکه منتهی بریم شود و چون خواهد درم چرکی کرد این علامت را بظهور رسد که  
 در دود و بیم بعلال و خشکی و التهاب و جمع دوا کلویک کشید و در دوا یک هم  
 که از این عدد بلعیدن ناعسرت شود و در ابتدا یک درم الیهایی در کام نرم نا  
 طریقی اوی باشد و در ننگ غشای مخاطی در مزابل به بغیر است و بند زدن درم  
 عقب حلقوم یافت شود در این حال می توان منع نمود از خوردن و ایم آمدن و زیاد یا  
 وجع است و چون درم را در این حال منجر نشاندیم پس بکن خوردن این امر را نشا  
 بر می و غضبه اریه نموده و قضی النفس را منشد و هلاک نماید و اگر خفه نماید  
 باعث قضی النفس شد و می شود که یک دلم بریم در عقب حلقوم بهم رسیده فشا  
 برود و سرخ و غضبه اریه نموده حس خشکی ظاهر گردد و در وقتیکه درم با این سه  
 رسید علامت عمومی زیاد شد بد شود مثل صداع شدید و لوز و خال و شوق  
 و در دوش و چون بریم خارج شود جمیع علامت منصفیابد و تمام شود اما چنانکه



چنانچه ذکر یافت که بیشتر بواسطه سرما خوردگی است خاصه در زمستان که  
دم را با بغم ترکیب باشد اما العلاج ابتدا چند نصد نموده و چون علامت باشد  
داشته باشد چند زالوم و زکوالد ازین و چون چند تیغ بر روی و دم زنند بهتر  
همه است که کسیدگی را تمام نموده و جمع کشند و منع از ریم شدن نمایند و خورد  
پیا کنند و با شویه نمایند و اما که کند و غذا های با رن دهند و عرزه با خیر ها  
ملین نمایند و چون از ایند امی دهند چند نامر مرض دفع کرد و چون ریم شده  
باشد صبر نمایند تا خوب تر بخوابان وقت منجم نمایند و بعضی اوقات عرزه کرد  
مشکل شود و در این حال باید با آب درونک و هله شونید تا با هر چه نا انگشت با جو  
حلقه را شونید و باید نگذارند که طبیعت قبض شود و حرکت خوراک و ضعیف نمایند  
بسیب خوردن شود و ریز و غیره و قیم از او را حلقه لوزیست که اگر شونید  
و بعضی اوقات این مرض مفرط است و بی دفاع است که راه و دم حلقه باشد و چنه  
این نیز مثل چنه سایر جنات حلقه را سرما خوردگی است مخصوصا فی نایا طرقتو  
و لیسنا و گشت که شخصی بلیم مرض مبتلا شود که در طقو لیت صاحب ریم شود  
و در دفاع است که ابتدا آب فدر نورم شود و لکن چون باک طرف نورم کرد  
طرف دیگر نیز نورم کرد و علامت این هم مثل سایر علامت و خلط است لکن عمل  
بلع زیاد منفسه کرد و در مرض چنان حسن داد که شی خارجی داخل حلقه شد است  
یک و چنی ندر و به خانه اخساست کند و بعضی اوقات این وجع ناگوش رود و کلو  
های زیر چانه بزرگ شود و حرف از بلنی زند که کفایت می کند و در لوزین از حرف  
زردن و دبلن و ددیک شود و در فریزی و چند نفعه در کسید کرد که در لوزین  
از طرفین سیم از دره ممر داخل هوا و غذا را می بندد و در این وقت غذا نماند  
ان و غط فشرده شود یا رویه بلشیل و در کوفتهای اینور بلغم رود و منقش

درم لوزین

کرد

کرد و علامت عمومی مانند درد حلق و ضیق النفس را با ذکر درد و شدت  
و دم اما رقتا مرض در دفاع است که تا شش هفت روز تحلیل شود و پس که باک  
خیر صلی بعد از تحلیل نماید و این بقیه مرض ایند است و می شود که کمی لوزین غلیظ  
شود و این نشان است که ریم غامض شده است و کاهیه باک و دل و کاهیه چند دمل  
بدلوزین هم برسد و چون این مرض زیاد نمود نماید لوزین صلب شود و لوزین  
منه و حرف زدن باخته شود و در خواب نفس بد کشد و کاهیه اوقات باک گوش  
کاهیه هر دو گوش که شود اما العلاج چند زالواخته و یک سهل پوشند و عرزه با  
طبیات نمایند و تیغ بروی و دم زنند که اگر ریم شد خایج شود و چون فرزند شد  
دو راه داریم در معالجه یکی بیدن لوزین و این بروی و غشوی و دیگر یکی آنکه  
انزهره و لیدن و قطن بید است در کلو و از ایند از عرزه با آب بیدیم از او را  
حلقه ان زن گوش نامند یعنی در حلقه بواسطه غشای کاذب و خوردن اطامری و شفا  
بغشای کاذب در طرفین کام نرم و عقب کلو و رفتار این غشاهم مانند غشای کاذب  
است که در دهن هم رسد که تفصیل از ذکر شد و بنیاد شود که این غشای کاذب  
روز با غشای کاذب دهن و زیاد شود که این مرض بی دمنک کرد و اگر چه ریم  
مخصوصا پس طفولیت است لکن می شود که در بزرگان نیز یافت شود و چیزی که معتبر  
اولا منست و باید ملاحظه نمود است که چون این مرض میل پیا این نماید خنایا  
شود و یک میل دیگر آنکه این مرض مغروش شود در حلقه و غشای لوزیه علامت  
هم مانند علامت درد کلو دیگر است بهلا و غشای کاذبی بدین شود و باید دانست  
که در دم کلو می داده می شود که یک بلغم غلیظی در حلقه بندد و بنیاد با ذکر کرد که  
غشای کاذب است زیرا که چون پانزهره بر او انداخته شود اما العلاج ابتدا ازای  
فی دهند و ان هم و لغان دو کوپور و مقدار او از پنج تا شش گندم و سنگ چشم

در دمل و اطه  
غشای کاذب



محلون در غشای کاذب نالند که یک کدتم سنگ چشم در چهارم مثال ارجل نموده  
 و علاج بکسای باطل بود و روی غشای کاذب نالند و بجای سنگ چشم می توان و  
 استعمال نمود لکن سنگ چشم مقوی تر است چهارم از او دام ملن از زمین مقرر نامند  
 یعنی درم کلور که قافرا یا شود و چینه از زمین بیدار است لکن غرض می شود بیشتر در  
 اطفال فقر بواسطه رذایب غذا و لباس قریل و غیره غرض می شود خواصه بعد از دفع  
 ابله و علایم آن است چنانچه حتی به نایب آن عمل بایند محسوس بسیار مریض  
 است و ظاهر می شود که بعضی در یک موضع می کور که کم خاکری شد و سینه از دو  
 غشای مخاطی نرم کرد و دانه های قافرا یا پرنشد و از زمین بوی معقن آید  
 نقدت المعرفه در این مریض بد است و علاج همانست که در قافرای می ذکر شد  
 و خیلی خوبست که یک دوا می بقوی دهند خواصه پوست که کینه با جوهر کبود و یا  
 خود کینه که با جوهر کبود وصل دو کدایا نام و سر و درم غشای مخاطی  
 بلعینست که عبارت از کدایا باشد و این مریض یا حادث است یا مریض با علایم غاوا و  
 این ظاهر می شود و نفی و خود را نشان دهند با حشر که می خستگی و کینه در بلنی  
 که منع نفس کشیدن نماید و پوست بلغم قریه و مودم کرد و دو کاه این جاذبه از روی  
 لوله انف و کاه ها در دلوله شود و کاه به ترهای بلنی و جبهه بلنی شود و کاه کلفت کرد  
 و کاه در دم بلیت است نیز نماید و چون یک خامش را بجع در بلنی هم رسیده میل  
 بطسقه نماید و یک بطوبت زیاد می از بلنی دفع کرد و حشر خامش تمام شد لکن  
 حشر کشیدی باقی ماند و در وقت نفس کشیدن صدای نماید و کاه صدای مانند  
 صغیر کرد و در نفس کشیدن از بلنی مشکل کرد و بعضی اوقات در نفس کشیدن  
 و شامه و ذائقه مختل شود و از بلنی حشر زدند و سر کشید کرد و چشم با حشر  
 کرد و آب از چشم برید و کاه دوم تا چینه رفته صداع شد و غرض می کرد

درم کلور که قافرا یا شود

مرکام بلنی

و یک وجع سنگین در وسط چشم و بلنی یافت شود و کاه می غرض می شود و بعضی وقتا  
 یک حشر کشیدی غایب است و در اطفا لیشتر خوار چون در وقت زکام مانده اند و بعضی  
 کشند ملل لیشتر بخورند که چهره کشته باشند و در قاعده بعد از چند روز علایم  
 موضعی خفیف شد و در طوبی کرد و اول رفیق و مملد و شفای بود و از این حال اعلی  
 و پیغمبر در زد شد و آخر الامر تمام شود و مدفع همیشه زیاد است از آنکه باید باشد  
 بند زنا یک دو روز تمام شود و کاه بسیار طول کشد و میل بسیار از او در سنگ شود  
 و زیاد میل دارد و در غشای مخاطی حلق و غضبه که از جبهه مجراه مو کرده شود و کاه  
 در اینهای زکام بت حال دواست و کاه به بواسطه و طوبت زیاد بلنی و حشر  
 او در بلنی مجروح کرد که بسیار بعد از دفع زکام از جراحت نماید تا زکام مریض و  
 حاصل می شود بیشتر بواسطه کوفت و خنای زکام که در مریض می شود و در  
 این جاذبه کوی شود از زکام مریضی که حاصل شد باشد از زکام حاد که زیاد عود می  
 علامت غشای مخاطی بلنی قریه و مریض و نفس کشیدن قریه و مشکل بلغم  
 نماید دفع شود و قریه شامه که چون در مریض با جوهرهای عظم کلیدی رسیده  
 سر شد و غرض می شود اما چینه غرض می شود از سر و اخذ در خواصه و خواصه بسیار کاه  
 جهات انفا فلیت و از بودن عطریات بودن در و اخانه غرض می کرد و بعضی  
 از طفولیت است بعد از این مریض دارند و کاه در اطفا ل غرض می کرد و بواسطه  
 دندان و چون مجراه اشک هم خراب شود و زکام غرض می شود نقدت المعرفه مریض  
 است و لیشتر او هم اشک و مریض ازیت ندارند لکن در اطفا ل کوچک می شود که  
 طفل لیشتر خوار می از مریض بهلاکت و سدا اما العلاج چون با مریض بکینه کشید  
 خود دفع کرد و در وقت دوا لکن علایم می که موزی هستند باید کم نمود و چینه  
 بهترین معالجه نالند در زکام کرم و بخور دادن را سطو خود و شامه و بخار



منوه و امثال ان بر پايي و قد ري پدنه بر پايي نالند چه از پيرن و چه از اندران  
 بهر انست که با ثوبه نموده و قفا و غرول بها بهجه با اندامان و تقليل مزون در غذا  
 بهتر نيست و چون مزمن باشد نوق ماء با مده و بهر شرف مزون با مطبوخ ناز و نو  
 ناز و عن سنج چشم بر پايي نالند با نالند سا يند تقوچ نمايند و فتيله از ميل چوه  
 بر پايي گذارند و بهجه لسكين صلاخ تقوچ افقيه بهتر نيست و ان افقيه بهتر نيست  
 اين به نغشته و گزيه با نر گلبل فند فصل دلا ز شري که صبارت ز روم  
 غشاي محاط حلقوم است و اين بر چند قسم است اول لا ز شري کزال دويم لا ز شري  
 بهر پايان سيم لا ز شري و فتر چهارم لا ز شري و ستر و بهجه لا ز شري و لستر اما لا ز شري  
 کزال که عيانه ز روم زکاي و زله حلقوم است و اکثر اوقات هسراه و د نازله  
 و غامض مي شود بواسطه سوزان و غامض مي شود بمسعودين اين مرض که صبارت  
 است از کسا بنكه زياد حرف مي زنند مثال علين و زيادي خوانند مثال صابا  
 و از علامت صدا گرفته و اکثر اوقات و جعي کم و يك سوزه کوچک و دفعي مي شود بلغمي  
 لوج و گاهي ذائنه اي کوچک خاکري نكي و ذوائنه يا ناست و نفس کشيدن با فاعل  
 و گاهي بواسطه روم مجراه نفس ننگست لهذا صدای صغير همراه نفس است و تبليست  
 و اگر غامض مي شود کم و بي دوا و انتهاي اين مرض خوب است و بي در بعضو روم خوب  
 تهليل ز فنه و مزمن گردد و چون مزمن گردد همه روزه صبح بلغم با ذائنه حلقوم ايان  
 صدا گرفته شود و غسل علاجنست و چون راه و نالند با مده صوت بسته گردد اما  
 العلاج چون سبت از سطر خورد کليست لهذا بهتر است که داي معرف دهند و با ثوبه  
 نمايند و چون مزمن باشد تا چند وقت نوساد و خوند و از پيرن و موضع روعن  
 تر متليک يا روعن فرقيان نالند اما مده را داند زان ميل ظاهر دهند اما که  
 مشمع نذر اوج انداخته روعن ابلان نالند اما لا ز شري بهر پايان يعني و روعن مخصوص

ادام حلقوم

و انغماض شود کم تر از برودت و زياد تر از وسيله غبارت موزي بجلل و پلشت  
 اوقات انر مشق و از کردن و اين مرض با ضعيف است باشد و با عادات با مزمن  
 اما علايان عا و که خفيف باشد هر حدقه و کوي صوت گرفته و دشت و کلفت  
 گردد و چون از پيرن بفتشانه ميل بسيره و دغه مدهم نالند و از ايند اسزفه  
 خشک است و چون بر روزه نمايند قدری بلغم غليظ اميحه با خون دفع شود  
 در وقت نفس کشيدن کي و دود کلي هم يند و نفس کشيدن مشکل گردد و گاهي که  
 هنگام نفس صغيري مي زند و دوام اين مرض در فاعل کم است بشرط دفع مزمن سيم که  
 اگر سب جواندن باشد بخوانند و اگر سب خوردن غذا را ن بود چون غيابه اهل  
 غير باشد احذر نمايند و لا هيسنه مرض با فليست اما اگر دهم ها و قوي باشد علا  
 ابتلا و جع شديد در محل غضروف ربي يافت شود و با نالند نشانه جحر جحر و سب  
 در موضع مذکور کند و چون خواهند حرف نند چنانچه نمايند که حلقوم مي خواهد ناله  
 شود و حرف زدن زياد مشکل با وجع گردد و کم صدا با مده بسته شود و گاهي ربي  
 النفس هم رسد و چون خواهند سوزه نمايند حلقوم زياد در دگر و گاهي بلغم با خون  
 ناييم اميحه دفع گردد و حشر حسبيک و اعضا و خوف زياد و صلاخ غامض شود  
 بواسطه رقت دم و دواش حشر شديد و بسا که روم دم ابلان دهند و دواين جمنه  
 مجراه هوا بسته شده و مريض خنده گردد و اگر معالجه خوب نمايند د فاعل تهليل شود  
 و دوا طمان بواسطه بسن مجراه مهلك افند و اين مرض چنه خفيف باشد و چه قوي او  
 مي تواند مزمن گردد و در اين صورت علايا را رطابي تمام شده لکن او از رفته خواصه  
 در هنگام صبح که چون حرف زند قدری بهر شود و هميشه دود کور حشر نعلي نمايند  
 سرفه کشت و اخراج مي شود با و بلغم زرد رنگي و اين مرض را دوام بسيار است و علا  
 مشکل و بسا که با نالند برودن و دم عود نمايند اما العلاج چون خفيف باشد





رفع سبب و کم حزن زدن نا انکه موضع و دم اسوده باشد و زدن خوردن تعقیل بود  
 و اشیا با مرده میل نمایند و اعتدیه مصنف خوردند که خون زیاد تولید شود و شیر  
 با مرده میل نمایند و استعمال نمایند اشیا که میل داده را بنظر هر کند مثلا مشع ترنگ  
 و خردل خواصه در پشت کردن و مضد نیز می نمایند چون قوی باشد برود و مضد  
 نموده و ذرا لواندازند و باد کش کنند و موی تراشند و از برای مشع ضرایح و غیره  
 نمایند و از اندازان محد زان دهند چون ایون و بلانج و بلادانه تا سرفه را کم تر  
 نمایند و خفنه از انقوزه و سنبل الطیب با فستق و نوشیدن مشک بمقدار منقسمه و اگر  
 گرم باشد خفنه از انقوزه کنند و نوشیدن زده خفنه با فستق و نوشیدن زاده با فستق  
 و شستن با آب گرم بهترین است و چون مزین کرد و در پیون جلد کلو را از حرنی نماید بقدر  
 که حرنی هم رساند از نا لیدن و در عرض پیون و مشع ضرایح که هر روز در محلش مل  
 عوض نماید و دو عنایتیون و دو عنایتیون و ترمیک نیز می نمایند و طبیان نا نوره کشیده  
 در این حالت مزین می نمایند افتاده و همچنین نفوح بلیش و استخام و نوشیدن آب کوکود  
 مغدنی با فستق و فصل در کلا نثری فماتر یعنی و دم معلوم که هر روزه است  
 اماش اما حنه این مرض ظاهر شود بسبب از خوردن و غبار زیاد در معلوم می نمایند  
 انکه بسبب مرض مزین که از قدیم در او بوده مثل و دم کوفت که در کلو بوده و بواسطه سوزا  
 خوردن یا غیره این مرض ظاهر شده و این مرض چه اصل و چه بلجه باشد چون ظاهر شود  
 و زان نفس گرفته شود بواسطه راه نفس از سد و دمی نازد و ناله چهارم غشای  
 مخاطیه اهلانک می نماید و بسبب خفه نمودن است که غشای مخاطیه پائین نیکین و غشای  
 که چین دارد چون سوزم شود از چین ها سوزم که داده راه نفس مسدود شده و دمی  
 و در فاعله اکثر اوقات از ابتداء نفس کشیدن با ناله منتهی شود و در بعضی اوقات  
 نمایند که یک شیء خارجی در کلو هست و با بلیش هم نشسته سرفه نماید احتیاج نکند

درم معلوم اماش

لکن

لکن حس خفگی دارد و نفس کشیدن مشکل و خارج نمودن نفس نیز مشکل است ولی  
 گاهی نفس فرو بردن مشکل و خارج کردن و ناله شود و با وجود اینکه این مرض خیلی  
 است لکن حس خفگی با فاصله است که ناله زیاد و گاهی کم و گاهی خفگی بد و حسی  
 خفگی همیشه هست و ضیق نفس گاه زیاد و گاهی کم است و فلان واسطه است باید داشت  
 و چون در بعضی از امراض صدر هم حس خفگی بهم می رسد لهذا می تواند مشبه امراض تنیه  
 گردد و در این صورت لازم است عمل بر کوبیدن و اسکول باشد نمودن که اگر در سینه زانها  
 ناله و خفگی یافت نکرد معلوم است که در معلوم است و اگر در سینه خفگی یافت شود  
 علت و جمع سینه است و یکی از علامات مخصوص است که با انکه طرف غصه جان و دم را  
 بکشد و دیگر آنکه در این مرض کوبیدن می تواند یافت شود خواصه در صورت و گاهی در سینه  
 کوبد شود و چون نفس کم که کشود کفایت نفس را نمی نماید لهذا خفه شود اما تشخیص  
 این مرض می تواند مشبه شود با ورم معلوم مغز و اما ورم معلوم مغز خفگی بدن تمام  
 و نفس کشیدن بدن باید زحمت ندارد اما العلاج باید بر روی معالجات صد و  
 نمودن و قبیل از لوازم احتیاجی و پشت کوشش و ضد نمودن و حمایت کردن که چون  
 این معالجات را از ابتداء این مرض نمایند البته شدت نکند و رفع گردد و بعضی وقتا  
 معین افتاده که بعد از فصل دمی دهند و استعمال نمایند بحالت تعقیل مشع ضرایح  
 و دو عنایتیون و فیان نادر و عنایتیون و دادن کلید و در منکام مزین کشیدن طبیان  
 نا نوره و در معوج پلسمون و در معلوم و نوشیدن و استخام بکوبد معک و بجهت ساقی  
 کشیدن محد زان دهند از قبیل ایون و بلادانه و سایرین که تسکین سرفه نماید  
 و بخورد دهند از بلادانه باید از البنج و بعضی از حکا در طبال است نفس غصه و  
 و دمی را از پیون شکافند که بسبب از عمل تا دوسه ساعت وقت در موضعی  
 استعمال نمودن یاقی باشد که رفع آماشی و از این عمل بد بسیار نکند و بعضی



و دیگر از حکما آنست که از داند از خلق برده و کپی روی و دم را با ناخن خراشید تا  
 مرطوب با ماساژی قوی شود و بعضی بکمر میخیزد خوب نداشتند لکن چون برود  
 معالجات مذکوره را نماید رفع کرد دانست الله فصل در لاری و استر  
 که عبارت از خروک باشد و بعضی از حکما این مرض را خان دانسته اند لکن خطای  
 و خاصه مرصه است که در اطفا لیاقت کرد و از دوسا لکی ناهست سا لکی و اکثر این  
 بواسطه سزا خورد است مثل نایب از دام حلق اما علامت این مرض در ابتدا و نیز مثل  
 نزله است که کوی صدا گرفته و سرفه کو چک نماید و یک دفعه بقتل خاصه در شب و را  
 سرفه گرفته و حشمتی و کفنه کی یا نت سده و عسل القش شد یا صفا صغیر نماید و  
 سرفه خشن نماید و این نیست مگر شیخ کلو و کاه صوفی بالمر که در دیک حتی خفنی  
 می باشد و این شیخ بطور ویز است که ساعت بساعت غامض شود و مثل غش می باشد و در  
 فاعلان که در یک هفته این مرض منتهی نشفا آورد و قوی بندرت می شود که شیخ شد  
 در عضو دیگر هم رسد و می شود که این شیخ مرکب گردد با امراض دیگر چون قطره عیش  
 قشع معده که همیشه می نماید و در این حال مملکت و مغر و مملکت نیست و این مرض  
 بسیار میل دارد و بعد از خوردن و چنانچه طغالی که استعدا دیدن مرضی از داند نا چند  
 هنگام بهار این مرض می خورد نماید اما تشخیص این مرض چون می تواند مشبه شود با حنا هلا  
 تشخیص این مرض منتهی فاصله او و خفنی حتی و العلاج فصد کردن و در اول این امر  
 خون غالب باشد و اگر دوا طحال خون زیاد کردن ضرر است انجام با آب گرم و شمع  
 خنیز و از دقه جان ضد شیخ جو شمشک و مکنه روی اما در خوردن مفید است و اگر  
 نسبت ناکر در داد و دقه جان گرم استعمال نمایند مثل انقوره یا زده تخم کوبیده  
 ناخن نمایند و از بادام تلخ و بن زنجبیل و موافق شش طفل و فندک با آب گرم شستن و  
 بخام بریدن و جمله ملوانت و جای باب و وسایل طبیعت نافع است فصل در

لاری و لاری که عبارت از ورم حلقوم نافع است و می نامند فیلزین لاری است  
 یعنی حلقوم و این مرض یافت می شود بعد از کوفت و سل و غرر شدید صفت لاری  
 بعد از مک دیدن شد خراشهای چند در غشای مخاطی حلقوم و آن نیست مگر فیلزین  
 غشای مذکوره مسخر شد و در غشای مخاطی اطراف موضع مذکور ورم دیدن شود  
 یک ریم دقیق کال کی با بغض خارج شود اما علامت این مرض ابتدا بندری و قانی پس  
 اید و کاه پیش از غامض شدن نقر ورم حاد و در حلقوم یافت شود و بعد نیجه او  
 بانی ماند چنانچه صدا نا تغییر باشد و گزنی صدا زیاد گردد در تغییر هوا و خاصه در  
 و حشمتی زیاد از بعضی اعمال زیاد از خند کردن و در دیک هنگام حیض گرفته که صد  
 مزاج و شود و ایند و جمع نیست لکن کاه خراش و غشای حشمتی و حشمتی حلقوم ملایم  
 شود و بلیدن کاه مشکل شود و خاصه در نوشیدن آب و فشکشد چندان با حشمت  
 نیست و در فاعله همیشه سرفه کو چان و قشع دارد و در فاصله یک سرفه خشک و در  
 دارد و کاه یک باغی و خضرو که در شش و در دیک در او یافت شود و آن بلم با جبر  
 و در دیک می شود که صدا مدام گرفته گردد و نازک شود مانند خروک و یا بالمر صدا  
 تمام شود و مرصه حشمتی نماید که حلقوم بسته است و وضع که از فیلزین کم بود در این حال  
 مزاج شود و خاصه در وقت بلع و جمع زیاد شود و در نوشیدن آب و فضا سرفه  
 طاری شود و آب از دهن بیخارج گردد و در این حال بلغم یافه شود و در دیک  
 بلغم خلط طهای از خون دیک شود و چون نقر زیاد بغش و دیک بالمر غش و  
 با بلغم دفع شود و بنا که مکرر بالمر خراب گردد و یکی از علل این مخصوص است که چون  
 فشار بغض و در دیک نمایند و جمع زیاد شود و صدای که نداشتند شود و  
 بسیار می شود که این مرض با یک سال و در دیک با این حالت باقی ماند بدون آنکه در راج  
 تغییر هم برسد و در فاعله ملایم باشد و نباید چنان دانست که بهر حال



بماند چنانچه بفسک شدن با عسرت و ضیق شود و در ابتدا که در وقت بلوغ سرفه عارض  
 می شود در این حال که رسد بغشا همیشه سرفه عارضه که در ذلک هلاکت است  
 و بسبب باد طول کشیدن از این مرض حیوانی عارضه شد و مزال بداید و چنانچه بعد از  
 عصر بعضی حیوان عارضه شد و عین نماید و خاصه که در سینه و این مرض که به مدتی بقا می  
 کرد و در آن در نمودن علاج حکما نه است اما چنانچه از این مرض چنانچه ذکر یافت خواصه است  
 ملت وجهه بکمر گرفت و هم چنین محو اما تشخیص از این مرض بسیار مشکلست زیرا که شفا  
 زیاد بود و در مریض کلوذاز و در این لحظه باید که حیوان را از قتل اشترک مریضی بدو داد  
 مریض را خود مریض بپند و استنباط مریض بود و یک کور چون جهت از گرفت باشد خوب  
 در شوط علاج و اکثر ازل باشد بد است و چند علامات هستند که چون عارض شوند  
 بدست که بد است از قبیل ترا بطنی النفس فی صدای و در وقت حرف زدن صدای  
 نمودن نا توان رفع سبب نمود و باید دانست که نزدیک مرگ احوال مریض زیاد خوب  
 شود و در این جانب باید فریب خورد که نزدیک هلاکت است و زیاد شدن سرفه و تواتر  
 کرد بدن و علامت بد است و هم چنین از آمدن مریض عارضه شدن نمی و هلاکت  
 علامت بد است و در هکس نیزه شدن علامت نیکست و بدست که خوب است چون قدری  
 شود علامات و تبه تخفیف یابد که کنترل شود که این مریض می تواند دفع شود یا نه که می  
 که تشریح نماید بماند که که طبع مریض را رفع کرده پس معلوم شود که طبیعت مستعد  
 برفع نمودن ترشحات دارد و این مریض نیز می شود دفع کرد اما العلاج چون تجربه شده  
 است که خداوند از مریض دل در کار خائنه ای مومن که مرای چرب از چندین ساله  
 کرد و این لحظه از این قیاس فهمید اند که چربی در این مریض ناهفت و تجربه از دنیا  
 بهترین باطل گداشت که دروغ حکما به باشد و هم چنین نالیدن و عین که در باغی  
 بر بدن و معلوم بسیار ناهفت و بسیار میند است بغیر از دل و دماغی که می

و جافا نیکه هوا گزند و اینجا تغییر می نماید و شمال کم می و در وقت از دوقیه طالت  
 بهترین ناله می شنیدند و در موضع استعمال نماید و عین فریون و صراخ و لا و م شت  
 که مریض کم حرف زند و از عین از تحرق جناب نماید و از سینه طالت کند و در این  
 و خون گرفتن و در وقتیکه غلبه خون باشد بد نیست و خون گرفتن زیاد ضرر است زیرا  
 که از مریض میل یکم شدن خون ندارد و در شدت مریض که به اتفاق افتد که باید زیر  
 عضو و در بی را از راح نماید که نفس را بخا خا بخ شود و لا مملکت و بعضی از  
 حکما سنگ جنم بافتند تا سبک در حلق هرج نموده اند و این هم مفید است فصل  
 در بیان شیت یعنی ورم قصبه البریه و فی سیان زبان شیت عوارض است از ورم غصبه  
 و شاخه ای بزرگ او هم نامند که بار بار مریض را احاطه است یا مریض را از تره اخاد  
 او این مریض است خفیف و خاد و عام که هرگز در سال مبتلا این مریض کرد و بد پشتر  
 روزی نامرکام ورم حلقوم و در قاعده حیوان است مکرر و اطفال و اشخاص بیقوت و  
 ضعیف و خود را ظاهر نشان و در حین خشکی در غصبه سرفه خشک متواتر و مع دینه  
 و بعضیکه دفع می شود با بی رنگ است و یا خاکستری رنگ و غلیظ و بی میل بعد از خور  
 ذائقه کم و یک کسالت و وجع در همه بدن عارض شود و احوال در قاعده کم بهم خورد  
 کم سرفه کم و رطوبت شد و با غصه غلیظ و در شد و مریض در ذلک و هفته بدون  
 دو ارفع شود اما چون خاد و شد بد باشد اندامی کند بلغم و صداع خاصه در سینه  
 و کسالت عمومی حتی خواه خفیف باشد و خواه شد بد و کاه تا چند روز می متصل  
 است و بی میل بعد از آن با نامر میند و حش کرمی و وجع در میان سینه شایع و  
 در در فراوانت و کاه که متحرک شود و در و در ویم و سیم مریض سرفه نماید  
 در اطفال سرفه عارض مکرر و در این سرفه متواتر و تر باشد و در عصر و شب  
 در ابتدا سرفه خشک و در ذلک است و مریض جن نماید که سینه و دماغی خراشند

ورم قصبه البریه



مرباد شود که هم راه سرفه صغیر نماید و در حال نفس کشیدن حس سنگینی مشاود  
 سینه یافت شود و در وقت تند نفس کشیدن سرفه زیاد ظاهر شود و در مقام  
 همراه دود نامز کام از این جهت چشم فر زوای می ریزد و صدای دهنه منیر که در یکی  
 بواسطه زکام که پدید خشک و گرفته شود و یکی بواسطه سینه و چون گوش در سینه منیر صدای  
 غرغره در سینه شنیده شود و چون ماده نفیخ نیافند باشد صدای صغیر نماید و چون  
 خوب نفیخ باشد صدای غلیظان حادث شود و از سبب نامز شدن جواهر است از شنیدن  
 هوا در او و اصل بوی کوبیا نیز می معلوم شود و در درونیم و جهانم و در سرفه که از  
 ابتدا خشک بود کم کم مرطوب شد و با نفیخ غلیظ که در ابتدا بود در این حال غلیظ و لزج شد  
 و بواسطه منافع شود و چون مرض زیاد حادث داشته باشد یک رشته از بلغم در خور  
 دین شود و چون سرفه مرطوب شود و بلغم دفع شود و وجه حس سنگینی تمام شد و حیض دفع  
 شود و هر چه همراه سرفه بلغم زیاد دفع شود غلیظ تر گردد و زیاد تر شود و در اینهای  
 هفته اول بلغم زدنک شود و چون بلغم زیاد شود صدای غلیظان شنیده شود و چون  
 بلغم تمام دفع شود صدای غایت شنیده شود و چون از این مرض بول رسوب شود  
 یا برفی و بیسادی شود که بعد از دفع مرض سرفه باقی ماند خاصه در زمانه که بنا سرفه  
 نماند تا هوا گرم شود و در اشخاص من زبانی شود که ترله حادث می گردد اما جهت این  
 مرض مطلقا جهت این مرض از تغییر هواست و اگر اوقات غرض شود از سر خوردن و گاهی که  
 عرق داشته باشد سبب کم شدن لباس در رشتن طغولیت و شجوخیت بسیار و غرض شود  
 و در این زمان از کلام مزاج بلغمی زیاد ظاهر شود و اشخاصیکه کار می کنند و از سبب  
 غبار زیاد بجان و گساید که در دواخانه هستند از بابت جوهرات و عطرها زیاد  
 اگر عرض است از امراض جوهره و سرخه و سرخک و ماله اما العلاج چون ترله خفیف  
 باشد اگر بی در دفع شود و لازم است ندیر نمایند که عرق کنند بکمر نگاه داشتن بک

از پوشیدن لباس پشم و پوشیدن چند تاجان جای گرم نایج داب کم تر شوند خواصه است  
 که هیچ نپوشند و یک لغابی چون لغاب خطی که مال الشعیر شوند و چون هم از زمین شدن  
 باشد این اشغال نمایند بیکرند مطبوخ کل کا و فنان و و سیریم سرکه نشاود و کنگر  
 دو مثقال رب السوس نیم مثقال مخلوط نموده و در یک روز و نیم بنوشند جای سرکه  
 نشاود و کنگر نشاود می توان نموده صفت کنگر دیگر بیکرند اما بیکرند کنگر نشاود و کنگر  
 سیراب دم کرده نیم مثقال رب السوس اصل نموده و در یک روز و نیم بنوشند صفت  
 کنگر دیگر بیکرند روغن بادام دو مثقال صمغ عربی دو مثقال با هم سلاویه نموده بعد  
 تر و میک نیم کنگر اب بادام نیم مثقال بجای و شربت کنگر دو مثقال مخلوط نموده  
 در یک روز و نیم بنوشند و این علامات در بزرگان است از برای اطفال بهر تریا  
 که بیکر برای می خوردند و این اشغال بیکرند روغن بادام و صمغ عربی از  
 هر یک یک مثقال کم کم سلاویه نموده و چهار مثقال نیزاب کم کم در او ریخته و نیم مثقال  
 شربت خشک شامه اضافه نموده و در یک روز بنوشند اینها بود در ترله خفیف لکن چون  
 ترله شدت داشته باشد ابتدا فصد نمایند و در اطفال یک دو روز و سینه بنداز  
 و بهر تریا که از نیم بزرگ و خطی و سینه اندازند و در اشخاص بزرگ بهر تریا که  
 مرغفران نام و کران نامد و البیخ داخل نماید و با شیر پزند و در سینه خاد نمایند  
 و علامات خاصه زیاد میباشند و بناید فراموش نمود خاصه در اطفال و در انداز  
 تر و میک تجریت صفت کنگر بیکرند مطبوخ خطی و سیریم تر و میک چهار کنگر  
 شربت فند دو مثقال اضافه نموده و در یک روز و نیم بنوشند و بجای تر و میک  
 ابیکای توان داد خواصه چون زاسهال هم باشد و در اطفال نفی دادن از ابیکای معده  
 و چون سرفه زیاد ازین نماید محذرات دهند چون منی بلدا نه و بدن را بلیغ و  
 شربت خشک شامه داب بادام نیم مثقال و در اطفال تریاک دهند و بیسان نافه است چون



کرم بینه و کلو و دهن و اینها اگر میس معدنی با المیون طلائی استعمال نمایند که میند  
 است صفت کتخه بکیر یا کیر میس معدنی دو کدوم صانع عرفی هم مثقال شش شست نموده و  
 شافیت یک شست خود ند و بهین طو را المیون طلائی دهند و زیاده دفع و بهین است  
 انداختن شمع خضار ص در عینه لکن در طفال خضرات دیو که بواسطه وجع خضار یا  
 نموده و سرفه زیاد شده یا باعث بسته شدن بول یا خونی شدن بول گردد و طلا استعمال  
 می نمایند چون زیاده لازم شود خوراک نماید و در طفال بعد از دادن می کتخه  
 پیاز عنصل دهند که در دایک روز و شغال بدندان طفل نوشته اند اما نه مزین و  
 طامض شود از افراط و عرف با افراط و غلیان و همین که چند مرتبه دم و عجزاء و  
 خود نمود دیگر دم دشت تحلیل شود و خون و قف نماید لهذا باعث مزین نوله شود  
 و طلا آن صوری چون می وجع رفته و لی سرفه نماید و همیشه بلغم و فتنه و کما  
 این نوله مزین خاد شود و این نوله مزین طامض شود خاصه در شیطان و در طفال بسیار  
 کست و در دایک چندان ازین رسا شد و چون هوا گرم شود و اول مرخص شود که چنان  
 نماید که المیون مرض فتنه و در دشت و در بغیر خوردن هوا به بدی و رطوبتی کثر  
 هوا زیاد شود و بدن ملو که زرق القش زیاد شود و سرفه کاه به بنایه رسد که نزدیک  
 بخته شدن برسد و یکی از طلا مان مخصوص است بجا و نمود فلک را محل خود که نا فتنی  
 مقلد و با فدی بلفان است و در دایک چینه بود کشد و نوله و چون نوله  
 نمایند صدای صغیر و غلیان بعدی است که اسنادان و بهین می معلوم نماید و اشخاص که  
 نوله مزین را در دهن منسل بکیر یا کیر میس معدنی دو کدوم صانع عرفی هم مثقال شش شست نموده و  
 بد نیست چنانچه خلد و نوله از این مرض عثر زیاد نموده و چون بهایب دند در نوله  
 بهلاکت رسا شد و یکی از علل آن کتدی یک عضون است از بغیر که خون کبود  
 هم رسد و فلک بکشد و نوله مزین خوردن هوا را لاجرا خواهد شد اما

نوله مزین مزه

چنانچه ذکر یافت افراط و عرف و غلیان و سرفه های متواتر است اما تخمین بر مین  
 شود با مل و مرض فلک تخمین چنان دهند که در مرض فلک کبد را محل خود بجا و  
 نمایند و مرض فلک در دشتان و تابستان تفاوت نمایند و این مرض در تابستان  
 سبک تر از دشتان است اما قاعده من المیون طلائی را بیدار فرج نمایند می توان تا  
 بجاهه سال صبر نمود و چون با نهار سبک باشد موجب ملاکت خواهد شد صفت شمع  
 این مرض بعد از مرگ دیده شده که دم سیاهی در دینه میخشد و قوه مضطرب و بسط و بکم  
 و با المیون تمام شده و شاخ های عضنه زک شده و غشای مخاطی عضنه خاکسری با  
 مرگش و بلغم زیاد و در مجراه ریه می باشد اما العلاج ابتدا رفع سبب نماید و بجا فلانکه  
 هوا این کرم و خشکست مرخص را فرستند و همین است هوا بی بلای بی و دواهای محر  
 بلغم استعمال نمایند چون نوشادر صفت کتخه بکیر یا کیر میس معدنی دو کدوم صانع عرفی هم  
 کدوم صانع بد را بلخ بلیست کدوم بارت السور چند نموده و روزی ده حب  
 در جبه و پنج در شام بنوشند و چون چمن من مد کوریل جاد شد نماید چنانچه  
 ضیق النفس عارض شود می دهند صفت کتخه می بکیر یا کیر میس معدنی دو کدوم صانع عرفی هم  
 یک کدوم نوله بخته بنوشند و دوا عینا بجهه حافظ خود در دشت و نوله و با ستر  
 بسیار نافست که در تابستان آب ترش معدنی خوردند و چون نوله مزین ترکیب  
 بر این رسا شد آب کوکرم معدنی استام نمایند و در مرض مذکور که زیاده و دم دشت  
 نافست بلسان که که در دشت استعمال بنوشند و بسیار نافست بلسان ماله که آن  
 بکد بای و در دشت مخصوص این مرض است و در فقر او شمع دهند و در یک روز نیم  
 مثقال و در دایک بلیست کدوم دهند و چون با نهار رسد و ضیق النفس عارض  
 مع و بعد از استعمال نمایند و بهین محمدر بنوشند صفت کتخه بکیر یا کیر میس معدنی دو  
 یک کدوم با نشتغال مند و دوا دده شست نموده و پس از خواب کتخه بنوشند و بسیار



نافست بود و در دوز که هم محض دوزم بخرج بلغست که ده کدوم او را در شش نافت  
 نوشتند و کرمی معده فی نیز میباشند صفت لخته بکیرد کر میس و کدوم قند بمقتا  
 شش شش نموده روزی سه شش در سه وقت نوشند و بسیار خوب است که در  
 پائیز آب لیمو بپوشند سینه را گرم نگاه دارند بسیار نافت ملا و بسیار مرغ  
 وقت سرفه بکیرد زکلات و مثقال آب گاو کدوم با صمغ عربی صدق صمغ نموده در  
 وقت سرفه بخوردن قوی بنوشند و برای فقر بکیرد صمغ عربی یا کبوتر اذو مثقال از  
 التوسیم مثقال بعد از چهل قطره شیر بدن را بنج داخل نموده صدق صمغ بخورد و در  
 وقت سرفه بخوردن قوی بخورد و چون صورت زیاده بود و بهیم مکنه باشد فصد  
 نمایند فصد در کوبیده یعنی سینه سرفه و سینه عصاره است از تره عصبه  
 الریه و تسخیر او که نام ترکیب و نه چنانچه در تسخیر عصاره است از تره عصبه  
 و فاصحه می خورد و بهیم از کدوم و در عصبه الریه و سینه است و اگر اذو قاع می خورد و  
 است در اطفال و می خورد و در بزرگان نیز یافت شود و تخم صمغ بخورد و در شش  
 نماید و منفصل و غیره معین و در ابتدا که خواهد سرفه نماید نفس معنی کشید و صمغ  
 و چون نفس خارج نماید هم زاهشت یک بلغم لیمو یا انگور نماید و سرفه هم زاهشت یک  
 نفس که خارج می شود و سکر پاشا این صمغ شش است سه هنگام اول هنگام  
 دوم هنگام شش غالب شود هنگام سیم نیز بعد از خوردن زله اما هنگام زله اول و این هنگام  
 بسیار غفلت است و لکن در دفعه است که از زله ابتدا می نماید چنانچه اگر سینه را غام  
 باشد از زله نه تنها تخم صمغ اذو شود و در قاع حی نیست و اگر باشد بسیار خفیف  
 و بعد از دو سه هفته یک سرفه کمی ظاهر شود که چنان بخورد که زله با نهار  
 و بعد از آنکه این هنگام بدینجا رسید هنگام دوم ظاهر شود و در دفعه خاصه و در  
 چون سرفه بکیرد خود یا فریاد زیاد نماید و کج خلق شود یا عذر زیاد خورده و تسخیر عا

سینه سرفه

شد

شد بنای سرفه نمودن کدوم و در این حال طفل بقدری خوف کرد که بهیم ملا کدوم است  
 نفس کشیدن مشکل شود گاهی نفس از خواب جسته و سرفه نمود و متواتر نماید  
 و نفس با زور و لوزن خارج شود و عضلات نفس تسخیر شوند و در وقت زور و در وقت  
 صدای صغیر عادت شود و این سرفه تسکین نماید بسیار خوب است که در وقت زور و در وقت  
 گاهی یک رشته از خون دندان بلغست و در حال سرفه هم بدن عرق نماید و در چشم اشک  
 در نزد بعضی اطفال در این حال زیاد و فعل قبول نمایند و می شود که خروج منفعت شود  
 وی شود که خون از بینی و چشم جاری شود و این سرفه گاهی ناچند دقیقه و گاهی تا مریع  
 ساعت طول کشد و در این حال از عمل مکرر ناسیان چیزی معلوم نکرد و چون سرفه  
 تسکین نماید مرخص شود و کدوم و شادمانی بهم رساند و نه آنکه طفل بی میل بخورد و گاهی  
 شود بلکه میل بخورد نموده و فاصله این سرفه و سرفه دیگر معلوم نیست و بسیار زیاد است  
 که بعد از ده دقیقه سرفه تا مریع نماید و این هنگام چهار و گاهی تا سه هفته طول کشد اما  
 هنگام سیم در این حال سرفه منفصله غیره عینه مکرر تمام و یا زیاد می شود و بلغمیکه  
 و ضغوط غلیظ و در دندان است و صدای صغیری نیز تمام شد و حالات زله است  
 هم و طول این مرض دو سه ماه و گاهی تا شش ماه است و چون در این حال سیم حلی می شود  
 دلالت که سینه سرفه با سرفه تسکین شد و این مرض تسکین شود و حال وصل و ذال لیمو  
 و در این حال مملکت پس باید عافیت نمود و مرخص از بود و در هنگام سیم که باعث  
 الریه و غیره نکرد و می شود که ترکیب شود با تره و در این هم بد است وی شود که در اطفال  
 ضعیف و بلغمی مزاج خود سرفه بشدت ظاهر شود که مرخص از هلاک نماید و می شود که  
 سرفه بویه و نظم ظاهر شود و در این حال معالجه را بکنند که نمایند اما چه در مرض  
 است در اطفال که با بلغم از بلوغ ظاهر شود و غلبه نماید این مرض در بهار و تابستان  
 چنانچه ذکر یافت مرثیت و صوری می خورد و اما تخم صمغ این مرض تخم صمغ اذو شود







و آخرت هفت خواب غامض و در آن خواب تشریفات شریف میرود و گاهی تسبیح عا  
 کز دوازده اینهای مملکت در قاعده گاهی در چند ساعت غامض شده و میرود و چون  
 خواهند بر کرد چون غشای کاذب خارج شود سره غامض شود و غشای جدید  
 بسند شود و همین زلزله بانی ماند و کم او نیز می شود اما جبهه از مرض محو است و لکن چند  
 چیز است که باعث استعدا دای مرض می باشد از جمله استعداد در سن از سن اول تا هفت  
 سالگی و بیست و هشت و نه سال بلوغ غامض شود و پیران پیش از دختران از این مرض  
 و در قاعده ذوالطفال نصیران که غذا و لباس ایشان بدست غامض شود و بسیار می شود  
 که این مرض عام گردد و تشخیص از مرض ذوالابتداء مشکلت مکرر بدیدن غشای کاذب  
 خاکسری رنگ در دهن و حل و پیچیده بودن فاصله در ضیق النفس از غشای کاذب  
 داده شود و اینصفا بواسطه نبودن فاصله در ضیق النفس و سره از سن سافه تشخیص  
 شود و همینکه غشای کاذب با سره خارج شود تشخیص بسیار آسان است و بیست و نه سالگی  
 هیچ مرضی نیست که پیش از بلوغ در او بداید باشد و خاصه در وقتیکه خواب غامض شود  
 و ضیق النفس غامض گردد اما العلاج در این مرض باید علاج بد و صبر و ماطل شود  
 که چون بلید صفا گرفته و بزور حریف زنده و در حال غشای صفا صفا غامض  
 بد و صبر معنی دهند و در این جا به بهترین و مجرب و وفات دو کو سوره که علی  
 انکات بگوید باشد که من کذمت او را در اجل نموده بدو دفعه بوشانند که چون دفعه  
 اول می شود دفعه ثانی دهند و در اطفا لشرع بالخیع ما شکر کذمت بطوریکه  
 به توان داد و چون بلید که با وجودی مرض تر اید داد و چند روز بگردانند از  
 و قصد نمایند و مشع صراحت نیز میتوان است کردن انداخت و حکای انکال  
 انداد و می دو همان روز در هر دو ساعت یک کذمت کلید دهند و با وجودیکه  
 طفل بهر کمال را تحلیل بر دکن باید ملاحظه شد و نمود که چون مشر شود و ک نماید

یا اب من زیاده شود و ترک نمایند و بعضی از حکام می گویند از مقدار نصف استمال  
 نمایند بدین طرز که یک کذمت داد و کذمت کات بگردان و هشت مقال از حل نموده  
 هر دو ساعت یک مقال از آن بطفال دهند که با آن غشای کاذب تحلیل شود و  
 خال خفه شدن زیاده می شود که بصفت با زدن دفع مرض گردد بدین طرز که از نیم ذرع  
 ارتفاع بگذر هشت مرتب بر سر کردن طفل میزند و خوب است که در نه های طفل را  
 تا مرق در میان آب سرد میزند و نافعست که مال از سر که نمایند و معالجه آخر حمله ثانی  
 با مکرر زدن در زیر حلقوم و چون از ابتداء علاج نمایند دفع مرض گردد و الا مملکت  
 و سنگ جهم نیز در موضع استمال خوردن مفید است و بد و طریقی توان استمال نمود  
 اول مالیدن از او را حل و دیگر با فند سائید و فروغ نمایند و بهر است فروغ او که از او  
 دو مصفت ظاهر شود یکی نکه سنگ جهم غشای کاذب را دفع می نماید و دیگر  
 آنکه چون خیر خارجی بفسه رود سره زیاد غامض شود که او را اخراج نماید لهذا از  
 این سره می شود که غشای کاذب مذکور کند شود و چون در این مرض دو تغییر داریم  
 که یکی عبارت از التهاب و دیگری عبارت از غشای کاذب است و در این جا بهترین  
 دواها اول خون گرفتن خواه از فصد و خواه از موضع و بعد فروغ از سنگ جهم بد  
 که یک کذمت سنگ جهم را با است کذمت کنند تا بیدار شود و چند کذمت از فروغ نمایند  
 و چون غشای کاذب ابتدا نماید از سر کاذم و حل نماید حکا سنگ جهم استمال  
 نمود تا دفع مرض نماید و اینصفا کمال را در هر ساعت یک کذمت دهند و بهترین  
 اینست که در ابتداء مرض که هنوز غشای کاذب نشده باشد است می دهند که  
 این غشای کاذب اخراج شود و حکای فرانسه انیمون و وفات دو کو سوره می دهند  
 و در وقتیکه این دوا مؤثر نگردد و مرض رو نیز اید باشد معالجه بغیر از ما مکرر  
 مجراهای نیست و این عمل هر چه روز و در نمایند بهترین و بسیار صبر نمود تا علاج







بجای نادر است که بعضی حکما قائل بر اینند که بدون سم معده ورم می گیرد و حاصل شود  
 از این ملاحظه خوردن غذا فایده ندارد و باید که از خوردن آن خودداری نمود و باید که  
 این باطن را در سردی خلالت اما علائم خود را ظاهر نماید و به بیضی بعد از وضع کند  
 در معده و در دماغ من شود و خواصه بعد از غذا و دنیا در کمرزد چون چیزهای سردی خورد  
 و اگر می نمایند بلغمیست لری و سفید مانند سفید تخم مرغ و این علائم است و بیضی  
 و غیر مملکت و لکن کله از مرض بد و نه چنه شدت نموده و علائم است و به هم رسیده  
 هلاک نماید و حال آنکه سم خورد و کله جمع معده بجای شود که مریض خود را هلاک  
 نماید و کله علائم است و بطوری ظاهر شد که در دوسه ساعت هلاک نماید و خواصه  
 در اطفا صفت است و این مرض کلفت شد و بر او معده دود شود که کله ای چند که خود  
 در عرفهای و ابتداء و مطلب است و چون سبب بواسطه سم غذا باشد و این لکه ای  
 یافت شود مثل نمک که چون در دوی آن نمند بوی سپر نمند و آن بابت مکرر غذا  
 و فضای معده کوچک شد و اگر بواسطه عرف باشد و بر او معده کلفت و غشای مخاط  
 او تیر کلفت و خاکسری رنگی باشد اما چنه از این مرض چنانچه ذکر یافت اول بواسطه سم  
 و دیگر بواسطه ضربه و سقوط از خار چنه و یا تیسر بود داخل است مثال بلغمی است  
 غریبه چون وزن و میخ و غیره و یا سبب خوردن عرق سرد و اعلا به سبب او و به بیضی  
 اما بلیک و در این مرض می توان گفت خوب است اما العلاج در علاج شاد است و اول  
 رفع سبب نماید و دوم او به جان ضد ورم استعمال نمایند و معده ورم را از او کم کنند  
 اما اشاره اول که باید رفع سبب نمود چون چنه سم باشد ابتدا میخ دهند و در این جا  
 بهر از جمیع میخ را چون بود و سولفات دو کو بود و بعد از خوردن میخ پس از آن که  
 چند پیاپی شیر دهند و کله معده از آن سم خارج شود و هر چند می دهند می نمایند  
 و در این جا باید دید که باز و از شکاف و چهار کسند و البته چون داخل و بدید نموده که این

می نماید و لکن از سبب بسیار بر یک نیست و معده ورم دارد و در کشتان است و بی بی  
 کرده اند که نمک نامند و بعضی از حکما این باب از معده برده و معده را می شویند  
 بعد از شستن معده تریان مخصوص است که باید دهند و بابت تریان مذکور یکریز  
 قلیات سولفات دو فرز اگر فته است نموده ورم داخل نماید و دردی از او حاصل کرد و دو  
 در دریا است خواصه از برای سم افکار و از برای سم معده و دیگر تر و سفید تخم مرغ  
 دهند و از برای سبب تریان قند دهند و از برای تیر تیر نمک فرنگی و از برای سبب  
 جهنم نمک طعام معین است و از برای از اشک سفید تخم مرغ نافست و شیر از برای کل  
 سوم با سفید تخم نافست اما اشاره دوم که باید معالج صفت ورم نمود و در این جا  
 که نمک ابتدا فصد کردن اگر چه صفر بنض باشد و چند روز نیز در سم معده انداخته  
 و بعد از آن صفا را حاره لک چون سبکی صفا داد و بیضی می مانند لهذا با دسمال طلا لک  
 نمایند و چون و جمیع شود مشای صراحت در سم معده انداخته و بعد از طاول نمودن طلا  
 او را با مفرص جین و یک مثقال ابل و سه مثقال که و از دهم مخلوط نموده و هر روز  
 بعد از یک قدری در دوی آن طاول تا اندی چنه آنکه زخم الشام نیاید و بهر از او باید  
 اما اشاره سوم که عضو ورم را از آن نگاه دارند ابتدا باید کاری نمود که صفت معده کم  
 شود و آن با استعمال نمودن بخار است و بهر تر یا بیضی تخم یکریز یا دسمال مصفوف  
 بهر لب با دسمال تخم نمشغال قدری قند اضافه نموده ورم مخلوط نمایند و در یک  
 رویند فعات بنوشند صفت تخم یکریز یا بیضی نمشغال جوهر تر یا یک کسند با  
 قند سائید و صفت نموده و روزی سه مرتبه در سه فن خورد و غذا خوردند  
 خیزهای ملین سریع المضم چون شیر و تخم نیم رشت و بعد از این و بعد کم گوشت و چوبه  
 و مرغ و بر دهند و غذا بسیار کم خوردند و اگر کمر نه مانند و چون بلیند که قدری از  
 غشای مخاطی و فصد چون علائم مریض است لهذا استعمال نمایند و



و بهر اینست که با شیر دهند صفت شیر بکشد با آب هک دو سیر شیر دو سیر و دیک  
 مرد و بوشند و در نفاست معوی دهند چون مطبوخ بوشند که کد با آب  
 مطبوخ حطنا نایافته و مرطوب معوی چون برای سبب نه و با هک دهند چون  
 بدین تدبیر است و معالجات عمل نمایند و مریض طبیب بدینا برسانند تا آذوقه  
 منفع مرضی شود اما حلق در بکار آورم معده که کاسریک و دلفان نامند یعنی ورم  
 معده اطفال صفت کثیر این مرض بدینست که دیوار معده نرم است تا نتواند شیر را  
 و اگر کاغذ بود در میان و طوبت معده اندازند و مریض شود اما جهت کثرت شیر و دل  
 شود از بدی شیر ذایه و دیگر از خوردن خلویات با غذاهای با و با لکنت در  
 و در هیچ خوردند و ناعذای با بخورند اما علامت این مرض بخلف است که کاه بابت  
 و کاه بی بابت کاه بی معده است و کاه با معده است اما چون با معده است  
 چند روز طفل بی دماغ و بی اشتها و شکم نافع گردد و اطلاق منعفت و تبخیر غلظت  
 شود و چون بی معده است با شکم باز می آید که کند که مریض شود با آب و لکن این فی  
 انبساط کراسی و شکم نفع دارد و حسن دارد و چون مریض شد با آب شکم  
 نایم از پوست بلغم باقی دهنش و دوشای طفل کشید شد بلغم بلغم چشم کرد  
 و جمع و طویان بدن میل و با شکم شود بدن سرد کرد و عروق سرد نماید و ریح در  
 از حال مملکت و چون مریض شد چند روز انبساط طو لکشید و نافع شود و با  
 از بی حالی ایضا مملکت کرد و دیگر از علامت بد افتادن ملاذات خون نل گویند  
 مریض شود که نزد یک بزرگ نشخاید و بهلاکت رساند و بعضی را بدست ضعیف و دیک  
 بزرگ سافط شود و این مرض بی اشتها و مریض در روز دندان اما بیکوزیاد سیکون  
 اما تشخیص چون این مرض بی اشتها و با آب و کد حلقه تشخیص دهند از کراسی  
 فی و انبساط و نفع شکم و دیگر نشانه کرد با انبساطی نافع لکن در این مرض شکم نافع و

و در معده طفل

و در اندامهای نافع شکم کشید است اما العکس ایند از نفع سبب نمایند بدین نوع که چون  
 ذایه بد باشد عوض نمایند و شیر بی بطلند و چون طفل در ناول غلبه دارد  
 ندارد از این باز خوردن محافظت نمایند و در حرکات اوقاعه گذارند و از بحر چند  
 طور علاج کرد اما بعضی از حکما است داده اند و معین افتاده و برخی است اما معده چون  
 سولفات دو کوپور و سولفات و دوفیک و شکم جهنم و سولفات بلم دادند و بعضی  
 بیکرک شکم جهنم هشت یک کندم ۱- اولیات ذایه حل نموده و دیک روز یک  
 بطلن بوشانند و هم چنین یک کندم بیکرک و دیک روز بطلن بوشانند و یک  
 کندم شکم جهنم را هشت فست نموده هشت فقه طفل را حلقه نمایند و این را در  
 جوهر جهنم و دیک روز نیمه غلظت و دلفان مخلوط نایم نافع است و چون طفل را  
 شیر گرفته باشند و بدین مرض مبتلا شد با آب و شیر دهند و در غرض از  
 مرض مریض است و چون سوء الهضم نیز با معده است لهذا در این جای که نایم فصل  
 در و کراسی و هم نامند و کاسریک یعنی سوء الهضم و سوء الهضم عبارت است از شکم کشید  
 غلبه غذا و بیشتر سوء الهضم عرضت از این مرض چون مریض کد معده اما جهت این مرض  
 بیشتر بواسطه کم شدن حرکت معده است که بوشن غلظت شود و با لکنتها و قوه هضم  
 عمل شود زیرا که حرکت رودی معده یک رکن از قوه هضم است چون قضا رخم برود و شود  
 جای حرکت معده نیز نیک شود و نافع سوء الهضم گردد و هم چنین کم شدن صفرا با طوی  
 لوز المعده نیز جهنم سوء الهضم است اما علامت صاحب این مرض بعد از غذا حس نیکو  
 طفل و نفع در فم معده نماید و از حالت طو لکشید تا آنکه غذا کپور شکم و از معده خارج  
 شود و خروج کپور قاع ندارد که با نایم روز طو لکشید و بی توان اشتها بود  
 که در معده است و در این وقت جشاء زیاد شود که با بی اشتها و نایم حلقه چون نفس  
 مریض اشتها نام نمایند و بی رشی دهند و یکی از علامت مخصوص است که طعم غذا

سوء الهضم



ما که نماند و دیگر در دهن ایشان بماند و با طعام میل به فساد نماند و در وقت  
مضم میل به خوردن نماند و طبعی شوند و کاه به مضم میل با فضا اید اما علامت  
که در آلات غذا یافت شود و اگر از دماغات در وقت بی وضع اجابت خوردن که وقت  
اجابت معین نیست و در دفاعه بیست هم زاه است و کاه به بعکس تر در دفاعه شود  
کاه به یک دفعه نهان و چند روز دیگر بیست و فساد و از این بخلاف است که کاه  
خاکسری رنگ می باشد و این دلیلست که صفر با بلغم مخلوط است و کاه به طبع بلغم  
و کاه به با صفر و کاه به با زردی که بران رخسارست و زیاده فحاح شود که از نا اید و با نیز  
در خارج کند و زبان باز بندد و مزه دهان منقبض شود که با مزه و با طبع و با سرش شود  
کاه به ناراحت شود ولی گاهی شها خوبست و بعضی در وقت غذا می خورد شها از آنکه  
چون غذا در دهن وقت رسد خورد و چون رسد ضعف غایب گردد و چون وقت غذا  
خوردن نکند و دیگر نهانند و چون غذا خورد خوب نهانند و در وقت  
همه رسد و این شها اگر هم می باشد و در وقت منقبض شود و علامت نا اید و با فضا  
و اطراف سرد و در وقت پیشانی هم رسد اما در وقت کاه به جنس است با از یاد بی بلغم  
یا از یاد بی صفوات و یا از یاد شدن ترش معده است علامت نا اید که بلغم است  
با از یاد سفید و دهن بی مزه و در وقت غذا از عذبه میبل و سرخی لاله با از یاد کاه  
غذا با لاله مزه و دهن و دهن و دهن و کاه به عرض و کاه به طبعی از رخ  
نماند سفید و تخم مرغ و در اطراف نیز همین بلغم هم رسد و در وقت شها خاص سفید نماند  
بیشتر آنجا که صفر غایب باشد با از زبان زرد و طعم دهن تلخ سفید چشم مایل زرد  
کاه به بر زبان غایب شود و چون بی نماید صفری که سرخی است و نیز دهن مایل و خولیا نماند  
آنجا که ترش معده غالب باشد چون کرسنه شود و کاه به جنس و طبع و دهن و دهن  
همه رسد و بی نماید و طبعی از دهن خارج شود و جفا و طبعی از دهن و همه است

سین

سکین در معده و صداع و این جنس بسیار شناخت دارد و مرض کرم غذا شود که در وقت  
مقدنات مرض دیگر باشد که می تواند شها طول کشد بعد منقل مرض دیگر شود و خواجه  
برای نفوس بواسیر و ما الخ و اما مرض کید و طحال اما جنه از مرض غایب خود از یاد  
خوردن غذا و از بی فاعله غذا خوردن و از یاد چربی خوردن و از یاد عسل و از یاد  
غذا پختنات فقط یا به تخم نهان و جبهه دیگر این مرض عصبی است که در یا صلیان و مخاشا و  
مغزین را مضم کم شود و بی خوابی نیز باعث این مرض شود و تحصیل زیاد و علوم نیز  
باعث این مرض شود و وجه دیگر موضع حمل و اختناق رحم است و مضم در دهن و دهن  
نماند شود و زیاده خوردن و در وقت اجابت نیز باعث مضم و مضم کرد و اما بیکوم مرضی است  
مزم و مشکل و مضم و اما العلاج اول رفع سبب نماید شرط دوم است تعلیل و  
در غذا و غذای خوردن که قابل معده باشد و بهرست شها نه روزی یک دفعه غذا  
خوردن و از نیز باعث معین و بهرست و بهرست که شها از ظاهر قرار دهند  
و در وقت خواب بعد از مضم غذا خوردن که معده خالی نماید که باعث بی خوابی گردد  
و در وقتیکه غذا در معده است آب زیاد خوردن و عذبه تا فضا کاه به سرخ و سرخ  
او مضر است و تخم مرغ سخت مطبوخ شد نیز مضر است و بهرست نماید از مطلقان جو  
مذوق و لبسه و شیرینی و دهنیات نیز بهرست و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست  
جوانات و مشغولات و فضا خوردن کی شراب بعد از غذا و زیاده فضا و دهن  
بلخی و دهن مضر است و از دهنه جات بهرست و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست  
بجایند و آب و زعفران و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست  
بنا شتر و مشغال است و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست  
روزی دو فاسق جای خوری در صبح و شام خوردن و چون بزاق زیاد گردد و دهن  
مشغال به بیوت اضاف نماید و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست و بهرست



و استظنین و مراره کاذبه و هیزم کور و سبب و کلینا است و در مزاج صفراوی و شوری  
 معدنی دهند چون جوهر نیک و جوهر کور و فوسفور و از ادویه جات بسیار نافست  
 خوردن خوردل با غذا و نازانه دانه نازانه مثقال فلفل فرنگی بر پستان و از میوه جات و  
 سبب دار معدنیات آهن بدیمون و نافست اب معدن مدرم دار صفت نسخه بکیرند  
 هیزم کور و نیم مثقال در درج ساعت طبع نموده که بعد از طبع با فن یک سیرا عیالند  
 بعد دو مثقال عرق بهار نارنج اضاف نموده و در یک روز بنوشند بجای پوست نارنج  
 می توان شربت پوست نارنج دهند صفت نسخه دیگر بکیرند هیزم کور و سبب جواهر مثقال  
 شش سیراب هک در دو کوزه بچنه بعد از پخت و چهار ساعت برداشته یک خوشه  
 و صاف نمایند و دو سیر عرق نعناع اضاف نموده شربت پوست نارنج نیز نیم سیرا  
 نموده و در پی سه نخان و هوه در سه وقت خوردند صفت نسخه دیگر بکیرند عصا  
 حطنا نام مثقال نملک فلیاب نیم مثقال در چهار سیر جای نعناع حل نموده نیم سیر  
 عرق پوست نارنج و نیم سیر فندک اضاف نموده و در پی سه نخان و هوه در سه وقت خوردند  
 صفت نسخه دیگر بکیرند پوست نارنج دو مثقال و یونجه و یونجه صندل از هر یک  
 یک مثقال کونک می کنند که در دو کوزه کتان باشد و هک در دو مثقال از طرف  
 سربسته نهاده و در پی سه قاشق جای خوری بنوشند صفت نسخه دیگر بکیرند قطره  
 نارنج و قطره یونجه و قطره یونجه از هر یک یک سیر مزاج بهم نموده و روزی  
 سه قاشق بزرگ بنوشند ایضا صفت نسخه دیگر بکیرند کلینا چهار درهم است و در  
 روی و ریخته بعد از نیم ساعت بچشانند و در او اخر جوش و در دم پوست  
 اضاف نموده و صاف نمایند که آب جوش و هشت درم مانده باشد بعد یک درم قطره  
 نارنج و هشت درم شربت طبع نموده و روزی چهار قاشق بزرگ در چهار وقت  
 بنوشند و زیاده نافست کلینا را با روغن فلیاب می دهند خاصه برای اطفال صفت

لن

نسخه بکیرند کلینا دو مثقال در نیم ساعت طبع نمایند که شازده درم است و بعد  
 چهارم خورد فلیاب اضاف نموده و قطره یونجه شربتی و دو مثقال داخل نموده و در روز  
 بنوشند و بهر است که مریض هر روز ناشنا از زمانه تا اذانه فلفل ببلعد و می توان  
 بهین نیم خوردل چند دهند و بسیار نافست اب هک که از ایند ابیت و چهارم مثقال  
 و کم که نافست مثقال دهند و نافست چون با شیر دهند و خوب است حمام دریا و در  
 نافست کی حرکت نمودن و زیاده نافست که ظاهر معده را بکشند و بخیل خوب است که از  
 برین و فلیاب نفع شکم معده نالند و گاهی هیچ در واقع نشود مگر از پوشیدگی و شکی  
 پوشی بسیار نافست مثقال انداختن در روی معده که ناشاه و غرض این بجای شام  
 نالند و باید بنند داد که خواب بد و خواب نیز فاعل گذارند و شب را در خواب  
 صبح را در بخت و چون حس معده زیاده باشد و مریض عصبانی است خواب سخت زان  
 استعمال نمایند و این جاجیل نافست بدیمون افیان اگر چه حکا بدین نسخه عادی  
 لکن زیاده است که قطع مریض نموده صفت نسخه دیگر بکیرند عصا کوزله یک کدم با  
 شش شست نموده و در شش روز بنوشند و گاهی با دالم نفع منفعت نموده و چون مریض  
 از مریض معده باشد زیاده نافست فلیاب بسیار و کل سفید و عن الیطان و پوست  
 صدف و نیای و اب صابون و اینها که زیاده دارد و فلیاب زیاده باشد و شربتی  
 چون فغرو شوره و باقی اشخاص بسیار منفعت نماید که گاهی مفعی دهند و چون سبب  
 الهضم از افرط در عرف باشد ترک نمایند و برای ترک نمودن عرق خوب است که بجز تر  
 داخل عرق کرده بدهند تا می نموده از عرف شغری شود ترک نماید و از همین جمل است  
 میخ معده اگر چه هم داره با الهضم است و چون از سبب علالات شد بد زان است  
 منها از نفع مناد است علامت نفع اسهال و گاهی رفق و بغار و و داخل جان نفع  
 غالب شود که مانع از نفع منقش شکم مریض به هوش کمر و دو سبب نفع بیشتر و اسهال خود را

نفع معده



نفاخت و کاه کاه یعنی شود که باعث هلاک شود و کاه بواسطه اخشاف رحم  
 زیاد می گردد و هم چنین رفته رفته و بعد از آن که خولیا را بدو شود اما اگر  
 اول باید منع از ادویه نفاخ نمود و بسیار نفاخت جای نفاخ و بادبان و زاریانه  
 زرد و وصال کوبیده و بسیار میفند است تا لیدن روی شکم را با عرق و شراب کلاب  
 اشمالان و در کترین ریح بسیار خوب است که باب در وقت هوار از معده خارج نماید  
 فصل در آن تو کلک است که عبارت از دم امعاء باشد جمیعاً و در این فصل ذکر می  
 شود دم امعاء غلا که آن تریت نامند و دم امعاء غلا که کالین نامند و دم  
 اعوز که غلبه نامند و یک دم مخصوص است در روده اسفل بهم رسد که روشن  
 طاری نامند و دم مستقیم که برک نیست نامند و چون در امعاء هم در اطفا و هم در  
 مردان یافت شود بنابر این در بزرگان از تو کلک ادوک و در اطفا ان تو کلک است  
 فان نامند اما ان تو کلک ادوک خود را نشان دهند بنفشه شدن لالت غذا و آب و  
 میوه کی در امعاء خاصه در وقت هضم و بعد از هضم اجابت خود بی قاعده که کاه  
 و کاه ترزد و در و چون بنده نام باشد بنده نامی از ترزد و اشتها کم یا بالمره تمام شود  
 سفید عطش مضطرب و زیاد کم است که در ابتدا می شود بعد غرض شود و کاه هم بی  
 حی است در عشت مقصود اجزای و خوردن جلد و وجع در امعاء بی رزق باز  
 شده و وجع در ناف باشد از بعد متشنه در امعاء کرد و وجع زیاد کرد و چون  
 خوردن با بوشند و در قاعده نفهم راه نیست کاه بطن کشید و صلب شود و کاه  
 غرض کند و چون وجع غرض شود در بطن خود شد بعد از وجع دق و ناملفه دفع  
 شد و چند ماده منغن ترزد و یافت شود و کاه به این باد است و شکم مضطرب  
 و تر کرد و بعضی صغیر شود و از علامت لالت بر آنکه روده در سوراخ قطعی  
 و این مرض در قاعده زیاد سنگین است و کم دو است چون خوب معالجه نمایند که کاه

دم امعاء

نفاخت شد و

میل نکت و لمره و این مرض را در عموماً در بلاد خاور و در اشخاصیکه از بلاد سرد و بالا  
 خانه رفتند که این مرض را گرفته هلاک شوند و زیاد می است که این مرض منقل شود و در کم  
 که برفان غرض شد و آخر کبد ریش هلاک کرد و این مرض چون درشت معالجه شود  
 و یا تا بر می نماید غرض شد و درم مرض غرض شد بعد از آنکه از من نامند صفت  
 قریح این مرض غشای مخاطی صائم رخن و کلفت دلبین و در دین شود در غلظت دهای  
 مفصله و در غلظت دهای مجتمع که لالت نامند بسیار کم احسان شود اما ان تو کلک است  
 که نکت یعنی مرض مذکور و من علالت اشها خوب کاه زیاد شود و در بعضی چون  
 غذا غذا با ایشان رسد بخالت غش نمایند و لک بعد از دو ساعت که غذا خورد و غرض  
 شکم بهم رسد و قریح غرض شود و بنفشه است اشها که اجابت نمودن بی قاعده و منقل  
 شود که بکلی اجابت ننماید و در بزرگان شود بلغمهای شفاف اندیشه هضم نشد و یا  
 دین شود و زیاد هم رفتند از زردی که بلغم مخلوط از زردی یا دین من بی نیست  
 بر فشدن که چون شدت نداشته باشد کاه نادمال طول کشد و چون شدت داشته باشد  
 خواصه در اطفا هضم را خراب نموده هلاکت نماید صفت قریح این مرض ظاهر  
 دم و قریح در روده و لالت که نفاخت و در شکست اما حبه این مرض حاصل دارد  
 خوردن هموار و غیر هوا که از بلاد سرد ببلاد گرم رخن و بعد از آنکه خوردن در بلاد گرم  
 و مرطوب و خسته کی بزرگ در جلد بنفشه او دان از تریت نامند اما بنفشه و چون  
 نادر خوب نمایند و مرین طاعت طیب نماید خوب است اما العلاج انداختن ترانو  
 بشک خوردن و میسان و پرهیز از ملاخ و ترشی لالت انداختن شمع و خسته بنفشه  
 از مطبوخ فاشنه که در او چند قطره فطرانیا را عرق باشد و غذا مطبوخ  
 خطمی و ماء اللحم را بخورد و چون اشها را حبه نمود بناید فریب خورد که در این  
 نفاخت نماید و نیز از بلاد متوجه شوند که نتایج دمی حاصل شود و او را اگر کاه



دانه بدیه پوشیدن لباس صوفی و خاکی و خنک نمائید که در کمر و شانه  
 نیز ترا بخورند و در رخت خواب گرم مریض بخوابانند و غذا لطیفاتی چیزهای سبک  
 الهضم دهند و میوه جات بخورند خواصه خیار و خربزه طمانان بسیار مفید است  
 خوردن کی تراب کهنه و بسیار خوب است روزی یک ساعت تازه بوزن پخته شود  
 و دوام مضرات هند چون کات مندی کلینا و دانه ج و اجنار و مخصوص مفید  
 دریک شده از جام بن و منقعت نماید جام الهای معتد و در بعضی بهیچ طریق نشد  
 مگر از غیره کان و هوا و کاه از حقه با سنگ جستم رقیق تر شد که بقدر رقیق کند  
 سنگ جستم در مطبوخ صعلیا نشانه نموده خسته نماید و حکا افون در این  
 مریضند لکن کاه دانه بود و در عیب نماند که طبع غادی نشود و جو  
 طبع غادی نشود هیچ عمل نکند و کاه این نهال مزین را با بوی مسهل رقیق شود  
 اند که شب چنانکه دم کامل داده صبح زانیزده شغال روغن کجک دهند و جو  
 مریض را بزمین است کاه بکری دهند تا سدا نهال شود اما آن ترک نشود از نهال  
 یعنی ورم امعاء اطفال و این مریض در اطفال با تسلیس تر است تا در بزرگان و غرض  
 شود از ذایب غذا و از رسیدن به بدن با عضا و لیس و خفیه داده شود بهیچ شک و قلع که  
 در این خا اطفال بخورد و فیله دندان و دانه نهال غامض شود که بخورد و کاه  
 است و قدری مخلوط با بلغم است و بسیار که طفل در ابتدا نیز فی نماید کاه بود  
 اخرا تلوی در بدنه های سفیدی در دانه یافت شود اما العلاج ابتدا دانه را  
 عوض نماید و غذا های خفیه بخورد مگر شیر خا تا ماء اللحم نیا ذنا فست حمام  
 این و صفا و خسته از نشانه و کاه خای بیکاد دهند و مخصوص منقعت بلبل  
 مطبوخ نعلب که سیر الهضم نیز هست خاصه این مریض است و اطفال الیکه شیر که  
 باشند در این حال دانه شیر دهند و در اطفالی که زیاد شیر بخورند دانه

و معالجات مانند بزرگان است و این مریض در اطفال زیاد کند حرکت نماید بی باید  
 کاری نمود که بزودی رفع شود و کاه کی بسیار با کاه نریم کی با ملک دهند و حما  
 اب زن نافع تر است اما نعلب یعنی ورا عور و لیس خفیه داده شود از رقیق ذایبی  
 عمل عود نماید دانست که کاه این مریض مملکت اما حقه این مریض کاه با لیس و جوش  
 است که اطفال سخت فشان با عور نماید و چنین شود و فستیکه فون شک شود  
 هم چنین زفا اندن شی در او خنده عور نماید اما غیر خور و زفا نشان و فستیکه  
 بطن و وجع منقبض در موضع عور و وجع زیاد شود در فشان با لیس و فستیکه  
 چندی طول کشد جلد روی عور این با حقه شود و چون در عمل عور بر کون آید  
 صلا ای بسکورت و عضله فطری فستیکه کنند و در بعضی سست است نیز بالا کشد  
 شود و اجابت کم شد نماید کرد و چون در سست شد طول کشد بسیار که ایلار و غرض  
 شد اطفال فی شود و دانه خسته کرد و در دفاعه این مریض تحلیل شود و در این حال  
 وجع و کبد کی تمام شد و شفا بزودی بر کرد و چون تحلیل شود وجع کمتر باشد  
 اطفال دومی رفع شود و درم اظهار مریض نماید که جلد تپیکه مریض نرم شود  
 بنضن یا در ضعیف کرد و دندان نام دارد و در دانه غامض شد شک منفع شود  
 فی و فوان عامر شد هلاک کرد و صفت کبرج این مریض از مریض بعد از مرگ در  
 تشریح بواسطه هم رساند که یکی از نعلب است و دیگری زایری نعلب نامند یعنی و غرض  
 اعود که مانده است طبیب نمی تواند معلوم نماید زیرا که علامت ایشان یکی است اما  
 العلاج اول با بد اسفراغ خون نمود از موضع بواسطه زالو و عور اطفالی نمود باید  
 کلد و روغن کجک و صفا دانه تر جمله مریض است اطفال است نعلب یعنی و در مستقیم  
 این مریض داده منعطف است بجرع زیرا که در ظاهر است و این مریض با عور و این  
 ورم تکه های بوی است و این تکه ها در دفاعه بیرون هستند کاه هم در اندازان

و درم روده عور



که یک انگشت بالای مستقیم رود و بهمه دیگر از ضرب غصه است اما ظاهر است  
 حی و وجع که بعد از این مفقود می شود و در وقت و از شدت وجع اطالی را نماید  
 روز نگاه دارد و از خون و غصه و طالی را خون دفع شود و بهمه پدید آید  
 نکه چون با انگشت در معده و مستقیم دندان نکه را بیاورد و بهمه پدید آید و مستقیم دندان  
 و بعد از چند روز و با مرز شده و این لیست که در دانه دان ریم حاصل شد و  
 که شد بد بطور صریحی حاصل شود و درم از دانه خارج شود یکی از مستقیم دیگر  
 آنکه از بیرون سوراخ نماید و خارج شود و در این وقت نوازش نماید و نوازش نماید که  
 کامل شود و با شد بدین طور که چون میل بدان راه نماید و مستقیم رود و می تواند  
 نافض باشد که مستقیم راه ندارد و چون ریم اید علامت آنکه ضعیف باشد اما العلاج  
 استراحت دم نماید بواسطه الوان مفقود که چند روز و طایف مفقود انداخته و بعد  
 از او مرص را نوازش نماید و وصل نموده تا خون بایستد و بعد از آن نوازش نماید  
 هفت روز و مفید است بواسطه آنکه هم اطالی را نرم نموده که در دفع مود نباشد و هم نکه  
 این که در اند و بهمه دفع و وجع مرصی از آب که نشاند و در مرص و قاعه غیر مرص  
 و می شود که صفتی است مستقیم غرض شود و در این من جراخ نماید مستقیم را و بهمه  
 اما در وقت نوازش که درم مخصوص روده غلی است و این مرص را در وقت نوازش است  
 یعنی عام که این مرص را درم مخصوص نوازش خود را طاهر نماید و در وقت وجع در  
 بطن و زیاد بقضای حاجت فن و در وقت خون با بلغم و یکی از علامت مخصوص  
 حد صفراء در اجابت است و با زخا که نکه است صفت نکه ظاهر شود نکه که  
 بالای غشای کاذب است و در ابتدا بعد از مرز دیدن شد که غشای مخاطی اجابت  
 و این وقت دم است و در وقت غشای مخاطی در حالت غشای کاذب و در وقت غشای  
 مخاطی دیکر شود و در حالت نیم ظاهر شود که غشای مخاطی غشای کاذب منعج شده و

دو سوراخ

نادار است که قرح غشای عضله شد و در وقت نفحات بلغم زیاد باشد و چون مرص  
 در بقاء است نهد نهر حانات دفع شد و بجای آنها غشای مخاطی به بر آمد و دفع شود  
 از او نماید و هلاک نماید بواسطه متفرخ شدن جمیع روده هلاک چون معده و کرون  
 متفرخ شوند بعد از هلاک نماید و هلاک نماید و این که روده سوراخ شده و سفاف شود  
 شد هلاک کند و سوراخ نماید و هلاک نماید بعد از دفع مرص در حالت مخاطی که چون در  
 های سوراخ قرح خراب شد و روده های غلافی نماید و نوازش نماید و بعد از آن نوازش نماید  
 و از آن مرصی در غرض شد مرص هلاک شود و هم چنین کلوا عروق جاذبه بطن  
 بواسطه قرح امعاء به نموده موزم شوند و در این صورت بطن بزرگ شود اما در وقت  
 نادانی این سوراخ یک بعضی مخصوص یک شخص که عمویت نداشته باشد و این نوع چندان  
 صیغی نیست علامت آن مفقود و این مرص در وقت در وقت و بعد از دفع مرص عامر گشته  
 و حسن وجع و کشیدگی و سبکی در بطن پیدا شد و همیشه حس نماید که می خواهد اجابت  
 کند یعنی در وقت غرض است که در روزی روانه نماید اما ضلک نبه میل با اجابت نموده  
 بنا که یک روز در سرفه نماید و چیزی که در معده و بلغم نیست شفاف و محلول و چون در  
 صفراء در این مرص چند روز طول بکشد بلغم منغنی در این زمان شود با  
 از غشای مخاطی و کاه هم راه غشای مخاطی کاذب نیز هست و در این حال چون  
 خواهد اجابت نماید از حدت رود و بهمه نماید و در وقت اجابت چون رود به با نکه  
 باشد خروج مفقود شود و مفقود سرخ و در وقت اجابت با البول قطب  
 البول عامر شود و چون در زن باشد بلغم یا در مجمل و مجرا به بول خارج شود و بهمه  
 مکرر عامر شد و حسن نوازش نماید و نوازش نماید و در وقت بلغم یا در طاهر کرد  
 نیک شکل و هوئی و وجع در بطن سدی میل نماید اگر در وقت عطش مفقود شود اگر  
 چنین مرص موضع نیست لکن این علامت بهمه هم در وقت دفع فاعل نیست و خود





مرض خفیف باشد بعد از پنج شش روز علامات نماید که بدولی نکست این مرض زیاد است  
که باذنک ناپزیزی مرض عود نماید و این مرض مزمن فاعله ناهست و دود دایم دارد لکن  
اعراض ناهست و در دفع نکردند چون شدت داشته باشد دایم افتاد و دفعه است  
چون عادی هوای آن بلد نباشد دایم زیاد دارد و در عاقل مرض باید زیاده احتیاط  
نمود چون جمیع اعضاء منفرج شوند علامات زیاد نشد و در پنج نیز زیاد شد علامات  
عصبی پیدا شوند و در مرض هلاک شود و چون معالج نفع اعلی شود انهای این مرض مریک نادا  
دند با دایم نادر است که شخصی دومی را که فترت این مرض شود اما دوش ناریا و امیل  
بغی غام و این مرض غام شود از جمیع نیرا چون نزد غام زد و در غیر علامات صح  
بطن زیاد و در پنج نوزادند و دایم شود و در مرض بدت بدست و چهارم ناهست می شود  
که در دین مرتبه اجابت کند و مدفع که در دینا و بلعنی و در دین حال ترقی کرد و در  
دلیلست که طبیعت فرضت جمع نمودن مانیت دم ندارد و چند قطعه غشای بلعنی است  
این مویست دفع شود و مدفعه است که کشتا به منفعل است و علامات عمومی بدن را  
شود و حیث پیدا و عطش مفرط بلانها بان و بنض ضعیف صلب کرد و شکم منفرج کرد  
میگانی غیر نماید و بدن تنزل نموده و هلاک شود و بواسطه حوائج شدن اعضا با ناه  
شد زرق دم لکن چون بدن متفاوت با مرض نماید بیسوری زد و غلبه نماید و با  
دانت که این مرض ناهست و دنیا دانت و کاه این مرض منفعل شود با نامیل و دل  
عالم مرض خاصه در کما منفعد و کاه مرض منفعل شود بحالی فدل که دایم نوزد است مخصوص  
عالم مرض شود اما جز این مرض کاه مجنولست و کاه نمیدان است که از تغییر هویت  
که چون از کوهنا و هواهای سرد بحال آن گرم روند باعث این مرض شود و وجه دیگر  
لش هوای مجاور مرطوب است و وجه دیگر که جمیع اندام است و وجه دیگر که حیوان  
نماندن در مکان بی منفعد و کاه هم مری کرد و اما تشخیص فیض بسیار الزامات

## دوسن نارای غام

44

بلاطه در پیچ و عدم صفرا و اطافی اما بلیک چون مخصوص باشد خوب است  
 چون غام باشد و طبیب بخنداند بوالد عمل نماید خوب است اما العلاج بهتر  
 دواها کفایت و دوزن کز حاک است که در وقت شب چهار انگشت کفایت داده و صبح چهار  
 مثقال و دوزن دهند و چون مرغی نرسد و در دوزن آن نیز طریقی و در وسط این دوا  
 جای آبیکاد دهند و بیک روزده کفایت کند و چون در پیچ و وجع شکم از آب کفایت  
 با افزودن دهند صفت آنجی که بیک کفایت کند با افزودن یک کفایت و نیم فصدیتش  
 شش مثقال بود و در دو ساعت یک فصدیت دهند و بجهت رفع در پیچ نشستن در  
 کمر یا ضا و ترک بشکم اندازند و در دوزن کز نشستن نیز یک کفایت و چون مرغی  
 مرغی باشد خواصه در اطاف و طبخ کلبا نافست و از غده به مطلقا میوتم است  
 چه که بخورد بهر شکم غذا آنها کج حیره با آب کفایت که هر چه دهند و جامه منزل و از آب ک  
 نگاه دارند و مرغی بخورد و اندک نا طاع نیست و چون خواهد بپزد و در دوزن کز  
 بوشا و بولبا سر کرم پوشد و در دوزن کز و در دوزن کز و در دوزن کز و در دوزن کز  
 باشد باید از یک و دیگر در نمایند و گاه در پیچ نامدن شرا و نامدن و این ک  
 قدری نمج در امعاء نیست و در این جا خوب است روز یک ساعت بپزد و سوزان  
 حرکت نمایند و شراب بر دوزنند فصل در مرغی که بجا نشانی کردین باشد  
 در مرغی کاه خاد و گاه مرغی کز که هفت دوزن و در دوزن هضم فی نماید اما  
 این مرغی کاه از غده و در دوزن و مرغی کز که بپزد و در دوزن کز که در دوزن کز که  
 و مرغی کز که در دوزن کز که در دوزن کز که در دوزن کز که در دوزن کز که در دوزن کز که  
 از پیدایش دوزن و در دوزن کز که باقی نیز دوزن را است غذا خوردن در دوزن کز که  
 ناپاک و در دوزن کز که در دوزن کز که در دوزن کز که در دوزن کز که در دوزن کز که  
 مرغی کز که در دوزن کز که در دوزن کز که در دوزن کز که در دوزن کز که در دوزن کز که

مراق



مندی نیز غایب شود اگر چه معده خالی باشد و در بعضی حرکات از قبیل گذشت  
و تاب خوردن فی غایب شدن مانند اطفال که چون کواکرا ایشان را زانیا حرکت  
فی نمایان و هم چنین مبتلین و از آن سفینه زانی غایب شود و کسانی که در غایت  
بغداد باعث فی کثرت و نیز یکی لحاظ شخص را مستعد فی دارد اما فی چند قسم است  
اول فی اطفال شیرخوار دوم فی زنان صاحب جمل سیم فی سالیان چهارم فی صغار  
نفرس پنجم فی و از آن سفینه ششم فی صاحبان اخلاق و رحم اما فی اطفال شیرخوار و  
اطفال بسیار سهل الفی هستند زیرا که معده ایشان چندان تقیر نمی کند لهذا برای  
فی نمایند و این فی غایب شود و خاصه بعد از شیر خوردن که آن شیر مخفی شده و برگردد  
و بعضی اطفال بعد از فی نمایند که اگر الاثر از هزال هلاک شوند اما فی زنان  
و اکثر در ابتدای حمل که هنوز در ایشان نفیسه اند فی نمایند که این لیلیت بر حمل  
ایشان و گاهی فی آنها ناهماهنگی است که بهر دو است که ندانند که ناهماهنگی  
و گاهی چون چنین ذکر است این فی شود و در زانی چندان فی شود و گاهی اندک فی  
چنین هلاک کرد و خاصه در خالای معده فی غایب شود و بسا که از زانی ضعیفی  
نیز هلاک شود و این فی دوماه اول تا سیم سبب مجبولست و چون در مضمون  
هشتم ماه باشد سبب بروز چنین است که بدان واسطه از رحم فشا و بعد از سپید فی  
غایب شود اما فی سالیان چهارم و پنجم است با صلاخ و دودان و سوزش  
تج و فالت و معده و این اشخاص چون فی نمایند علامات رفسه و حالت نشه  
خوب شود و چون دایم باشد از آن ضعف هلاک کند و اما فی صاحبان نفرس این فی  
مقدمان نفرس است که چون نفرس بروز کرد فی تمام شود چنانچه بی اشخاص که در  
مشتان اکثر فی بوده و در بهمان نفرس علی رضایشان از این جا فهمیده که این  
فی مقدمان نفرس بود اما فی و از آن سفینه اکثر اشخاص مبتدی زانی غایب شود

و بسیار نادر است که کسی در سفینه نشیند و فی نکند و در فی ابتدا غذای او که فی شود  
بعد بلغم و صفرا و بعضی اوقات خاصه در خالای معده خون فی شود و بسیار است  
معده را خالی نکند و از آن کپی و الهضم دارد و بدینا نشیند و ثابت عرض فی  
مرغ مرصند کوزه شود و بعضی کوبند سبب این فی از دیدن بمریست و بعضی از خواص  
بهره اند اما فی زنان صاحب اخلاق و این همه روزه بالشع و سبب بول اما العلا  
عربی ابتدا از رفع جبهه نمایند و بجهت سدی بلعند و از جبهه های کوچک خود را چون  
نافست و این نشه نیز مجرب است بکبر و لطایف ملک مثقال و در زکاو نیز یک مثقال  
البیور و بجهت دسر و از خوب بسته که هوای و طایح شود بعد از چند ساعت بر دانه  
مشت نموده و در مزینه بنشیند و چون مزین باشد آب ترش معده و خوردن شام  
منفعت کند و در بیکر بجهت سدی و از لای اخن در دم معده و با ابر که در دم معده  
ریزد عده که در مزین شود و غذا در خول و مشع صراخ و مرهم طربان فی در دم معده  
چنانکه نیر نافست و در زنان است بهر است محال است اما فی این  
جوه مزین و اما فی دم هم معده را بر داشته و بعد از ربع کدتم مرغان با فند خن  
کرده و زان وضع پاشند که زیاد مفید است و در صاحبان اخلاق با دام بلع و  
شیره گاهوی جلی نافست و در بعضی کوله مفید افتاده و در بعضی بسیار است  
و مشک و سنبال لطیف منفعت کرده طایفه لیز و در قلب نیز مفید است و در  
که معده ایشان چیزی را قبول نمی کند بیکر کافور شیر تازه دهند تا این وقت نماید  
گاه بیکر امبدار منفسه هند صفت نشه بکیر یا بیکاش کدتم با فند تا کیر است  
در صوفیه بقاصله و فاسا عی یکی از آن قرص کوچک را خوردند و بجهت زان صاحب  
چنین هند بکیرند بلیمون و کدتم عصا بلا زانه بیکدتم یا شیر و کدتم در  
هم مخلوط نموده باین دفعه بنوشند و در زکاو بکیر نیز بهین طریقی که در روز مفید است



و شد و کاه خوردن ذغال و کاه خوردن بپزیده و منفعت بپزیده و از طفلانی  
 نیز منفعت دیدند و اگر بواسطه ضعف معده است ماله حله و کور و اسهال  
 و یونان دهند اما العلاج فی طفل اول دفع سببها باشد که اگر بچه دوزخ باشد دانه را  
 عوض نمایند و اگر بچه در برفک که دو کام دندان بهم رسد دفع او نماید و اگر دوزخ  
 هیچ کدام نمی نماند و اگر بچه از دم بپزیده شدن طفل باشد یا از دانه خوردن  
 او لطافت نماند و اگر بپزیده شدن بپزیده شدن و کجی باز دانه دهند اما  
 علاج فی زنان صاحب جمل اگر شدید نیست و لازم نماند و همین قدر کاه روی  
 جوشانیم میسر دهند و اگر بپزیده در مراح باشد کاه نمک فربگی دهند و کاه  
 باقیان و مرقیان نیز مفید است و بسیار دانه فستق را با دانه تخم و مرقیان و در معده  
 چسباندن نیز مفید است و کاه و دوزخ چنان شد که که موجب هلاکت کرد  
 دوزخ حال او به جان سقط چنین باید استعمال شود اما علاج فی زنان سفید علاج  
 بهر آنست که در کشتی خوابیده و چشم را بهم گذارد و این خاص خود را دوزخای معده  
 نگاه دارند زیرا که چون معده مملی باشد همان غذا فی خود و چون دوزخا باشد بکله  
 خون فی کبد و دوزخ روان نیز چنین است علاج فی مسلمان کی نرم دهند و دوزخا  
 صاحب خنای رحم با به دفع احتیاق بود که آن وقت فی سدد و در نفوس نیز باید  
 نفوس کرد و فصل سیم از ماسیم در اول غشای حاجی غشای حاجی  
 که سرشته اند و جگر است یکی که محیط است جمیع احشاء و هم چنین دماغ و نخاع  
 و بیضه و دیگر است که در سر مصلهاست و بعضی اوطار نیز هستند که محیط  
 انسان را غشای مذکور و اطوار رح دست زیرا که اینها زیاد متحرکند و در بعضی  
 مواضع نیز که اوطار و دوزخ نماند حرکت نماید طبیعتی باشد از غشای  
 مذکور دست نموده که و در دوزخ و حرکت نموده تا انخوان را شاید بمثل اوطار

اولام غشای حاجی

تفاوت میان دوزخ غشای مذکور نیست مگر در طوبی انسان که انانی که در  
 مفاصلند و طوبی دارند از مفاصلند تخم سفید رنگ که بواسطه حرکت مفاصل  
 سرهای مفاصل شاید و انانی که دوزخا است و طوبی انسان رقیق و در دوزخ  
 صفت غشای مذکور غشای روز غشای است که دوزخا است و طوبی انسان رقیق و در دوزخ  
 و چون تورم شود ذی الحرح و جع او جع نریست و غشای او نیز کم شد که در دوزخ  
 او چیزی از خون نرسد که با مالیت خون است و خواصه با مالیت متحد شد است و چون  
 و چون غرض کرد و خود خون نرسد و نادر را در اویم یافت شود و این بیم نیز بد و  
 است اما آنکه این بیم در کبینه مریخه یا آنکه طبعیت کبینه جل کانه بد و بیم دوزخ  
 نموده و از حال دوزخ اغلب نرسد که بیم رسد تا آنکه بیم لغت نرسد که باعث دوزخ  
 کرد و کاه ان رطوبت منشره علی ط کشته و طوبی کبینه را بهر مصل نماید چنانچه  
 اغلب در دوزخ و دوزخا است که اوزام سرخا د باشد و کاه نیز مریخ شود و چون  
 دوزم مفاصل مال این فصل است اول و دوم ناع که عبارت از سر نام باشد که بفر  
 لا شربت کوبند و دوم است پاری که دوزم سر و محیط ریه است که عبارت از دوزخ  
 باشد بیم است لاری مالیت که دوزم غشای باشد چهارم پری کریت که دوز غشای پری  
 قلب باشد پنجم اند کریت که دوزم غشای اندران قلب باشد ششم فله بیت که دوزم  
 اندران و دوز باشد هفتم ریه است که دوزم غشای اندران سران باشد که این دوزخا  
 بجراحی که و دوزه بکشد که خواستد انشاء الله و دوزخا که می شود هشتم دوزیم  
 که دوزم غشای مفاصل باشد و فصل دوزخا است که هم نامند و سر و دوز که  
 عبارت از سر نام باشد و این فصل مشتمل بر دوزخا است که یکی دوزخا دماغ باشد و یکی  
 سر نام و دیگری ریشی بن که دوزم سر و نخاع باشد اما مین بن سر و دوزخا  
 و دیگر این دوزخا است که دوزخا و کاه با مفاصل مان که چند دوزخا و

سر نام







در این جایز نیست که در این مرض کثیر بواسطه وارد آمدن صدمه بخارج است  
و هم چنین بواسطه خنایه فقرات ظهیر این مرض عامه ضایع گردد و در آن بعد از عمل  
استعمال در زیاده بدین مرض دانند اما العلاج ابتدا اجماع کنند در تخفیف و بجهت  
دانستن آنکه در وجه موضع اجماع نمایند فقرات بیک بشمارند در هر جای که  
مریض یابد را خلاصه شمع نماید موضع را اجماع کنند و اگر از این نیز در دست معیوب  
نگردد باز چوبه را در آب جوش برده و بیک مرتبه در فقرات کشند تا کلا بیان  
هر موضع که حرکت بهم رساند آن موضع متورم است و بعد از اجماع موضع جوش خالی  
مانند بطریقی که در کوفت می نالند و از او تیه جان کامل استعمال نمایند فصل  
در بلغمی یعنی درم غشائی جامه محبوسه که عوارض از آن الحاح است باشد و  
مرض با احاد است یا مریض و با اشکال مختلف عامه می شود بدین قسم که ناظرین غشائی  
ند که در تورم شود که بفراشه و بل کوبند و تا آنکه بیک طرفه متورم گردد و با  
بیک موضع کوچک دم نمایند و می تواند همراه باشد با درم خود ریه و او را با چوبه  
کوبند و در قاعه خنایه ذکر یافت از هر دم رطوبتی باین نشانه بید و رطوبت  
که در این جانش می شود و هم با مناسبت مختلف است بدین نوع که یا مالیت خالص است  
که او را بلغمی می گویند و تا آنکه غلظت و لزاجت دارد و او را بلاستیک نامند  
و یا آنکه آن رطوبت برودنی نیم شود و او را بودولانت و اگر خون نشود بلغمی  
امرا از بیک کوبند و چون خون دان دان شود بلغمی نو بر کاس نامند و تا در آن  
شود که آن رطوبت صورتی بر سر طانی بهم رساند و او را کوبند صفت تسبیح  
مرض جمع علامات که در او را منشأ بهم می رسد در این جامه دید شود و با آنها  
الحی که با منشأ منصلست حرکت پیدا کرده و موافق جنب مرض چیزی که کینه شود  
بافت شود مثلا چون مالیت خالص باشد تا در من نهان شد و در این جامه بسیار

دان الحاح

کوچک شود زیرا که فشار رطوبت و از بهم جمع نموده و چون رطوبت غلیظ بود بطریق  
کینه بهم متصل شد و لیکن حسیند و صورتی پیدا کند و چون دم باشد در جوش  
غشائی خونی است برنگ زرد و سیاه و قی لکن کی الباقی در او یافت شود و چون  
باشد چسبند بد و از نیم کینه رست نموده و از آنگاه دار و چون مالیت با در  
طرف چسبند باشد قلب در دم معده زند زیرا که فشار رطوبت قلب را تحریک  
نماید باید دانست که چون کینه برضی ان الحاح کینه باشد اگر چه در طیفیست  
باشد و در پیری بمرحله چو زوال تسبیح کشد معلوم شود که مرض در کوفت زنی که  
غشائی مذکور گذشت و اغلب بواسطه آن رطوبت ازج لیکن چسبند اما علامت  
مرض معده مان این مرض علامتی است که در هر دو قاعه یاد کرد و در قاعه اندک  
بقیسا بدین قسم که مریض خستاس جمع نیز نمایند و در ریه کینه خسته در حال نفس کشیدن  
وی شود این جمع در هر ریه احسا شود و در قاعه نزدیک است از آنست که در هر طرف  
که متورم است احسا و جمع در نظر شود خواه باین و خواه بیا و بیا که درم در نظر  
بهر است و حسی جمع در طرفین است و هم چنین بر عکس که در این جامه حسی نشود  
و نفس کشیدن نامرحت شد و نفس مفصل کشد و ناقص بیا که چون نفس کشد  
احسا و جمع نیز نموده نفس نگاه دارد که نفس تمام کشد و بیا که در این  
النفس حاصل شود بطوریکه هم خفه شدن باشد و این در حال است که طرفین متور  
کشته و سرفه کوچک خشک نماید و گاهی از اوقات چون سرفه نموده و جمع شد  
شود سرفه از آنگاه داشته و کم سرفه نماید و باغی که بواسطه سرفه خارج کرد و بلغمی  
سپرد و جابه های هوا را در او نشو چون داشته باشد لیکن ریه نیز متورم  
و از اشخاصی که در این متورم و از آنند خنایه صفا ایشان هم نازک  
منفصلست و در کف نکو میزدن و حرکاتی که قوت لازم دارد بسیار مناسبند







معین خواسته دو عصر مقدم اوشت لشر شد بدلیلست بر آنکه رطوبت منتهی  
 بریم خواهند شد لخصی ان الحجب با بدینند لخصی نزد در مفر و مرکب بود  
 او و ان الحجب مرکب می شود با ذات البریه و ذی الجاذات الویه مرض اصل است و باید  
 لخصی را از ریح در عضلات صدد و چون با ذات البریه مرکب باشد علامت آن از  
 پیدا شود و ناریح از انجا لخصی دهند که ان ریح متحرک است و مناعه بیک عضو  
 صدد بقدر که در این وجع عصبیست در عضله ناجیه این ریح مناعه و ضربه نقطه  
 می توان گفت بواسطه بودن زیادت است فضا و بدین جهت ناخوشی صوم است که  
 که صنعت ایشان در منازل عامه چون سلمانی و پیشه که فضا فضاها که چون از  
 این منازل از راه خاصه چون لباس کم باشد بقضا منرا خورده موجب این مرض شود پس  
 که چون این مرض جاد باشد مرض بد است خواصه چون تمام غشاء منور باشد و  
 است چون رطوبت منتهی زیاد باشد و استخراجه که ذایت بلیه و استغداد بدین ریح  
 ذایت باشد که این مرض منقلع من شل شد هلاک نماید و چون رطوبت منتهی بانی  
 تحلیل در بد است و چون علامت صوری حیوانی بظهور رسد مملکت و چون  
 که چنان غشای مذکور متورم شد باشد رقد و غشور و چون تیره سواد شود و  
 هواله تیره و داخل سرفه کرد و علامت بر آمدن کی موضع مملکت و منتهی می شود مملکت  
 که ببرد با هو اما العلاج چون این مرض جاد و منجر باشد ابتداء بد و نیم محوم بر من  
 موده بقصد کردن و چون رقی النفس باشد و قضا را می توان مکرر نمود و قضا را  
 موافق بلیه و موافق شدت و ضعف مرض و بهر است که قضا نماید ذائق و در نیم  
 سیم و در و بسا که بهر جهت دفع مرض شد و بعد از قضا شمع بزرگ که هر دو بلیه  
 اندازند و زالونیزافست و قضا از خانه نیز میداشت و در غذا استاماناید و  
 بهر است که بک مملکت دهند و از ادویه جان خورده و تر و است و در شش تر و

موضع

دهند صفت لخصی بکیر نایم تون بکیر نایم تون بکیر نایم تون بکیر نایم تون  
 فحان فهو بدیند و باید دانست در ابتدای و در بعدی لخصی و بعضی حکا  
 ذی یک روز و دو روز نیز داده اند و می توان چهار روز و شش روز هم این دوا را نوشتند  
 چون حی تمام شود و رطوبت منتهی متحرک نشد و تحلیل شود باید معنی دارا لخصی  
 و در کفره و ان رطوبت را جذب نماید بدین جهت است که بعضی از حکا در دم بینه  
 نیز می دهند و شمع را نیز بکیر نایم تون و چون حی تمام شود غذای منقوی دهند و  
 که می شود بواسطه دفع حونی که از قضا شد و فون کم شود و رطوبت تحلیل شود و چون  
 فون زیاد کم شد باشد که شرب می توان داد و چون این نوع نیز مرض جاد باشد و  
 دهند صفت مکرر بکیر نایم تون در میان دوازده کدم در جمل و هشت در دم  
 دم موده و سه درم است در پناش شش درم رتبه عرضا موده و در یک درم در یک  
 بنوشد و چون بدین نوع رطوبت هم تحلیل شود و نیم هفته شدن باشد باید رطوبت خارج  
 نمایند بدین قسم که روقا در در میان رده و آب خارج نمایند و همین قدر که انقباض  
 میان آمدن رطوبت هم رسیده باشد روقا در در میان رده و آب خارج نمایند و همین قدر که انقباض  
 هر چند خود این عمل را اکثرین ملک اتفاق افتاده و بسیار با بیم علمیت کاه این  
 رطوبت بدل بریم کرد و این بریم هم با با کینه است و یا بی کینه چون با کینه است کاهی  
 طبعش اول تحلیل برده و آخر لا مریلی از او میخورد مانند کسک بماند که در لشر جاد  
 شود چون بی کینه باشد در قاعه طبعش بعد از شش ماه و یکسال قبل بد فکدر دان  
 این بیرون نمایند بدین طوری که میان دند فدی فدی و بر آمدن و چون بحالت خود  
 گذارد بعد از چندی از بیرون بخیر شد و دریم دفع شود و چون واضح کرد در از  
 معالج که این نیست تا در کاند و دریم از خارج نمایند که در این حال لشر نیست بلکه  
 حی و بی غرض لشر و اگر هم حی نباشد دفعه دوم حکا بکیر نایم تون و در این ریح



دهند خاصه کمال و در پیر و شمع استعمال کنند و اطراف طاولی که بجهت شمع طاهر شده  
 در وضع جبهه خاکسری دهند تا لند و چون معالجات آنان ناکرده است مانند دفع نحو  
 و غیره و در بدن علایجات شدید نیست و در اکثری بعد از دفع مرض مذکور کجی و  
 النفس ناز و علایجی نداد و در آنکه طویض غشای مذکور هم متصل است فصل  
 در پیری کفایت که عبارت از دور غشای حاجی و مفصلها چنانچه در مفصل عام ایستاده  
 متورم گردد و این نیز به عنوان صفت کثیر از این مرض آنچه در سایر اقسام غشای مذکور  
 ذکر شد در این جایز نیست و خواصه شهادت زیاد دارد و از آن جهت بدن چنانچه  
 در تمام مرض و علایم نیز شهادت بدان الحاح دارند و هم چنین باید که موضع غشای  
 متورم شود و یا همه غشاء و قد این قسم و دریم مملکت و در قاعه چون این مرض شد  
 نماید غشای بالاطع قلب نیز مجاورت او متورم شود بنا بر این ترشهای قلب ترخا  
 شده و اکثری من قلب بواسطه خرابی ترشهاست و مگر باینکه عروضا بر این مختلف  
 است موافق مغز بودن و بلیج بودن و که می تواند بلجه ذات الحجب نفس مفصل باشد  
 و چون بلجه باشد ابتدا بروز و مخفیست لکن اگر اوقات نفسا عام ترشد و خود را با  
 کند برین النفس شد بد و گاهی هم طاهر شود بطش قلب شدید و غش کردن و در بعضی  
 اشخاص مفاصل و مثل امراض خاد و دیگر است از قبیل خجی حرقه که ابتدا از رز شد و بدو  
 و بعد از آن طاهر شد و در بعضی تیری شد و در بعضی جفا شود و این وجه مرضی شود  
 ناشانه چ و در بعضی این وجه معروض کرد و تا بهنگام غذا اکثری و جمع چندان شد  
 نداد بلکه جمع ضعیف احسا کنند و چون رطوبت ترشد و در فضای غشاء رز  
 طش قلب کم شد لکن خجی همیشه شد و با است و بعضی صغیر و بر بعضی نظام است و در  
 سیکنه در صند را خسان شود و در عمل هر کس نیای توان معلوم نمود که چه وقت طوی  
 تر میکند بدین نوع که از ابتدا از هر روز و بکوبن اما ابتدا تا منتهی کرد و در حوض طوی

دور غشای ظاهر

منتشره زیاد باشد نوعی که فضای غشای از رطوبت مبتل گردد و در شکل مخرومی  
 صغیری غشاء مذکور قلب در نقطه و هر دو صدای کوبان و جمیع احشاء هم از  
 محل خروخا و نمایند و چون کوشد و قلب کداز و صدای فلان مسجع شود و در  
 جهه تشخیص این مرض سال است و چون ترشد و در فضای غشاء جمع شدن صفا فلان  
 کم شده و صدای مری و مری مسجع گردد و چون رطوبت زیاد باشد و طول کشد و صدای  
 بدین ایچنا چنانچه از آمدن ایشان دین شود و این دلیلست که قلب پیش از این علامت  
 مذکور و علامت موضعیت اما علامت عمومی تغییر حوال طاهر شود از رز و درین  
 النفس روز بروز ترشاید کند و سرفه خشکی عارض شود و گاهی با این سرفه کندی و  
 بی نهایت و تهج و بی رکی رخسار و نفس کشیدن و اوقات کند با فراق و کم بی نظا  
 در حرکت قلب و میل شود و سیما تغییر کند و شمع در اطراف خبر ملامت می دهد و این  
 علایم دوی بطور رسد چون ذات الحجب ترشها باشد و در بعضی بدو این  
 علایم ملاک شوند و از اصناف و در اکثری علایم بدن شدت نشود لکن علایم  
 موضعیت هست و در بعضی زنی النفس هم رساند و تهج ندیاهم رسد و مرض مزمن گردد  
 بناید چنان پنداشت که مرض مذکور حکما یا مملکت یا مزمن کرد و بلکه چون معالجه و  
 حکمت شود شفا یابد و چون پیوسته حاصل کند علایم است که زیاد بدین نحو که درین  
 النفس تمام شد و رطوبت منتشره جلیل شود و برآمدن ضلای و صدای کوفانی کرد  
 و بعضی فاند مکهر صدای فلان که تا چند وقت دوام دارد و یکی انقلابات درین  
 چون غشای مذکور هم چسبد اما جهه این مرض ابتدا از سر خوردن زیاد می در  
 عام و باید این مرض را تشخیص داد از ذات الحجب تشخیص داده می شود از صدای فلان  
 که ماحرک مغبض منبسط قلب است بلیکو مملکت نیست و خاصه چون این موضعیت  
 بولینا گرفته باشد که در شمع بعضی اشخاص بعد از یک بولینا لکه نه یکدیگر دیده



و این دلیلست بر آنکه این شخص صاحب غرضند که بگوید و حال آنکه خود بخیر بود اما  
 العلاج در این مرض علاج اتعق قوی استعمال نمودن دویه جات ضد ورم است و در  
 نوع که ابتداء فصد نماید و در موضع نال و اندازند و مشع صراخ بریزند استعمال  
 کنند بپایه های بزرگ و در این ایام هم مقدار دام ها خورند و در ذات الحجب و کمرش و  
 حکای مکیس نیز در این جا کمال و در هنیان حیوة استعمال کنند و در ابتدای مرض خود  
 طبع قلب زیاد است بهر جهت و در نبال باخورد و هندی صفت کفحه بکشد و در نبال و کف  
 در صفت و چهار ددم آب دم نموده شوره یک مثقال صاف نموده و در یک روز یک  
 بنوشند و چون رطوبت نشکند و در نبال دادن لازم نیست و هر چند خود قلب  
 در احوال چندان طبع نلارد و چون رطوبت زیاد و فضای غشای مذکور نماید  
 بهم خفه شدن باشد باید با نر و کارد رطوبت را خارج نمود و این عمل مملکت و  
 امر ابتداء بهما لجات مذکورند و از نبال و نادر است که هلاک کند فصد  
 در اید که در یک عبارت از ددم غشای جابج باطن قلب باشد صفت تشریح این مرض  
 آنچه در سایر و دام غشاء مذکور دید می شد و در این جا نیز همین دیک شود و رطوبت  
 که از این ورم نشکند و چند نیز پشه های طرف چپ قلب و سر پشه های هم  
 اطراف و در طرف راست که چسبند و سر پشه های وسط خشک کرد و بعد از آن که  
 و شکند و پیدا کند و بدین جهت مانع از حرکت سر پشه ها شود و اگر مرض قلب اطمینان  
 کردیت بی باشد که ناخوشی مذکور باشد و کمر پشایا از مرض با وجود آنکه نادر است  
 بلکه عموماً است لکن همیشه بجز مرض یکمرت مثل مفاصل عام و بجز پری کار دیت  
 نادر است که نادره و مفرق باشد علائق سیکو فصد رطوبت قلب با نبال  
 صدای قلب صدای دیدن مبر است که صدای قلب صاف نیست و کاه با صدای  
 قلب صاف و دیگر می هم است با دیدن و کاه این میندن نادر و صفا قلب است

دوم غشای باطن  
قلب

و کاه به علاوه صدای خشن همراه دیدن است و نبض سریع و بسیار بی نظام و  
 جو مرض شدت داشته باشد نبض بسیار صغیر و جمع شود و حال آنکه طبع قلب یاد  
 و این دلیلست که آنچه از خون نشکند و مخرج شده است و بسا که غشای کاذب در وقت  
 یافت شود علائق دیگر بزرگ باخته و در بعضی مژم شود و ضعف کند و این علائق  
 اندک از این مرض و چون موافق حکمت معالج شود شفا یابد و مرض تحلیل رود و علائق  
 مذکور فانی شوند و چون معالج نکند و تحلیل نرود آنچه از ورم نشکند مخرج شده و  
 محسوس و کم خود قلب فانی شد و سر پشه ها خراب کرد و در این صورت علاج بک  
 نیست و کاه فی ملامت عام ض شود و این در صورتی است که خون در قلب مخرج کرد و  
 این بند رت است و بسیار می شود که مریض با ورم غشای قلب و نادر نیست که  
 همراه ذات الحجب و ذات الریه باشد و در مفاصل عام بندد و اگر همراه باشد بنا بر این در  
 مفاصل عام همیشه باید ملاحظه قلب نمود اما جمیع این مرض بیشتر بجز مرض یکمرت  
 چنانچه ذکر یافت اما تشخیص این مرض از تشخیص داده شود از صدای دیدن که همراه صدای  
 خود قلب است و چون همیشه باشد در غشای باطن و ظاهر چندان عیب ندارد و زیرا  
 که علاج بکلیست و تفاوتی ندارد اما العلاج در این جا بهم علاج نوزاد و مکرر  
 علاج ورم غشای ظاهر قلب را که باید چون و معالجات ضد ورم نمود و چون نبض صغیر  
 باشد هم بدون باید فصد نمود که بعد از فصد نبض سریع خواهد شد و هم چنین  
 مشع و نال و در این ایام هم مقدار دام ها خورند و در ذات الحجب و کمرش و  
 که ورم نماند باشد و نماند عبارت از غشای است از جنس سر که محسوس است و چون  
 بطرا و بیدار است معالجات و این ورم صفای است و هم است و نال آنکه خاد باشد  
 و یک موضع انصاف نمودم کرد و و این را می نالند و سبیل او مانند و در این جا هم  
 ذکر و در جهه مشقوب شدن و معالض شدن و در ورم آنکه مزین باشد و اغلب

ناخوشی

دوم صفات



مزمونی بواسطه خنایا است و این امری نادرست است که با این توجیه می نمایند و می گویند که بعد  
 از تولد عرض کند و بعد از این قسم از آن فساد جدا شده زیرا که رفتار و سبب تفاوت  
 دارد و از این برای ثابت بودن آن گویند صفت تیرج این مرض مشاهده می شود و فطرها  
 خون می طردد و در طحال سخت است و جلال است و غشای نازک و کدر است و این ممکن  
 است تا زمان سلامت زیرا که در حال سخت شفاف است و این در چون چند سال طول بکشد  
 باشد مثل سایر غشاهای بدن و این طبعی منقسم شود و این منقسم می تواند که ثابت باشد  
 باشد لکن در فاعله و در دم صفای و طوبیت منقسم شود و در صورتی پیدا کند و در  
 این منقسم حرکت کند و کم خطوطی لایقین در پیدا شود و از حرکت بیفتد و بیک جا  
 قرار گیرد و چون قرار گرفت از اجتناب پیدا نموده و در طرفی هم منقسم شود و چون از خط  
 لایقین بوده و در پیدا و بواسطه این چندان صورت دارد که چون صورت می پیدا  
 کند روده داخله کند و بعد از این به واسطه حاصل شود زیرا که باز حرکت فاعله تواند  
 حرکت کند و لابد به حرکت کند و از این در و در غشاهای خارجی پیدا و از این در  
 درم شود و لکن در صفای که در طوبیت منقسم می شود و در چنانچه بعد از تیرج ضا  
 این مرض بیک کیسه می یافت شود که این کیسه حرکت نکند و این هم جفت شود و در موضعیکه  
 عیق است و بعد از این معلوم است که این هم می افتد و باقی می ماند و در زمان ما  
 بین رحم و منقسم و چون درم معانی و از این نمایان بود و در طبعی ان لایقین و خشک  
 نموده و وصل نمایند و نافه هلالی که در این معانی است و در آن که یک جزء از صفای  
 که معانی علینا را پوشیده و کلوله های عروقی جدا به که در زمین تر است چون صفای شود  
 شوند آنها نیز جیب منقسم شوند و دریم کردند چنانچه خون در تیرج ان کلوله ها  
 بفصله نازک فطر و فطر دریم از آنها خارج شود و در دم صفای می تواند غنیم باشد که  
 صفای منقسم باشد و می تواند که مفرد باشد که یک موضع منقسم باشد چون صفای

کینه

کبد و مغده و طحال و چون مفرد باشد و در غشای کاذب یافت شود و  
 می شود از این غشای کاذب بیک کیسه می درست شده و در این کیسه می نام طوبیت  
 جمع شود و چون زمین باشد آنچه تر شود و او ان شود و جبهه و مرض است که ان دان  
 دانها کم کم مغز شده مثل امک و ماده پیدا کند و سگرت با تقریب دم صفای بیک  
 و دم خاد صفای خود را نمایان کند بیک لوز شده و بدو بل و همراه او با بعد از دست و ج  
 تیری و این وجع قرار گیرد در یک موضع از بطن و از آنجا مغز می شود و در همه بطن و  
 فوق و ته و غار شده و می نمایان در وقتیکه چربی خود را از قبیل آب غیره و از آن  
 ان فی خستگی به نهایت دست دهند و از این آله بنفش بر سر و عظیم است و چون از  
 امراض بطن تغییر می یابند لهذا در دو ساعت سیما تغییر کرده و کسب شود و در پی  
 وجع زیاد شود و بعد از آن که از دست گذاردن بطن و مجاری و لبا منقبض می شود و کثرت  
 و شکم مزایا شود بواسطه نفخ که دارد و صدای طبل کند و چون طوبیت تر کند بنفش  
 صغیر صلب شود و نفس کشیدن با عسرت و آه کرد و بواسطه آنکه در حال نفس کشیدن  
 وجع زیاد شود و شکم منقبض شود و با حرکت کرد و جلد خشن شود و می مکرر شود و در  
 از اول کشیده تر کرد و در موضع بپشت خواهد حرکت نکند زیرا که بپشت خواهد بود  
 عضلات منقبض می کرد و وجع کم تر است و این علامات با نذک زمانی ظاهر می شود و نه آنکه  
 مدت زمانی طول کشد بواسطه آنکه رفتار این مرض منتهی است چنانچه در چهار و  
 منتهی ناهفت روز می کشد و این منتهای مملکت خود را ظاهر کند بنفشه های در پی  
 و علامت دردی دیگر را بپشت و وجع است و بپشت او دیگر می کردن بد و نه نه و  
 که ای در و اطراف بند ریح تمام شدن و وهن یان و تشنج و چون منقسم چندان  
 شد بد نباشد و صفای خواهد هم رسد رفتار دیگر پیدا کند و با وجودی که صفای  
 کرد در دو موضع قرار گیرد بجای که ابتدا وجع ظاهر گشته و جبهه این وجع بواسطه



الضمان بعضی الاثبات بواسطه دوزم مثلا روده بروده چیست و از حرکت خرد با بر باد  
و بسا که نتیجه اینست خفه شدن روده و کما فی وطوبی که از دوز حاصل شود در یک  
از بطن جمع شود و از ظاهر و فستق و باعث میگردد دنیا آنکه از داخل دفع شود مانند  
آنکه روده را سوراخ نموده و با الحاق دفع شود تا آنکه مجاری جزا با غشای محیط  
سوراخ نموده در دوز ابد بواسطه سرفه دفع شود و باعث میگردد می شود و در اطراف  
جمع شود و سوراخ نموده دفع شود و کما فی علامات تسکین یا نه لکن زایل نگردد و لهذا  
مرض مذکور در من شود و کما فی باب جزا من فغان تو زوم شود و وجع و دانه و دانه  
مذکوره هستند لکن خفیف و کما فی وطوبی منتهی دریم کرد و در دوز غشای کاذب  
و خارج کرد دنیا از داخل و با از خارج و چون همه این مرض در سوراخ شدن روده باشد  
لهذا رفته را و زیاد تند است و وجع او بنوعیست که کوبا بطن از هم کینجی می شود و  
رفتار او بعد ری شد است که کم کان تواند زد که در بطن و چهارم است می کشد و  
چون همه مرض در روده باشد مثل و طین شدن و کم تر است مثلا ناله چهارد  
طو اکشد و مرض ناچند روز در موضع محدود و با از جنه این مرض که از فغان و دم غنا  
نتیجه مرض دیگر است مثلا در امراض معا و کید یا یک از الاثبات ریس که مرض شوند با لجه ای  
درم فغان است و جنه دیگر سوراخ عریض است بواسطه زخم و غیره و هم چنین زان حقه  
شدن سیرب یا روده بواسطه خوردن سوراخ از نخا و دنی که فغان با امعا دارد می شود  
شود دنیا بعد از زاید شدن است که چون رحم جمع شود یا دوزم کند بواسطه ماندن یا از جنه  
لهذا دوزم مذکور ظاهر می گردد و بسا که این مرض بالذات یافت شود و عرض نباشد و ما  
انهم میدان برودت زیاد بطن و بسا که از جنه بواسطه برودت باعث دوزم فغان  
شود و بالذات افاد است و این مرض یا با علامت می گردد در دوزن خواه دانی و خواه  
عرض او و بجهت سفت جینی می تواند از این مرض علامت می شود و اغلب بواسطه نوشیدن

ادویه مسقط جینی است زیرا که ادویه مسقط دنیا برودت است و با معا در دنیا  
و غلی می شود و در اطفال نیز صوم است بواسطه آنکه چون بطن را با دنی از بیند و فغان  
بندند یا آنکه در کینه ناکی گذارند فغان تو زوم شد و می کشد و بدین جهت اطفال  
زیاد میزنند و این مرض زیاد شبیه شود با دوزم رحم و دوزم معده و کما فی فغان در فغان  
یاد و عضلات بطن بظهور درشد و در فغان شبیه می شود با اختناق رحم اشتباه و با  
امراض مذکوره بواسطه آنست که در این امراض هم وجع و هم فی است و علامان مخصوص و  
فغان صلابت یک موضع زبط است که در اینجا ان صلابت چند روز ماند و از عمل  
صدای کوزه دهد و نا اختناق از ناروح معلوم کرد زیرا که اختناق رحم مزمن است و فغان  
چنین حالت هویدا شود و علامان نیست و چون فغان در عضلات بطن باشد حرکت و  
هم چنین صلابت ندارد و از علامان مذکوره و مرض قبل سبب می توان تشخیص نمود  
فغان مزمنه از فغان مرض در فغان است و چون صوم باشد ملکست و چون جنه  
سوراخ روده باشد هم ملکست و چون محدود باشد نشوینست و از این مرض علامان  
و فغان را و بسا که صورت کوزه فغانس با نه های مرض کنند و چون مراقب سوراخ شود و رطوبت  
منتهی خارج شود کما فی فغان که در دوزین نادر است اما العلاج چون در فغان مانند  
امثال و از ام غشای خواجه دیگر است بنا بر این اختصاصی کم بمعالجانی که در آنها باشد  
و باید برود می مشغول معالجه شوند که فغان این مرض سند است و باید با دوز فغان  
دزم تعجیل نمود از قبیل فصد کردن و زوالا از جنه بر قرار بدی مرض فغان و علامان  
اکبر مذکور و دوی بطن و چون وجع بنوعی باشد که مرضی تواند تحمل نماید و علامان  
این عمل کنند بجهت سدنی مشرب ترشی از قبیل آب ترش معده و یا از چها که چاک  
امریخ فرزند و دواهای ملین دهند تا بطن این شود از قبیل دفع کوجا و غیره  
و فلو بسا الوامثال ان و چون مرض صوم باشد دوزن حیوه خاکسری بنیدن و لنگد



بطریق که در کوفت می نالند و بیشتر است که یک یا نه چهره مشع در اوج بزرگ در بطن اند  
 و این معالجات در رود خاواست ما دم بخاف که بعد از این بدن هم رسد این نسبت را  
 با ستر خط و هم که چون زن و افق قاعده با سالی زاید شکست که در خاواست شود لکن چون  
 بدست روی زاید نا آنکه جهت در دم ماند و هم نتواند جمع شود و لهذا اتفاق شود و چون  
 بخاف از این بابت متورم شود زیاده بایست بریم نمودن علاج علاج مذکور است و چون  
 او در بدن بعد از تولد صوم است که گاهی بعد از تولد خیا لای باز شود و آب آید و خد نظر  
 او باید که زن آن را نامند و این صورت است که نباید که لای و ذو دشت کوشش را بداند  
 فصل در و میترم اری کوبه که عبارت از و در فصل باشد که عوام با ذو نام است  
 او در معاصر عمارت است و متورم شدن و فضا ی سر معضل که یکی از جای و دیگر  
 البانیست و معاصر با خاواست با سالی از معاصر خاواست و اول نوعی تواند یافت شود  
 اول آنکه رجی عامی شود و در بعضی از بعضی از معاصر پیدا کند و در بعضی از  
 در پی تابیک دفعه در یک معضل از یک بد بد شود و از قبیل معضل از یار است چون از  
 معضل البانیست یا متورم است و گرم یا آنکه چندان درم اوظا هرنیست و در جم شدن  
 دارد و در سها و این وضع البانیست و معضل بوضع بکری و در علامت است و بایست که بگوید  
 و پوست و صدام و بند در مرکب با مرض قلب شود و در معاصر است که گاهی  
 همراه و در با حی بود و در این نوع است که چند روزی میل بعد از و سکی و کسان است  
 فشرخ و در جم معطر کنی و در اعضا یافت شود بعد از او است معضل در بعضی چند معضل  
 در د شد بد گرفته نوعیکه صلا ی فریاد مرخص و چند خانه فاصله شیند شود و  
 مذکور با حرم و متورم کرد و در دده طرف و بطریق و خواست شود و در طرف  
 ضربان و محسوس شود و در حرکت و جم شدن بد شود و معاصر صلا کند و چون طوی است  
 خون نشود صلا معضل تمام شود و این صلا از ابتدا و انتهاست و در این معاصر

در معاصر

عشر

شکل حی حرم خالص شد چنانچه بعضی عظیم و برع و صلب کند و در علامت حی  
 پیدا شود و زبان سفید عطش مغرط و با وجودی که صدام نیست کسان است با دانست  
 لکن بر حرکت و جم شدن بد شود و خواب بخالت و بسا که این جم بودی و در معاصر  
 دیگر معضل کرد و لکن کی در دوزان معضل نماید نه که تمام شود و گاهی در دوزان  
 معضل به آن نوع است و معضل دیگر نیز بد کرد و جم معاصر نیز یک کوچک در د  
 کرد و در این وقت معاصر عموما می شود و جم معاصر هم که در در بعضی بایست خوابید  
 مانند خاواست و ذان فالج و دیگر نیز بیکان منادی شود و عطش یا داشته و با لری میل بعد  
 کرد و در سها که در جم کل و معاصر معاصر و در دوزان معاصر است و گاهی هم بیکان  
 علامت شود و فی نیز کند مانند دوزان و در معاصر هم تمام بد عرفی کند و این بحران  
 در است و در دوزان معاصر بطن بوزانی یافت شود که عرفی کند مانند بول کم و غلیظ  
 و بعد از سرد شدن و سوب و یافت شود و بلون سفید یا قرمز یا بل به بنفش و چون بدین  
 نوع مرض می شود و در سیم یا چهارم روز علامت و در معاصر غشای باطن قلب بد بد شود  
 و جم معاصر چندان هم ندارد مگر آنکه مرکب با مرض مذکور شود که در این حالت  
 است و می شود هم زاده با ذات الحجب یا با سترام یا با ذات الخاع و جم معاصر چند وقت  
 قرار گرفت در دفاعه از هضم نامیشم و جم که شده با وجود ترکیب و جم معاصر با تمام  
 شود و حرکت معاصر اختیار شود عرفی تمام شده و در بعضی میل بخاواست یا بد و این معاصر  
 مایل بود است که چند وقت از مایه با نه عود نماید و بسا که تا سه هفته عود نماید و  
 بسیار می شود که ناخوشی اصل که جم معاصر است و غشک و مرض قلب که در غشک است  
 و در این با انوس و در دوزان معاصر از دوزان معاصر از دوزان معاصر است و سیم قسم از  
 معاصر است که جم در یک معضل نماید و این در دوزان معاصر است و سیم قسم از  
 کرد و در این صورت هر که با مرض قلب مرکب شود و مرض قلب در سیم قسم از



هم رسد که مفصل عموماً باشد اما در مفصل مزین و در قاعده این زوایا نیست  
 چنانچه اغلب در شجانه هم رسد بواسطه کشیدن حرارت غریزی خود را نمایان کند باین  
 وجه خفیف که یاد دیک مفصل یا در چند مفصل است و این وجه منقص است چنانچه در  
 دوسه روز چنین شود و مخصوصاً است در مفصل کبده و وجه او بماند کند حرکت آن  
 عضو و در وجه چون خوابند حرکت کند مفصل صدا کند و در معالجه بسیار است  
 و در موضعی که قرار گیرد دفع او زیاد مشکلیست چون دلمه و زیاد شود مفصل از حرکت  
 ببقید و از وقت مرض چنانست و می توان گفت موضع عیشت زیرا که نمون بغير کند و بغير  
 بدن نیز تغییر کرده و بعد از مدت زیادی خلل اندر موضع فاج گرفته و ضعیف و رست  
 و از حرکت زوایا باینه میرد اما جهش این موضع غالباً برودت و در طوبی یاد است  
 آنکه در زمستان لباس نپوشد و مفصل چسبیده است و در وقت و هم چنین چون  
 پیاده راه زیاد رود و چون در منزل رسد فوراً استراحت کند و باید استعدادی هم باشد  
 بواسطه اثرش و غیره که چون شخصی در مفصل داشته باشد و در غیر مبتلا شود و مزاج  
 و دوسه نیز استعدادهای درازند و هم چنین در منازل و در قیامها رود که باید یاد و در  
 بر نشیند باعث درم نکند و در حواصی در اهل فرنگستان که عادت بدین منازل است  
 و چون در این منازل نشینند وجه مذکور زیاد و در اندان یا کوشش در ایشان بظهور  
 و در اهل ایران بجهت عادت که دارند کم تر یافت شود اما تحصیل این مرض از آن است که با  
 دانست که این وجه متحرک بعضی اوقات مقداراً از موضع بدست از قبیل حرقه و مطبوعه  
 غیره که چون چند روز بگذرد معلوم شود هم چنین که کوفت های و ناله و وجه معادل  
 ابتداء کند بعد از معرفت مرض جزئی نیست چون که بکشد امراض دیگر می شود و چون ماکا  
 و وجه شایع باشد بواسطه مملکت نیست زیرا که چون بکشد لامر منقلب شود مملکت  
 و اگر در وجه شد بدو چندان خوف نیست و در مزین و بعضی کمال زیاد دارد و چون

نماید مزین کرد و زوایا بینه حاصل شود اما العلاج در دو مفاصل خاصه مثل الما و  
 باید ضد التهاب و ضد درم استعمال شود از قبیل خون کرفس و سوسی و موضعی چون سوسی  
 دم و وجه ماکت نشود مگر کشند و باین دو خون باید پیش از در انداخته باشد طول نکشد  
 و ضد نماید موافق بینه سن و شدت وجه و چون بدین نوع نماید در قاعده بعد  
 سه چهار روز وجه تسکین یابد و بعد از او ابتدای ضامنه است و چون علاج موافق کند  
 و قاعده شود توش در طول و نیست که چند روز طول نکشد استراحت دم و علاج بقا  
 نیز اثر دارد در غلبه که در غشای قلب طاری شود و هم چنین در وضو و در  
 و بهترین و در مملکت است و توان شود و از وجهه دفع و خج امضا را در بینه را  
 کون گذارد به بر بوشند خاصه بعد از زوایا و اما در او نشود و رفع وجه کرد و در  
 چنین استعمال نمایند بخند زان و بهترین مریضان است بمقدار کم و او را محافظت از  
 نمایند بنا و نکست کند که چون نکست نماید علاج قدری مشکل گردد و حکما در این  
 معالجات یاد کردند که ذکر او باعث طول کلام است چنانچه بعضی هم حکما اقبال است  
 کرده اند بمقدار بزرگ و بعضی شده اند که اندک اندک در روز و شب و بعضی بخان  
 و این مفید است و برخی اینهمه و بعضی که که چنانچه در یک روز تا شش روز و او را  
 و بعضی از حکما چون وجه شد بدو تا می خورد که در روز داده اند و با بر مفید است  
 سیت دارد لکن در روز شش روز و منفعت دارد و چون بعضی ضعیف باشد که نتوان  
 ضد نمود بهترین بیون و معرفت نامند و در دو مفاصل مزین چون در  
 معالجه خیر است لهذا بهترین مالیدن روغنهای معتدله است و در بعضی از غلط  
 منفعت دیده شده و او را در لاک نیز مفید است و خام روس بهترین و در بینه که در  
 است که بخار داری بواسطه آب و در لاک جامع نموده و شخص را بخار نموده و بعد  
 بینه دقیقه در لاک مالند و اعضا را با اسلک مالند و چون بدن گرم شد و در مری









در قاعده است که در نصف طول بدن غایب شود یا لکت در زبان و کلاه با هر حرف  
 زدن و از فراموشی کند و اگر چون کینه زبان نماند کوفه و صاحبان نیز می شود زبان را  
 فراموش کند مثل آنکه اگر بچسباند زبان کند باشد و خود را نمی شناسد و در کینه  
 هم کلاه ایمنی است یافت شود و هم چنین زبان مانده خود را نیز حرف زدن و ندانند  
 کلمات از خاطر او ببرد و برایشان شود و در قاعده هم که ایمنی است زبان زدن و در  
 اطراف بینی تا نکان بظهور رسد و در ابتدا نصف بدن که شلست و کی الحسنت که  
 باندک و زدن نماند احساس کند و بر روی ریحانی بل شود و در کینه الحسنت شدن  
 باین عضویم است که مبدل به بط الحسنتی شود چنانچه اگر شخص بقصد کینه باشد  
 بر روی کینه شود و هم چنین است در چشم و صورت و ریحانی شود و باینکه با چشم اول  
 شود و کم عقل زایل شود و ریحانی می شود و هدیایان کند و آتش او حله هم در  
 و انعامات صوری حی خفیه و کلاه می نیست و بعضی بطی حرکت شود و بند زدن و تا می ماند  
 است و در قاعده پوست هم زده است و شل در نصف بدن کلاه یافت مرگ هست که  
 مرخص در اعضا می رود و در این حال زیا و اخلاق هم رسد که کلاه شنج نکان و کلاه  
 بی نکان غایب می شود و می شود که مرخص در هدیایان و شنج افتاده به ریحانی می شود  
 رفتن را و بیانی است که مرخصی حرکت نماید در این صورت علامات فلک و هشتاد و کن  
 خفیف و رفتن او مانند سیرع شود که کلاه شنج کرده و خوب شود و باین شنج نماید  
 جمله این مرخصی از ضرب و ضعیف باشد می شود از زیا و در این حراف افتاد حرم دماغ  
 متورم شود و اغشای او هم چنین در اطراف اعضا اضلیت مثل نجان و کسائی که زیا  
 پی خوالی کشند و حساب کنند مانند همدین و طلال علم و هم چنین زیا و غصه  
 خوردن و در وقت کینه و خوابیدن و دماغ دانستن و کلاه جمله باطله متورم شدن یکی از  
 عظام حجاب است که اگر ناب کوفت کوفه متورم شوند باطله مجاورت کلاه دماغ نیز متورم

مورد و باینکه جمله از زیا و دماغ دریم منفعت از کوشش ما الحسنتی می شود و باینکه الحسنتی  
 داد از سینه و در این جام الحسنتی مشکنت لکن کینه خود را علم می شود و این مرخصی است  
 است و سینه عوم است و این مرخصی نماند است و معالجه این مرخصی سینه یکلیت و هم خبر  
 مشبه شود با دماغ و دماغ و در دماغ این مبدیان و دیوانه زیا و تراست شلی  
 نیست و کلاه یک شامت خفیه تا بحرقه دارد و این در وقت کینه که از دماغ شلی شود  
 تقدیمه المرقه بدانت که با مرگ است و یا بلیجه اوشت و یا بلیجه اوشت در نصف اعضا  
 اما العلاج ذکر زیا و در دماغ جات لازم نیست لکن خون کوفت و نیز بلیجه خون در  
 ابتدا یا تا بل حفظ کند زدن کی را و چون مرخصی می شود و چون هم شد چون نیست که  
 ازین داشته باشد میز عقل زایل شود و مرخصی نماند است و در این جام باید در جات  
 استعمال شود که بیل ماده زیا با نکان کند مانند منهلان و غیره فصل دوم در دماغ  
 جرم خناع که می نامند بی بی است جرم این مرخصی در دماغ است یا اندود و در بعضی  
 دیباچه از افراط در جماعت و کلاه از ابتدا تا منتهای خناع متورم شود و کلاه یک  
 جزء او غریب این مرخصی است که برود و شد است بدین معنی که مقلد از خندان  
 ندارد لکن کلاه کسالت و حسنی طای یافت شود و قیصر و حرم شلی و این علامات  
 یا در خناع است یا در سینه حرکاتی که متعلق بخام است است و در حرم کلاه یکما  
 شود یا کم کرد و در سینه اندکی الحسنتی شود که نکات و بیا و مقلد شلی است و در بعضی  
 که باشد و چون فقار زیا با لکت بقضاوند در هر موضع که دماغ باشد احسن و زیا  
 ترکند و چون در سینه در این جوش زده در قضاوند اند موضع علی حرم و بلیجه کینه  
 و معلوم کرد که چه موضع متورم است و هر موضعیکه دماغ کوفه اغشای غفلان وضع  
 مثل شوند و آلات عالی و مانند مثل آنکه اگر نصف خناع متورم شود بدین نام و در  
 مثل کرد و این شلی در دماغ است که ابتدا با و کم با لاید و مثانه بد شود و چنانچه

درم جرم خناع







خفا می کنند و بد استمال نمایند و چون زکوفت باشد معالجات کوفت کنند و چون  
 از سرم معده باشد انجام آب کوک و معدنی می دهند و چون از سبب تباه باشد  
 آب گرم معدنی و آب کربنات و آب سرد معدنی و چون زافراط و رجا باشد  
 جوهر کوبه و صفت ماء می دهند فصل در ذواتی که بریده بین نامند و از شریع  
 شده که هرگز بهر با لتمام منورم نشود و هم نادر است که با یک طرفه منورم شود و در آن  
 نصفه باین که در روی جگر با جراحت منورم شود و در این مرض درجه است  
 اول ابتدا در صفت درجه دوم حالت تراید درجه سیم تغییر نمودن ریه از حالت طبیعی  
 است صفت تیسریم این مرض در درجه اول دیده شد که خون در ریه های مغروشه  
 در جبهه های ریه توقف نموده و با مانع از عبور هوا می شود که هوای تازه در جبهه های  
 ریه گذر نماید چنانچه اگر نشانه های بند خون مخلوط هوا از جبهه های ریه نماند و در کرات  
 بالمرجه از موضع منورم را در با ندانند و زود در درجه دوم دیده شد که ریه  
 در عرض مانده بود غلظت بهم رسیده و رطوبتی را در ریه مانده بود و در جبهه های  
 ریه بحدی که مانع از عبور هوا شد و در این درجه ریه مانده شد و این بود  
 دم اسودالموتی است که در او مانده و چون یک بالمرجه از ریه را در با ندانند و زود  
 رود در درجه سیم دیده شد که ریه با لتمام منقبض شده و در ریه مانده بود و در  
 جبهه های ریه غلظت با ریه جمع شده و در این درجه و درجه ریه ریه ریه مانده بود  
 تود و شکسته گردید و در خون نیز در این درجه تغییر با لمرجه در ریه مانده بود  
 خون که با لمرجه متعالی لیاقت باشد در این درجه تا هفت متعالی است و در ریه  
 چپ قلب ریه زیاد می آیند و هم چنین در ریه های ریه خالی و چون تضاد از  
 صاحب این مرض نمایند خون بطور نفقار آیند اما جهت این مرض که معلوم و گاهی  
 مجهول است و گاهی منورم شود و خالصه و قنیه هوا از کرات لیاقت تغییر نماید و دیگر جهات

ذات الریه

شود از سر تا خوردن بنفشه و از ذواتی که در ریه در صدمه و هم چنین در زیاد  
 خوردن کربن غبار ملک و هم چنین زافراط و ریه و شربت و این مرض در ریه  
 می تواند ظاهر شود چنانچه در چنین هم دیده شد که در دم مانده و در ریه مانده و در  
 شده و استعدا در زیاد است باین مرض اول با نوع علامت بر وزن مرض بدانکه ذات  
 الریه ابتدا می نماید بی معده مانده بنفشه با لمرجه و بعد می خست سبب در صدمه و  
 در ریه و اطفا ل با معده مانده است و در ریه مانده است و در کرات اعضا که  
 تا چند روز طول کشد و در اطفا ل خود را ظاهر نماید و در این مرض اضطراب بعد  
 عروص می پی در پی احوال بدتر و نبض سریع و صلب که گاهی از صد تا دویست باشد و  
 وجع با فرار در جبهه ریه منقبض و عطش و وجود ذرات با لمرجه منقبض و شکسته  
 سریع و متواتر گردد و در حشر سبب در صدمه و کرات ریه در سر ایشان را است و در  
 کرات ریه سبب در زیاد شود و در ریه نفس نرفه نمودن و این مرض همیشه  
 است و با وجع و در ریه دوم بلغمی منقبض و ریه و جبهه های ریه که  
 چون در ریه کشته به نظر جبهه و کشته شود و جبهه های ریه را در او کم است و غلظت  
 خون در او است و چون با خون باشد و با ریه خود خونی با ریه غرقان باشد و با  
 از غرقان ریه و این علامت مخصوص با ریه است و گاهی می شود که ریه مانده شد  
 و جبهه های ریه منقبض و ریه منقبض و ریه منقبض و ریه منقبض و ریه منقبض و ریه منقبض  
 که نمی تواند نفث را خارج نماید و گاهی بلغمی در ریه مانده و در ریه منقبض و ریه منقبض  
 و بعد پر کوبیدنی توان منقبض و ریه منقبض و ریه منقبض و ریه منقبض و ریه منقبض  
 از ریه که منورم است صدای کورد شد با عمل اسکالاسی توان همیشه  
 مرض بود که چه می شود چنانچه در ریه مانده و صدمه شکسته شد که صدمه احدی  
 شود مانند آنکه در روی ریه در ریه منورم که در ریه منورم و در ریه منورم و در ریه منورم

ذات







دهند لکن فصل نمایند و مشع در پاره دومین به نایست و چون با وجود مضد  
 نبض سریع باشد در میان با سوز و دهند و اگر طفل باشد قوت داشته باشد و در  
 زانو در سینه و انداخته و چون زایه بند ناکر چه نایست باشد و نیم کندم طوطا میله  
 نامطبوع خطمی دهند و اگر ضیق النفس زیاد باشد و اضطراب نیز زیاد باشد و  
 زیاد است نزدی بیکایجه فی دهند و بیستامزافست شیر با دام مصنوعی برای کم  
 نمودن سوز و اگر نبض باشد بایک حسنه نمایند تا روغن و نمک و هم نافست کرس  
 معده فی و در شیخان اگر قوی باشد هم مضد نموده و الا فلا و شیر با دام مصغومات  
 کندم کافور دهند که کافور را با روغن با دام ساید مسه میرا با کمی فند و اخل  
 نموده و در بیک روز بنوشند و نافست شفا لیسیکا با سران طایر که دو مثقال  
 طبع نموده و در بیک روز بنوشند و این نسخه نیز مفید است بکیرند سبیل الطیبی  
 یک مثقال و در دو سیراب دم نموده و قطره تر و لغز بیک صافه نموده و در  
 روز بنوشند و نافست قطره هم توان داد و در شیخان و عرف و خواران خون کم کنند  
 و توشی اب جید دهند و اب دلام خود ند غذا خود را بطالص چون هدیان رسد  
 مثاق استعمال نمایند اما درم جرم طحال چون زیاد نادر است لهذا ذکر او را ننویس  
 فصل در نایست یعنی درم جرم کبد بداند که درم کبد عموماً است در نایست با نایست  
 مقصور و عریض است و دهند و نشان و در فکشان لینا و کم است لهذا مضاف بیک  
 بدرستی می تواند تعریف این مریض نماید و با وجود شرجیات زیاد که نموده و در  
 کبد زیاد و در بیک زوایا که این بلاد سرد سیرت و چنانچه ذکر شد و کم کبد در و کلا با  
 طامه بلبر است و نایست چنان دانست که همین که حکم بزرگ شود و درم شد و با  
 آنکه در بیکای از ارض از قبیل فربه و غیر کبد بزرگ شود صفت تیرج او اول  
 توقف خون است و بعد کبد صلا این بهم و نشا و بیک ناده و در باطن جگر بهم رسد

درم کبد

طریق

طریق درم کبد و کاه که درم کبد بهم رسد و علامات درم کبد ظاهر شود و در  
 است که کرم کبد را از درم کبد تشخیص دهند مگر در تشریح بواسطه آنکه علامت بیکیت  
 و کرم کبد است که در جرم کبد کرمی هم رسد بطریق جناب بجهت خود فضائی درشت  
 نموده و در آنجا توقف نمایند و هیچ بیکیت مگر جنابی که در این جناب بعد از پنج  
 جناب ریز است که اینها هم کرم کرمند و در تعریف درم کبد بدانکه این مریض خود را نشا  
 دهند ابتدا و بعد که که فراری کیز در در شریف و بی زنی زیاد شود و درم و درم  
 و بی میل بعد از آن و الحظم و تلخی دهان و زبان باده زرد رنگ پیدا کند و عطش  
 مغرطوحی و در فرار از در و در شریف لکن نادر است که در او مفرط شود  
 نایست زانست و کف و این علامت مخصوص است و بسیار کم است که وجع نزول کند  
 که نای زانست در دگر و چون فشا در کبد نماید و وجع زیاد شد و کبد از محل  
 خود جدا و کبد که از محل مرکب معلوم شود و کاه از حرم معلوم شود یعنی کبد را  
 توان گرفت و این در خال بیک که اشیا و قفاح خود را باشد و مریض چون خدا باشد  
 زبان خشک و قرمز است و با مزاج و زرد است و هم زانست توان و تنوع و کاه  
 کند صفراوی و در ریاضا شکل مریض مغرطوحی پیدا شود و بعد چشم زرد شود  
 بنا که همه بدن زرد شود و صفرو چشم علامت مخصوص است و نفس کشیدن در  
 قاعه با رخت شود و کاه بیوست درم اجنت و با صفراوی و کراسی کایا  
 مرگ است و مریض کاه زیاد پریشان و بل دام و خواب شود و هدیان کوید و چون  
 این علامات چند روز طول کشد می شود لشکین یافته و کم به بودی حاصل شود  
 که بنای چنان دانست که همیشه درم شود و بنای با و در که همیشه نیز تحلیل  
 مرود و چون خواهد هلاک کند می نایست فی مکرر وجع و بیک موضع قرار  
 گیرد و بر تان زیاد است و تغییر مکرر و عقب و عرفهای چسبیده و کاه در شرف



بک دمل غامض شود و این علامت است که در کبد ریم شده و در بول و صفرا هم شده  
 چنانچه کف در اوست و چون جوهر کوکزد یا جوهر شوره در بول ریزد بول و سبزه  
 بعد بنفش شود و چون بول را نیز گرم نمایند بنفش شود بدون و بخت جوهر کف  
 و چون ریم حاصل شود در بعضی ارام کرد و بسا که تا دو سال با وجود هزال و ضعف  
 بیمار نماند و علائم صحرایی ناکت شود و عنقریب است که بعد از چندین  
 دمل منقرض شود و معده که بعد از ریم ناکت ریم می شود و از شش عشر منقرض شود و عمل  
 شود و یا در حجاب حاجر منجمد و بواسطه معال و صفو و یا در بول رطوبت مزاج  
 انبردون دفع شود و چون این ریم دفع شود در بعضی ارام کرد و در بول و صفرا هم  
 در او بوده هم متصل شده و طاق شود و می شود و کاه مجرای که ریم دفع  
 باز نماند و همیشه کمی صفرا و رطوبت خارج شود و می شود که بعد از دفع ریم باز ریم  
 تولید شده و بدین واسطه بدین تخیل رفته و اشتیاق و با وجودیکه در سال طول کشد  
 لکن با است زیا که مملکت و بسا می شود که دوش طایر تا سه سال در کوم از این مرض  
 مرود و هم چنین هم راه دوش طایر می شود که در کبد ریم و بسا در هله این مرض  
 حیوی که هر روز نبض کند و هم چنین چون حیوی طوک شد بسا که در کبد عارض  
 اما جهته از مرض دل و از حرارت اقلیم و در حلیکه بخار آب متصاعد شود از مزاج  
 و هم چنین از افرط در غذا و حرکت نتوان تشخیص از مرض بسا مشبه شود با یقان  
 و بر تان بیشتر بواسطه سنگ است که در مجرای مزاج پیدا شود و هم چنین چون بسنج در مجرای  
 مزاج یافت شود بر تان حاصل شود و هم چنین در دود معده بواسطه مجاورت محبوس  
 مزاج و دم کبر بر تان بظاهر در شد و تشخیص از مرض داده شود از علائم و وضع  
 از قبیل وجع و کشیدگی شراشیف و بزد شدن کبد و صفرا و غصا و غلظت  
 المعرفه در بلاد خار و بد است و مختلف است و اوقات دفع و چون ریم دفع شود بعضی

نفع

نفع افتد هر چند طول میکشد تا بک سال و دو سال و دو تا حد مملکت هر چند که  
 ریم هم دفع شود اما العلاج ابتدا باید معالجات ضد ورم نماید و ابتدا از قبیل انداختن زانو  
 حجامت نمودن در موضع ورم و بعد از آن حجامت کرم نافست و در وای انداختن  
 در بلاد خار و اخته منفعت دایه شد از مزاجات است مثل خوردن کامل و مالیدن رو  
 جیه خاکشیر و در شراشیف و چون قدری مزمن باشد خوردن آب معده شود که در وقت  
 جویشد از زمین گرم می باشد و یا می باشد و با وجودیکه در آب مذکور و از هر سید  
 لکن چون چند روز خوردن از مزاجه و نک دفع شود و هم چنین نباید منفعت از خوردن  
 انکو شیرین بواسطه خاک طرطری که در اوست و هم چنین نافست و این را در سبیل از  
 فلو من با طرطری و مطبوخ ماء الشیر یا صاب کانی و آب رت و از برای نوشیدن چنانکه  
 طین دهند مثل کلل و غیره که ذکر یافت تا آنکه مذکدند و بدین نمودن مزاج و چون  
 ورم ظاهر شود باید صبر نمود تا و قتی که جلد بخاری کبد قرمز و متورم شود و بهر است  
 دمل را بسک فلان است و از آن نموده و در وقتیکه از برون علامت لید بدین شود باید  
 این قدر صبر کرد تا آنکه از موضع قرمز شود و نصف منقرض نماید فصل در تزیین که  
 صابر است از ورم جلد کلیه باشد بدانکه این مرض با مرض صلت و با آنکه عرض است  
 چون عرض باشد مکت است تا نقرش تا انا حصات کلیه و دیگر غامض می شود از ریم در  
 و بعضی از مکت های دیگر که اثر ایشان در کلیه است و چون از معده از خودشان زیاد  
 باعث ورم مذکور شود و هم چنین است و در تان و پیما منفصل که افرط در آنها است  
 و دم کلیه شود و کاه به نتیجه مقاصلت و این مرض زیاد ریم در ران خاص و خوا  
 تعریف بر عرض از مرض بدانکه ورم کلیه خود را ظاهر نماید و بهر که باشد بدو  
 یا حقیقت است و دوام او هم مختلف است و بعد از حرارت زیاد و اعضا ظاهر شود  
 و عطش مفرط مستولی شد و بعضی شد بد در موضع کلیه بدین شود و چنین است

و دم جرم کلیه



که این وجع در ظاهر بدن است و بیشتر در جگر زیاد شود و گاهی این وجع منقطع  
 شده و شدت و خفت یابد و بعضی اوقات وجع معروض شود در جهات کلیه عروق  
 کلیه به ارجح و از آن جا به شانه و از شانه تا مغایر و در ذات قلب را طرزان و در دوزخا  
 بیضه و در مری است که کلیه متورم است بیضه نظری تا مقابل حلقه مغایر کشید شود  
 و گاهی در وقت اندفاع بول وجع شانه بطوری گردد که حکم خیال نماید شانه متورم  
 است و در ابتدای و دم بول کم است و شانه با وجع است و بعضی اوقات بواسطه  
 مزایای و دم کلیه بول تولید شده و بدن به جهت بول دفع نشود و همیشه در شانه در  
 پشت و همین که یک قطره بول در شانه رسیده اند هیچ دفع شود و بول باز در  
 نایل به خلط و یا سرخ است و در این وقت عوض بول خون دفع شود و مریض در  
 مرد هلاک کرد و در هر مریض شد بدتر باشد حتی خفیف تر است خاصه چون کلیه  
 متورم شوند علامات دیگر امطالی مغذ زبان با نامر متورم و گاهی فی کذا باضه  
 و بلغم دارد و گاهی بوی بول در دست نیست و بوی مزاج و جوهر خفیف باشد  
 بهما حیرت و غشود و چون شدت کند علامات حی خفیه بدید شود از بیل مریض مکرر  
 و حماقت بیمار زبان خشک با نامر و گاهی علامات عصبی ظاهر شود و علامت خفیه  
 است بر آنکه در کلیه و دم تولید شده و در وقتیکه در یک با مریض باشد و علامت  
 با نامر کند و دم بول دفع شود و اگر یک کلیه و دم نموده و دم کند عینی ندارد و جهت آنکه  
 کلیه دیگر نیز در شده و صلمان کلیه را نماید صفت تشریح این مریض بدین شد که  
 جرم کلیه تحلیل رفته و واسطه آنکه در دم شده و کلیه کلیه باقی مانده اما جهت این مریض که  
 اوقات بواسطه ضربه است که مکرر از دایره دم و جنین بواسطه قاع شدن نصف بدن  
 بطوری و ایضا بواسطه افراط ادویه جان مد که نه و هستند در کلیه اما که جنین  
 مریض داده شود از وجع فطن و جهت او از بول که چون بول صاحب مریض می شود

مانند بیاض البیض گردد اما العلاج خجاست کردن در محل وجع و بعد از آن  
 استعمال نمایند و چون پیوست باشد یک حفته نمایند و از برای خوردن بلینا است  
 استعمال نمایند مانند لعاب طبع و هم گمان مجرب تر است و چون بول در شانه جمع  
 شده باشد ناکا نه طر خارج نمایند و چون مریض باشد داغ نماید تا موضع جمع خون  
 کشند گشته و از دویه جان مقوی کلیه استعمال نمایند از متیل و از دویه و پری و از  
 نافست در مریض او بلسان یک در یک ماه و هم چنین آب زرش معدن که در دایره  
 است بخصوص در نفاس مریض یک مسهل کند در وقتیکه امطالی مغذ باشد  
 یا پیوست باشد و این دو به مخصوص و در کلیه است اما در جرم طحال چون که این مریض  
 مزایا ندارد است لهذا ذکر او لازم نیست اما درم عضله بلیو اگر بیمار باشد از درم  
 عضله داخل عظم خاصه یعنی تورم شدن غشای مخفی که در سطح داخل عظم  
 خاصه است تعریف بود این مریض بدانکه این مریض است که مغذ با نامر است پیوست  
 و بی بیل بعد از بدید مریض متورم و بعد از چند روز که این مغذ مانع شود که  
 ظاهر می شود و بعد از وجع شد بد و یک طرف کم و مفروض شود و در دایره کمر  
 مریض و آلات ننازل و استخوان در عضو یک وجع می باشد و در وقتیکه موضع وجع  
 نشان نمایند لمس شود یک دل سخت در وسط عظم خاصه و چون پیوست باشد  
 استغای دبی در بطن یافت شود و در ابتدا حتی نیست و چون استسقاء و حتی  
 غامض شود که حتی هم غامض شود و چون و دم و اپس از تولیدیم علاج لایکند  
 تحلیل و در وقتیکه دریم حاصل شود و در این وقت وجع شد بد و مریض مکرر  
 و گاهی حتی بطور زنده ظاهر شود و چون در بزرگ و دریم در او تولید شود که در  
 ان موضع نشاندن و حتی محسوس شود و دریم او بیل نماید بغایر و از آنجا خارج  
 شود و گاهی دریم در دایره و در بطن و از آنجا دفع شود و اگر جهت بواسطه خناری باشد

درم عضله داخل  
 عظم خاصه

میسوز



باشد نفس العلاج است لکن کافیه و غشود و چون دیم نیا و خارج شود بواسطه کثرت  
 دیم ضعف و بی حالی نماید و مستوی شد می در غامض گردد و در بعضی ملاک شود  
 و در بعضی که دیم در بعضی مجرای شریان نماید و کما مملکت اما چندین من در زمان  
 بعضی اوقات بواسطه زاید است که چون تغذیه زاید در دیم شود که در بعضی  
 فی مینا اگر دیم است که در یک موضع دیم حاصل شد و این اوقات و دیم در  
 مذکور است و جهت دیگر این پوست علاج و مرصه خنای پستان اما العلاج قبل از تولد  
 دیم استعمال نمودن مسهلان و انداختن زالو مستقیم در این موضع و تغذیه در  
 و نشستن طینان مانند لعاب خطمی غیره بعد از آن خانه موضع دیم انداز  
 و همین که حسن موی ظاهر گشت ملاحظه نمایند چون روده نزدیک نیست منجر  
 و چون دل زیاد بزرگ باشد دیم باشد که چون منجر گشت مواد داخل شود و با تر  
 گاه در حواش میزد و یکی دیم خارج کننده و بروی دیم چسبیده و بکند و به بندند  
 تا کم آید و تا دوسه مرتبه این عمل نمایند تا آنکه دیم را بد نفعات خارج کرده  
 باشند و بعد از خروج دیم اوقیه و اخذیه مقوی دهند تا منجمد گشته و علاج  
 حد بد و مطبوخ پوست کز کینه و شراب کباب امثال آن و چون چینه خنای روده  
 ضد خنای غیر نمایند و در نامل ابله که دهند و چون بعضی باشد و با طعام بد  
 فرسند و چون آب یک مغدی در این یافت شود لهذا آب یک صیفی در وقت نماز  
 و بی این مضرت است و موردت مراضی یک است اما فلک نازی را دان بعضی و در  
 قلب و چون این مرض نادر است و همینکه نامت شود بدون فاصله می کشد لهذا  
 ذکر اولادیم با **باب چهارم** در امراضی بی نفع است  
 و نزف الدم عبارت است از مرضی که خود را طامری نماید و بسیار خون از شکم  
 خواص مغذی و معانی غیره و اگر خون است مثل غاف در غمزه و نفث الدم در

سل و امثال آن و گاهی ذاتی است مانند آنکه از دیدن زیاد و غاف طامری شود و  
 نزف الدم در قاعدات است که در غشای مخاطی آن عضو طم خون نامر شود یا در  
 جرم آن عضو و این مرض منقسم می شود به چند قسم اول در صورتی که ذاتی باشد دیم  
 در نزف الدم طامری می شود در سیلان خون از مطلق و بی قوی چهارم در سیلان خون  
 از بی قوی پنجم نزف الدم اندازانی ششم نزف الدم بی قوی مانند غاف غیره و گاهی بد  
 و بی قوی با هم است مثل آنکه غاف شد و آن خون نیز در معده رود و بعد از یک  
 با الحلاق دفع شود هفتم سیلان خون مزاجی مثل آنکه شخصی ماه یک دفعه خون بواسطه  
 انرا جاری شود ششم سیلان قائم مقام مثلاً در غایت شود و چون غایتی از  
 نشاید تا آنکه بواسطه غاف دفع شود یا از پستان یا از نیم سیلان خون بحالی مثل  
 آنکه شخصی وجع کمر دارد و چون مزین کرد و خوب شود با و اسیر هم رساند با آنکه صد  
 دارد و دفع شود تا غاف کرد و اما جهت این مرض عموماً گاهی اتفاق نیست مثل آنکه شخصی  
 بصدر افتد و نفث الدم حاصل شود یا طفلی به بلوی افتد و غاف شود تا آنکه بلوی  
 غنی پیدا شود که مورد نفث الدم شود و همین است هوای طب بواسطه آنکه هوا  
 مرطب فشار او کم است و همین است هوای چنان که بواسطه سبک او و غیره مثل  
 نمایند بخارج نمودن خون و همین در وقتیکه هوا زیاد گرم باشد و دیم جهت است  
 الی سیم استعداد است بواسطه موزونی خواصه نفث الدم و این در وقت بلوغ است  
 گاهی جهت از حملت و جهت دیگر از خوردن سوختن کلمات و در سیلان یک مقدار  
 دارند مثل آنکه مقدار غاف است حکم بلوی صلیع و در بواسطه رجوع فطر و در  
 الدم شود یا شیرینی دهن و بعضی از سیلان را باید بزودی علاج نمود و بعضی را  
 باید علاج نمود و در سیلان اول باید ملاحظه نبض نمود و همین ملا  
 شصتین که چون نبض ضعیف باشد دلیل بدی است و بزودی باید علاج



مورد چون سیلان بی نهایت باشد علامت نک باخبر خواصه ذلک ضعف  
 صغیر بعضی مد و چشم هذیان و بی و شیخ عروجی اخلاص از مرکز دفع  
 در این علامت باید بر روی که باشد دم نموده و گاهی ضعف کردن بواسطه  
 سیلان سنگین که بواسطه ضعف مد خون شود و چون خون زیاد می شود باشد بعد  
 از ضعف نبض هم درسد که ابتدا از مرکز که بعد حیاض طری عامی شود و گاهی بعد  
 از سیلان یک سال طول کشد تا آنکه قوت برگردد خواصه ذلک انسان که از این  
 حالت قوت خون گویند و علامت قوت خون و کثرت خون زیاد می آید از یک است مثل آنکه  
 سرعت نبض در مرد و زن حالت یاف شود و همچنین صلیح لانه مرد و زن  
 مرضی باید میل دارد بیک نموده و بیست از علامت شود بطور تیره مثل آنکه هفت  
 بهفته فاه بماده بوقت معتدل نماید و ایند بواسطه غیر و بیست می شود که رفتار کنند  
 باشد که بعد از خون بید که هلاک کرد و خون که از زلف لدم اید و عود ندارد  
 و غلظت و مایکند ندارد یعنی از یک دیگر جدا می شود مثل خون حیض در فاعله  
 ایاف در او کم است و چون خون زیاد می آید عطش زیاد می شود و از آنکه  
 اشامید شود داخل عروق قان شده و بجای خون دفع شده و از مرکز که در همین  
 که خون دفع است لهذا خون مقدارش تغییر نماید بلکه کیفیتش تغییر نموده و  
 زیاد شده و چون شریان انقباض و انبساط است لهذا در وقتیکه خون کم شود بواسطه  
 ضیق فضای و نبض کوچک شود و چون خون زیاد شود همبش بزرگ شود اما ضعف  
 تیراج از من اعضا خون و از آنها از حالت طبیعی تغییر یافته و هفتند کشته و  
 قلب خالی از خون گردد و در این احوال قلب بواسطه عدم خون بروی بای دیگر  
 افتاده و چون زلف لدم طول کشد باشد بعد از فاه دیوار قلب ضخیم شده و  
 که خون گاهی غلبت رسد و هم چنین خون کافی در اعضا نیست لهذا قلب طلب

مها نند بواسطه آنکه خون بنائی باعضا رسد و چون طلب قلب زیاد شود و طری  
 قلب کانت و ضخیم شود اما العلاج عروجی است از این است اول سد دم نموده و  
 نفوذ خون نموده بسم استعمال دویه ها که مرض نکند و چون هر سیلان با هم  
 تفاوت دارد در این جا که عروم است می توان به تفصیل شرح علاج نمود همین قدر  
 قاعده کلیست که در هر سیلان حرکت منع باشد و در هوای نامرده باشد و چون جریان  
 خون از کثرت خون باشد فصد نمایند یا مسهلان دهند که خون را بجای دیگر میل  
 دهند و از اعذیه خاثر اجتناب نمایند و در موضع طایفه باریده کنند مثال آنکه  
 اگر مرغاف باشد در پیشانی طایفه کنند و گاهی باید بواسطه فشار سرد خون شود  
 از قبیل تم بنه و طور سنگ و چون خون از پی قوت سیلان نموده باشد فاضلات  
 استعمال کنند از قبیل کان هند می انجامد و جوهر کینه و جوهر کزک و جوهر  
 منفر خون بنادوشان و مثال آن از فصد اجناب نمایند و چون زرف الی  
 بحرانی یا مزاجی نا تمام مقام باشد یعنی نیست لکن اگر از حد تجاوز کند باید نکند  
 و هم چنین چون کم گردد مددی بگویند از قبیل خادان خاثر و غیره و در این  
 ذکر شود و غاف و نقش لدم و قی لدم و اسهال لدم و بواسطه  
 قبول لدم و در ارضیت مکنه پور پورا امرونی فضل در این  
 سپس که عبارت از رطاف باشد و رطاف عبارت است از جریان خون از غشا  
 مخاطه یعنی تعریف بر و این مرض از این مرض خود را ظاهر نماید و بصلای و حرات  
 و حرمت در صورت و حر کشیدگی در فضای جنبه حر خشکی و خوارش در  
 و جاریشدن خون از برای متصل و بقاعده و بطور قطره قطره اید و از ناک اوله  
 افتاد و نادر نیست که کی خون از مداخل حاک داخل حلق شود که در بعضی  
 سرفه یا تنگی از دهن خارج نماید و در اطفا کاهی خون در معده رود و

مرغاف



او گاهی در چند دقیقه گاهی در چند ساعت و گاهی در چند روز است و مفعول  
 خون که خارج می شود هم مختلف است که گاهی نایاب من خون دفع شود و در قاعه  
 چون حی و دوشه مفعول خارج شود و در دوشه مفعول خارج شود و در قاعه  
 ان غلظت پیدا کند و نایاب خون بطور غشایم متصله و ساد خون گردد  
 و در این صورت بعضی عطسه مودن ناکلت و داف کردن رغان مکرر شود و  
 رغان بکهایت نشد باشد علامات از قبیل خارش غیر هست و چون بکهایت  
 باشد علامات فانی هستند و در اشخاص ضعیف و اطفال بسا که ماهه رغان  
 غامض شود و چون رغان بجای نماند میند است مانند آنکه بعد از کلام رغان  
 شود و چون رغان بی نهایت باشد باعث مخرب می فرج است و آن در وقت است  
 که علامات مذکور نباشد و جریان خون باقی باشد لهذا بر روی علامت  
 خون غامض شود اما جهت رغان اول در حین بلوغ است و دوم مودنی است  
 بیم از کرمی و او دیگر از زیا و دیدن و بعضی حرکات ضعیف که اطفال نما  
 و هم چنین طفال که بدنی نشینند که بدین واسطه نفس کشیدن مشکل شود و  
 مودت رغان گردد و هم چنین از زیا و خیال مودن و زیا و علی و اسیر بودن  
 و گاهی رغان مفعول بعضی از امراض است از قبیل جینان و بوری و غیره  
 و هم چنین در ابتدای عجز و نوبه و بیاض و در ابتدای این مرض حادث چون در  
 الحجب و زان الریه و بیاض و راه و در بامرض قلب تشخیص این مرض از آن است  
 باید حکم بداند که در خون را بعلال حین نماید با جری این امراض و علامات  
 باید فهمید نقد من المرقه چون صلی باشد و غار ضعی نباشد خوب است اما البالغ  
 چون اصلیت باید بکند مانند ناخود مسد کرد و چون طول کشد اوقت نماید  
 بطلان آب و در پیشانی و هم چنین کذا و در خیال و پیشانی و نچ کذا و در

لوله های انت و رفتن در موی خنک و در نهاله بالا زنند و نفس زیاد زنند  
 ناسد خون گردد و هم چنین فدی زاج و صنع عرب در بلی چکاندن سدم نمنا  
 و چون بدین معالجات سد نکرد نباید لوله بلی را از کهنه بپزند و چون از این  
 نشود و از عقب این لوله با اسبابی که مخصوص اینکار است سد دم نمایند و چون  
 عرفهای غشای مخاطی اف برآمده باشد و لیلست و باند و آب پیراف و در این  
 جاسن جهم ما لند و چون جهت در آب پیراف سد دفع او کنند و چون مریض بلند  
 معلوم است که مزاجی است لهذا اما وقت باقیه نافعست و بیاض منقعت باید  
 شد خوردن جوهر که کرد تا آنکه مکت نماید و چون زیا و خون باشد بر کین  
 از جوهر شوره و نمک طرطر که دو سه طرطر و در شغال شوره و انحلال هم مود صبح  
 و شام یک قاشق خورند و چون از کم فونی باشد زاج سینا استعمال کنند صفت  
 بیکرند و لغات و در فرم بخور کات هندی بخور و زنجب در دست مود و نچ صبح  
 و شام خورد و شوق بخور و زنجب کاهان زیا و میند است فلفل در آب پیراف  
 که علامت انقش الدم باشد و وقت الدم علامت است از بیاض خون از غشای  
 مخاطی ریه تا از غشای ریه و در قاعه این مرض علامت ضعیست و گاهی مریض است  
 و اگر در حین بلوغ ظاهر شود خواه زانی و خواه غامض و گاهی این مرض مود  
 است و در بعضی بواسطه کثرت خون است و کسانیکه مزاج ایشان دمی و غار است  
 مودن داشته باشند چون ترک کنند خون غاری میل بد فستدن دارد و لهذا باید  
 حرکت عین از قبیل دیدن یا بالای جبال رفتن یا زیا خواندن و لغایا بیکرند  
 نقش را زیا کند نقش الدم حاصل شود و هم چنین کسانیکه سینه ایشان تنگ  
 باشد چون ورزش نمایند یا بالای کوه روند مریض مذکور ظاهر شود و بعضی  
 از حکما اطرط و جاعرا سبب این مرض است و دیگر همه از بلع شیا و غریبه است

نقش الدم



مانند پولیشا و سوزن که چون در غضبه رند نقش لدم شود و این مخصوص  
اطفال است و هم چنین بعضی از صنایع و کتب طفل را مستعد بدین مرض است تا در  
مثل خیال و کفش دوزی و خراط و کار دیگری امثال آن و هم چنین زنان بسیار است  
بدین مرض دارند و چون نقش لدم در حین بلوغ بهم رسیده است که مباد مرض میل  
نظم و در سینه آنکه در قاع است که مرض میل ابتداء با او است نقش لدم و محرقة ابتدا  
او است رطافت تغریب بر روزان مرض چون صفا باشد چند روز پیش از ظهور و احسا  
شود منگی و حرارت در صدر و در بعضی محو است و کمی جنبه النفس و در بعضی سرفه  
کوچک خشک و در قاع طعم خون در دهان است و اطراف کی سرد است و حرارت  
بهم رسانند و نادرا می شود که بدین علامت و مفاد مات نقش لدم باشد و در  
شد و در حین سرفه بعد از یک چهارم خون دفع شود و این خون لزج و آهسته است  
خون شرابی و صاف و با بوی و این خون کاهی مقدار کم دفع شود و کاهی بقدری دفع  
شود که در بعضی از حقه کند یا نزدیک حقه شدن نماید بجهت آنکه در حال اندفاع نفس  
کشدن منوع است و یک صدای جوش مسوع شود و خون دم مقدار زیاد دفع شود  
که از بینی و دهان تیراید و کاهی نیز در آن حالت فی عام ضعیف شود بواسطه عصبی که بواسطه  
معد و در نه در این جای که مشبه کرد که یا فی لدم است یا نقش لدم و چون نقش  
الدم تسکین یابد بنا به چنان دانست که دفع شد بلکه در همان روز یا دو روز دیگر  
کرده و چون مکرر شود آن دم لئو واللون است و این دلیلست بر آنکه خون در دیر توقف  
داشته و این بدانست و چون کوشش در آن موضع که خون خارج می شود کند یا در حین  
خواه از بیاض یا محل صدای فلان مسوع شود و چون از این مرض بیاض بسیار می رسد  
لذا علامت اعضایی نظیر و در سینه ناصب النفس و در بعضی بعد از بیاض غلبه کند  
که غش نمایند و چون مرض ضلالت غامضی باشد تسکین نال را در چون حالت

اندفاع دم نیز در فواصل چون چند دفعه نقش لدم مکرر شود کم کم حس منگی و  
حرارت صدر تمام شد و منگی کشیدن خوب شود و کمی سرفه باقی ماند و از اول بلغمی  
بواسطه سرفه دفع شود و ملوث خون است و کم کم به شد شفا بکشد و در حین سوزن که از بیاض  
عوز نماید و دیده شد که چنانچه ماهها خون را بواسطه و بلغمی اند نقش لدم نیز بقیاض  
معین نماید اما اینار که دیده شد و چون طبیعت بدین نوع عارضی کرد که ماهها به نقش  
الدم خون دفع کند چنان تسکین ندارد اما عارضی و کاهی علامت مرض میل است  
چنانچه ذکر یافت و می تواند قایم مقام خون یعنی باشد که خون حیض ماهها بواسطه  
نقش لدم خارج شود اما تشخیص از مرض چون فیما مشبه باقی لدم شود باید است  
که فی لدم خون و سینه است و با عذا اید و نقش لدم خون و قمر است و عوزه دارد  
و بنا که خون ریه نیز چنانچه ذکر یافت سینه باشد تا آنکه غری در معدا مکرر شود  
خون قمر نیز معان این در این صورت تشخیص داده می شود از صدای غلیان که علامت  
مخصوص نقش لدم است و کاهی هم مشبه کرد و با غراف که بواسطه نقیه خشک اید که  
این صورت باید ملاحظه قلبی نمود اما العلاج چون مرض ذاتی باشد و خون غالی باشد  
بی تا ملضد نمایند و چون جهت در حین طبع باشد ضد ساین نمایند و بعد  
منع کند حرکت و حرف زدند و از انعکس طری که خون خارج می شود بخوابانند چنان  
اگر از طرف همین خون بیدار و در یار خوابانند و هم چنین چکش و بیهوش شدن  
مشروبات ترش با در دهند چون ثبوت نارنج و لیمو و زرشک و امثال آن و در پاره  
ضماد خردل نمایند یا آب گرم ریزند که کی جلد را احمر کند و یا با کتیه لاسیک میل  
دم را با ساق دهند و چون بن کتیه سرازیر نیست لهذا چند کوزه دنیا اندازند  
و یا شمع در آید در میان کفین نازند و بجهت سوزن بعضی حکما سوزن با نیل را  
دهند و منفعیت شد و در یک روز تا نیمه شفا دادند و در ابتدا به نیر است



که چند مثقال نمک در اجل موزه بدهند بوشند و در مفرجات او را بشنند  
 که سد دم گردد و چون بدین غذا بپزد دم نکند و در عمل است و در این جا از اطلاله  
 آب سرد در صند رود و دم دادن شکر و آب را در بنال ناخالص که در این آه دو کند  
 در روز و چون نیاز است تا پنج گندم دهند و در بنال در بنال دهند که  
 بنظر ناپدید باشد و بعضی از حکما مطبوخ سکا را دادند که سد قتل الدم گردد و  
 نیم مثقال مطبوخ کرده در روز دهند و بجهت نکش نمودن رطوبت اضافی است که  
 چون کان مندی و خون سینه و شان و اجزاء مثالی آن و آب کما بعد از مشکله  
 بجهت نکش نمودن مایع افتاده و بهین نوع در سینه خون را در دم میگردانند  
 مرض عارضی باشد در قاعه نسبت با مرض مزمن از دایما مرض قلب هم چنین گمانیکه  
 سینه را در انداخته و بدین مرض را در انداخته و بنظر قتل الدم بند دهند که جای  
 کم کنند و عرق و شربت و چای امثال آن بسیار کم خوردند و هم چنین در ریه جان او  
 نخواهند لکن مشق خواندن کتاب کنند و این نوع که در ریه ناعنه هوا خواند که ریه  
 قوت دهد و چون در بنال باشد خوردن شیر الاغ و شیر بز مفید کند و خوردن  
 ترش معدنی نیز نافست **فصل** در کسره زادی و دم نامند همت مزین  
 فی الدم و فی الدم عباره است از آمدن خون از عروق غلطی مغز اما جهه این مرض در  
 قاعه است که جهش را جلب نمیشد و خاصه در دخترا که چون ناز و جنس شوند و  
 سد گردد باعث فی الدم گردد که یک دفعه رخالش در دم مغز ظاهر شود و لغایت  
 آمدن فی الدم عامر شود و نادرا از جهش بواسطه شود و دیگر از ضربت خوردن  
 هم مغز را از خوردن سوخت چند که مغز را منقوع کند چون جوهر که در مغز است  
 و طرطریل و عرق ذوات و جهت محض خون خوردن عرق است و جهت شتاب  
 تعریف بر این مرض بدانکه بر فدا از رطوبت اضافی است در قاعه مغز است

فی الدم

کمال است و حرر قتل و حرارت در دم مغز و هم چنین الش در دم مغز و عطش و  
 تنوع و فی الدم و این خون بندرت در مفرات در قاعه سینه است و رقیق و مخلوط است  
 با غده ای که خورده و چون خون زیاد در مغز توقف داشته و نوبل حرمه یا  
 دوده است و در قاعه مغز و یک چهارم یک فی کند و بعد از بعضی از اجزای شده  
 با حرمه سبکین در دم مغز تا نال و در قاعه مغز از چند روز نکش نماید و بعضی  
 عشر کرده و می شود تا بعد از چند روز نال و خون اجابت شود و این را مغز است  
 بلکه خوف است که در معده بوده و فی الدم و کما می شود که هیچ نکند و جمیع  
 با اجابت دفع شود و در این جا حکم مکرر شود و هم علایم حرمه سبکین در دم  
 است و کما می شود که لور کند و تنوع همراه است با وجودیکه فی نمی شود  
 در قاعه فی خود بخود می کشند و بندرت بعد از یک دفعه فی نمودن می کشند که  
 دیگر فی نکند و بمثل آنها شود و در صورتیکه خون بعد از یک یا دو که بعد از بعضی  
 دیگر خون بنامد و چون خون کشند علایم کم شده و منتهی بشمار شود لکن با کمال  
 و المضم است که تا چند وقت باقی ماند صفت شرح این مرض دیدن شد خون در  
 در مغز و امعاء و طروفات بزرگ خون خالی از دم و بعضی شده و بعضی در این مرض  
 مشکلسود چون فی بنامد لکن از یاد باید ملاحظه علایم فی صبی مغز را نمود  
 بنامد ملاحظه موزه الش مغده را و بعد از کوبیدنی توان فهمید که در مغز خون  
 هست یا نیست که چون نامد صدای گود است و می تواند مشبه شود با غواض  
 در اطفال که چون بدست خواهند و طاق خود در مغز رفتن کردند و در این جا  
 مشکل گردد بواسطه آنکه طفل عرض طلبت تواند نمود لکن باید بدین ملاحظه  
 کرد و می تواند مشبه شود با آب سیر لکن در بوا سیر خون در مفرات است و که دارد و  
 وجع و ظن همراه است تا بدینکه در هیچ تری بعد از این مرض ضعف غالب نگردد و ترا



که در این مرض خون زیاد دفع گردد و بسیار میل به کثرت از دهم چنین باد است <sup>سطح</sup>  
 آنکه بعد از بدن از دفع این خون کم شود لکن در بعضی مملکت نایب الی الخ علاج استعمال نماید  
 طلا به سیر در دهم معده نامشع در اوج ناهند زالو و چند بامه چرخ بلفه و در انداز  
 استعمال نماید جوهر گوگرد زیرا که قابض است و چون از مغالجات مذکورند نشود و شکر  
 سرب دهند و بعد از سه خون باید دانست که ناهست و در اطراف خون است  
 و در این جانب باید معالجه نماید نمود لکن بولفات و در فرباکات بنانی حب نموده میدهند  
 نامریض قوت گیرد و چون فی الدم عرض باشد مثلا بواسطه حبس طبع باشد رفع او  
 نمایند و چون از حبس بواسطه ناید خون بواسطه اجاری نمود فصلک در امری  
 انش نایب الی الخ اسهال الدم و اسهال الدم جنار است از سیدان خون رضای محاسن  
 امعاء مکرر مستقیم او که در فضل بواسطه کرم شود و در قاعه اسهال الدم عرض است و  
 اگر چه در وقت مرض بکند و طحال و لوز المعده و کاه به جهه و در وقت و کاه به جهه  
 عرض است و بسیار عرض است از حرقه و کاه به بواسطه کرم و حرارت مو است یا در معده  
 که نریاید ظاهر است مثل کاه خاها یا دنادی که وقت زیاد در دوا باعث اسهال الدم  
 شود و هم چنین کسانیکه در هوای لطیفه دوند و عادی نباشند و دیگر علامت  
 شود از خوردن سهلات نند چون عصا و دیوند و زعفران و امثال آن بکند  
 سان این مرض خود را ظاهر نماید و در قلع و قمع بطن و حسن شکم در صلب طحال و کاه  
 بنشنا و جمع در اطراف ناف ظاهر شد و بزودی اسهال الدم عارض شود و کاه به جهه  
 کند باز در پیچ و خون و نصف رقیق و نصف منجمد است تحقیق این مرض اول بعلات  
 مذکور و چون عرض است بواسطه سبب باید فهمید و باید تشخیص داد و در وقت نایب  
 و در وقت نامرئی افرج امعاء است و بسیار در پیچ دارد و چنانچه ذکر نمودیم و در این مرض  
 در پیچ چندان نیست و خون و زیاد نیست بلکه سبب است الی الخ علاج اول است

اسهال الدم

نمایند بواسطه حشیه های این است که لایب بشته خطی صعلی با خون سیاه نشان و  
 چنین مطبوخ ایپکام مفید است فصل دوم از مریض یعنی بواسطه بواسطه است  
 از تورم شدن غشای مخاطات اطراف معده و از دور و شراب و با آنکه وقت خون  
 در وقت و باید دانست و بدین جهه دکه نامند کرد و در محل وقت و نایب این نام بالای  
 اندازان معده مستقیم است و در قاعه اطراف معده است اما جهه این مرض کاه به جهه  
 است و کاه به در اسفند از امر جهه است و اسفند از در مخرج دمو و صفرویی و در  
 طبعیت بسیار کم عارض کرد و دوم در دوزان یافت شود و هم در مریض و اغلب در  
 مریض است و دیگر جهه است نشستن زیاد در یک موضع از بیل جنبه نشستن  
 مریض کرمی و زیاد زوار شدن و از خوردن گوشت زیاد و فراط در جماع نیز کاه به باعث  
 مرض مذکور کرد و در پیوست زیاد بواسطه نشا و باز موضع مذکور باعث این مرض شود  
 و هم چنین از زیاد تحفه خوردن و از خوردن سهلات نند خواصه صبرند و هم چیز  
 مرض حشاء نامند و در کبد و طحال بکند و بواسطه است و در دوزان چون در دوزان  
 پیدا شود بواسطه نشا و در بید باعث این مرض شود و هم چنین از زیاد این نشا  
 نریض بود این مرض به سبب غذا صداع قوی و جمع قطن در دوزان و حسن شکم در نشین  
 کاه و خارش در معده و بعد چرخ بعضی خواصه اجابت کند خون و نفوس و با بقیه  
 یا نایب این خون یا امیخته با بزم است یا بعد از اجابت این و چون بواسطه زیاد طول کشید  
 عضله و در معده حرمت پیدا کند و دکه های چند چون قندی و دواطراف معده  
 کرد و در دوزان اجابت بواسطه انشاع معده که های مذکور فشرده شود و طحال و جمع  
 عارض کرد و کاه به دکه های بعد ری بزرگ شوند که در پیون قرار نگیرد و در دوزان  
 عضله مستقیم دوند و جمع نبوی کرد که بنا چون عارض کرد و در دوزان دکه ها  
 مطلق شد و جریان خون از آنها شود و خالی شد و جمع کرد و چون نگاه کنند هیچ نیست

بواسطه



مگر عشا بی و ذبک ماه تا شش هفته دیگر خود نماید و بسا که از فشار دکه ها لطمه  
مفقد موزم کشته ریم کند و بواسطه حادث شود و بواسطه با صله معتدست که خود  
مریض می تواند وقت اول و یا با صله غیر معتدست و بسا که این بواسطه باشد تا بس  
شیخی چنانکه عادت در زن تمام شود و نیز تمام کرد و گاهی خون بواسطه شد  
جای دیگر نفوذ از قبیل عاف نفث لدم و چون خون بواسطه بقاعه نیاید هم  
مباد از جای دیگر نفوذ و توشی در بواسطه در جبهه است یکی آنکه مباد خون  
بواسطه شد از جای دیگر خارج شود و دیگر آنکه بعد از خون یک شخص را که  
دکاه نیز توشی است که چون دکه بواسطه در آن رود از فشار دکه فاسد شود  
و خیر نیست که چون کینه بواسطه در نفرین هم راه دارد و هم چنین اول و بعد از  
یک نفرین دارد و یکی بواسطه در دکه ای که مرض سرطان هم است بسا که بواسطه  
لبطان کرد اما العلاج چون بواسطه موافق قاعده است بدین نوع که در یک دفعه  
شود و موزی نباشد علاج ضرورت نیست لکن چون از قاعده پرت رفت بدین نوع که  
بی نهایت کرد و با بک ملاحظه دکه او را نمود که چون یک دکه از معتدست بر یک دکه و راه را  
مسدود نموده مریض را حکم دست را بر عرض او ده نموده و آن دکه را بالای معتدست  
که فی العود جمع یک یک نماید و اگر زشت اما چنین کند و چون دکه ها زیاد می باشد  
و وجع کم و غیر بواسطه است چند را از طرف معتدست انداخته و در آن زمان ریوندا  
کو کرد دهند و چون در آن اشخاص نخ در بطن زیاد است لهذا از معطرات چیزی  
بطن را اند چون جوهر بنیاع و جوهر پونه یا اسطوخودوس با دکنه و نه و دان فانه و  
ترخی معده هم راه باشد این سخن بکار برند که دیکه مثقال ریوندا یک مثقال نیم و از آن  
یک مثقال نیم تا شش مثقال کوئید در هم مخلوط نموده چهارده صبح و عصر بنوشند  
و چینه باز کرد و خون بواسطه چهارده شب مرثبت دو کدم صبر یک خود کرد و را

با صبح عریضی نموده در وقت خواب خورد و چون بی قاعده باشد آب کوکوز معتد  
منیاد مفید است و چون خواص لضم همراه باشد خوردن معتدنی فایده کند و چون خود  
بواسطه زیاداید طایفه شکر سرب نموده و جوهر کوکوز بنوشند و یک عدد در دهن خود  
نیم مثقال زاج مکرر در او ریخته و وی پخته نهاده به بندند و چون از این معالجات  
سد شود طبیب نماید که بپزید زیاد در مستقیم گذارند و دکه ها چون از این نکند  
هیچ والا چند را از طرف آنها اندازند و چون بواسطه دکه ها نتواند نشست کم کنند  
درست نمایند که چون از کم بگذرد و فاسد شود و آن محله که در معتدست می شود مفید  
نخه زاج بدنه گذارند و بعضی حکا چون دکه فایده چند می سندی بند و این گاهی  
مملکت هند بهینه یار نیست که چون دکه فانه ایشان نام یک باشد مانند کلابی باغ  
امیشیم به بندند تا بند رج بینند و چون پهن باشد یک سوزن در دهن او فروخته کرد  
سوزن را در دکه فرو برده و از آن طرف بیرون داده و با خنجر به بندند که بند رج می افتد  
بدون آنکه خون بد و خون بواسطه شد و از جای دیگر خون بداید کاه می نمود که  
جای خود بر کرد بدین نوع که از لودن که انداخته و باها را از لکیم گذارده و در  
مران ناد کس نمایند و چون لازم باشد صبر دهند و چون از زیادتی خون مرال باشد  
حب زاج سیاه دهند که کم فایض هم مغزی است اما چون با بغی باشد و خون همراه  
املاح حد بد دهند و چون در بغی خوارش است شکر سرب عریض طایفه کنند که در  
یاسد شود یا حوی کرد و دکه ای می شود که از ده موزم شد و اسیر شانه حاصل شود  
علامات در رج دوشانه و بول با بغی که چون در نظری کنند در وقت تنگی ایستاد  
و در این جانی علاج مثل علاج بواسطه است فضل در کاه و روی بول لدم و  
بول لدم عباد است از خارج شدن دم از یکی از آلات بول چون کلمه شانه و مجرای  
بول و این مرض اگر عرض است و نادراذاتی است تعریف برود و این مرض بدانکه بول

بول لدم





الدم خود را طاهر می سازند و حق سبکین دهند و در موضعی که دم است و گاهی بند  
 این علامت چون بول نماید خون در بولست و باید تشخیص داد که خون از کدام مایه از  
 آن نائل بولست و چون از مجرای بول باشد در فاعله منزه و نازل است که حش  
 داشته باشد که ابتدا بول رنگین دفعند بعد نظر و نظر خون خارج کرد و چون از  
 شانه ای که بول است از خون یا سینه یا امری یا استخوان است و از برای آنکه  
 مایه بول اجزای آن که خون داخل دارد و اجزای آن چون میخورد خون داخل دارد  
 و چون رقیق و صاف باشد بول اجزای آن چون ناری جوهری و داخل کند بول اجزای  
 ترکردد و مقدار خون که دفع شود مختلف است که گاهی قدری است و گاهی تا آنکه شبیه  
 می شود و در این صورت باید بول را جدا کرد و گاهی که طاهر و معلوم است و منه  
 کنی می تواند تشخیص داد و در فاعله مقدار خون زیاد نیست و گاهی خون زیاد دفع شود  
 و بی نکت و زیاد است که بسبب این جهت حمل کرد و تشخیص اینکه خون از کلبه است یا از  
 شانه زیاد مشکلت گاهی از جهت می توان تشخیص داد و منها بوج صلب تشخیص دهند  
 چون تشخیص شود چندان صفت ندارد زیرا که علاج هر دو یکلیست اما جهت از هر حال اکثر  
 بجهولت لکن علامت شود از راه دفع زیاد و سوازی زیاد و خوردن مداوم بول قوی  
 از خنده و صفت حبه کلبه شانه و از نکت کلبه که در مجرای مایه کلبه شانه افتد و از  
 سوزنک شد بد و گاهی این هر دو مکان است و خاصه در چند جزیه مانند حبشه و زنجبار و  
 در کلبات و در طبعی طمان مایه ای که بعضی طمان مایه ای که بدون جهت و بعد از چند  
 بد و زجه دفع کرد و چنانچه ذکر شد عود نکت و زیاد است و در غیره و او در نقل  
 مکان نمودن دفع شود و دیگر جهت است از بواسیر و ترله شانه و از ورم کردن در و  
 و این اکثر در میان علامت است و تفتیر البول و چون نکت در معده مستقیم بر بندند  
 مذکور را احسان کند اما العلاج استعمال نمودن لغایبان از همه بگوشت و لغایبان زک و

خصات

لغایب اما نه است و از مایه برهنه نمایند و چون خون از مجرای بول باشد و در صورت  
 و کی نیز که نوزاد دهند که در کمره موطا بن باشد و خون کرد و چون باین هم سد نکرد و طلا  
 البدر نمایند و اگر از این هم نشود کازرین در مجرای بول گذاشته و از بیزین نامشع بستگی  
 به بندند که آن شمع فساد نموده و مجرای را صاف نموده دفع جریان خون شود و ثاب است و قد  
 باید از این عمل طول کشد بعد شمع را با نر نموده کانه نوزاد را در دند و این معالجه اخر است و آن  
 اندک از جوهر کور و مفضضات دانه و در بعضی از ام نگاه دارند نقد است المعرفه چون  
 علامتی باشد بد است و عرض است از امراضی چون عرقه و لیکن و شش و شش فصل  
 در میره از بی ادراست و در ارطیت و در ارطیت عباد است اما جریان دم از دم نریان از  
 حالت طبیعی و هم برزد و قسم است یکی بواسطه حبض و دیگری است که در زنان است و این  
 کرد و در زنان است و این سیلان دم از رخ با بواسطه سخط حبض است و با از نامرطه  
 از حبض است بواسطه مغزیه و غیره اما علامت از من در زنان غیر این است و علامت  
 شود در فاعله دو حبض یا در حبض بر وض و حبض و حرکت کبی که در شکم  
 و صلب معاینات حسن نقلی و در میان ریز و حبض کی در زنان و جاری شدن خون و این  
 گاهی فی الحقیقه بجزو جریان است که در این نوع بر روی مایه غامض شود و در فاعله  
 قطره ای که نا فاصله و چون زن بر خیزد خون زیاد تر خارج کرد و چون بخوابد کمتر  
 کرد و در بد است که در وقت معظم غذا خون زیاد تر خارج شود و در راه رفتن و ایستادن  
 و حرکت کردن و از تحریک قوای نفسانی چون خشم و غضب سیلان زیاد تر شود و این  
 خون منجمد است و بر جکم لازم است که علاج را به بندند که بسیار است و این بوده و نخواهد  
 دانند و نا ممکن باشد خون را به بندند که چون از این بیاید یک نطفه از جنین یا شمع در  
 او باشد و در فاعله چون از این بیاید بیاید که کم خون بنداید و خوب کرد و در کتب غیر  
 نمایند و در یک حبض بگوید چون خون زیاد دفعند باشد علامت قلب خون حاد

ادراست



با اما سست و پادمانند فرال بدن سفیدی لب و پلش قلب سیاه بدین چشم اما جهت  
 این مرض اول سست داشتن و سست شدن از حقیقت زیاد و فرط جماع و دیگر درین بجران  
 زن که حقیقت خواهد نمود و چون در حقیقت می باشد با این بدن خون را بیکه  
 ملاک کردند و دیگر جماع کردند در طحال خفیه و گاه بدن را انداختن دید شد  
 بیشتر عارض کردند و در فانی که زیاد کی الحس کج خلق هستند زیاد و ظاهر کردند  
 هم چنین زانی که خشنای رحم را دارند و عشق زیاد و فرط جماع نیز باعث این مرض گردد  
 و هم چنین فرط نمودن در طحال و حقیقت باعث مرض مذکور گردد و وجه دیگر اینست  
 لب که سست است و این در زنان فرنگ است اما تشخیص این مرض باید نهید که  
 بواسطه چنین است یا بواسطه امراض جسم چون سرطان که در صحن رحم یافت کردند  
 کله بعد از این بدن رحم جمع شود و همیشه سست دارند و در بلاد اسلام بواسطه  
 ممنوع بودن از دیدن حکم تشخیص قوی مسکلت اما نقد من المرفه در زنان جاهل  
 چندان محل خوف نیست خاصه در زمانه اول و دوم که چون از جمیع جهات نمایند  
 بزودی در دفع آن گویند که نامل در او باعث هلاک است و اگر نه هلاک نکند این مرض  
 مزاحی گشته و همیشه زن طفل را سقط کند و چون جنین بواسطه عبور حقیقت در این جا  
 قوی است که اغلب مجرطان شود اما العلاج شرط اول حرکت نکردن است و بعضا  
 خانامند و زیر سرین و استکانی نهاده که سرین بالا باشد و او را انداختن منع نمایند  
 و دوا و دوی مرتب است یکی جوهر کز و دیگر اینها که او را منع نماید و همیشه چون نشوین  
 باشد و سست باشد بکری است نهاده یا میان پا اندازند و چون شد شویم باشد  
 نموده کنند و در مجمل بواسطه دیشه گمان و این علاج اخر است و چون سست خون کرد و با بیکه  
 نمود که مرض عود نکند و این نوع نمایند که مدت یک ماه زن جماع نکند و حرکت یابد  
 نکند خاصه نزد یک حقیقت چون رستنا باشد زیرا که حقیقت نشینند بلکه اغلب در رستنا

و نمل و اب میز یا بهر اینست و چون زیاد سرد باشد سطح این نموده تا کم در او نشیند  
 و انجام آب سرد بهترین دواهاست و چون خون زیاد کم شد باشد زاج سیاه دهند و  
 از او ویرجانه و از این جناب نمایند و روی که بدن را در حقیقت باشد و در وقت  
 این مرض از قیال زد و کم و غیره و روی بخوابان و کمی جوهر کز خورد که هفت سیلان  
 نشود اما اگر طشت که بواسطه حقیقت بدان که بسیار نادر است که زن در زمان حمل  
 عادت شود و اگر فرساده و ماه نیم و چهارم زن خون بپند نیست مگر ابتدا و سقط  
 چنین و ممکن است چنین را نکند و نمل سقط شود و در صورتی که چون آنکست در حقیقت  
 رحم برسد بسته باشد و چون باز باشد حکما سقط کرد و چون بسته باشد بدین نوع  
 چنین نمایند که زن بیست خوابید و حرکت نکند و در منزل معطل باشد و از کرمی  
 برهیز نماید و آب و شیا و نمل که بهین مذکور بکند مرد و چون عرق رحم باز باشد  
 نگاه داشتن چنین محال است و باید بزودی چنین را سقط نمود بدین نوع که در وقت  
 سکه را پنج قسمت نموده ربع ساعت بکشد و هندی بجای او بیکه دهند و بهر  
 این است که با دوا آنکست در رحم نفعه و پانزده از جنین را گرفته خارج نمایند  
 بعد از خارج شدن از رحم نه ایست و بیست را نکه با رجه از جنین یا از جنین  
 یا از رجه در رحم ماند و در قاعه در صحن رحم ماند لهذا است نموده باز و  
 آنکست در گرفته خارج نمایند و در قاعه است که زن در همان ماه که طفل سقط کرد  
 باز چون وضع حمل پیدا کند در همان ماه سقط کند و باید بدین نوع خط نمایند که  
 چون مذک معده نه رود و هفت فی الفو و بخوابان و حرکت نمایند و آب و شیا و نمل  
 که بعضی سقط نکند و چون در طشت در حقیقت زایدن کرد و علاج او در بعضی بیکه  
 ذکر شود و فضل و از امری سوزال که هم نامند اب بیکه که عبارت از آنست که  
 و سکه بخار است از بخن خون و در جرم دماغ صفت تیرج او و از آن مخ

سکه



بعد مرگ قندق ناکرد چون میخند دیک شود و این بقدر جای خود که فرزند کرد  
 بخوابد و چون صاحب این مرض بعد از مرگ کردن زمانه ماند و بعد از ده ماه  
 بپزد خون با این طریق است لکن اثری درک و در واد و کینه محوطه دارد و چون بعد  
 از یکسال بپزد کینه خالی یافت کرد و زیرا که از خون میخند تحلیل رفته لهذا کینه او ماند  
 و او تحلیل زد و در هم متصل کرد و تشخیص که کینه گرفتار شود چون در جین کینه میزد  
 سلی در دایک طرف بدن یافت شود و اگر از سلی در طرف بسا باشد خون در طرف میسار  
 کرد و اگر در طرف بین باشد خون میخند ناکینه و در طرف بسا میسار اما جینه از جن  
 اکثر استعدا است و مستعد از مرض هستند کسانیکه سر ایشان بزرگ و در ایشان  
 کوفه مبینه بین و صورت با حریف است و این مرض در مردان پیش از زنان یافت میگرد  
 و دندانان شش میخی استعداد دارد و در اطفال نادر است و بیشتر در صورت در دندان  
 و تابستان و افرط در شراب مستعد کند شخص را و هم چنین در اعمال عقلیه بی نهایت  
 و از ترس پنهانیت و شادی زیاد و باعث مرض مذکور گردد و چون رشح که طبعی با و  
 عادی بوده مدتها ماند بواسطه و غیره و مقدّمات این مرض کمی توان استنباط نمود که  
 مقدّمات این مرض شایسته است همچنان دم و در است صداع و در وید و پیش چشم  
 صدای نین در گوش این مقدّمات می تواند نایکسال طول کشد و بعد بقصد است که  
 غامض شود و کاهی می خورد با وجود نمودن سکنه حس و وجه در دایک طرف اعضا پیدا  
 شود علاج در این مقدّمات باید زودی حرکت را کم کند و اجتناب نماید از خوردن  
 شراب و گوشت و تبرید نماید و چون این علامات در پیوست زیاد شود اولی است که  
 هر چه پاره روز یک سهلی نوشتند و نیک تر از همه اصل است که خوشبخت گردد  
 کشد که بدین تدبیرات و احتیاط می توان نمود و تفریق روزی از مرض بداند که از مرض  
 بچند درجه است یکی درجه خفیف است و آن بدین نوع بروز کند که یک قطعه مرصع

کسانیکه در وقت بخت

بجای مستوی شد بعد از این معانت تا نیم ساعت بحال بود و حسن بودن در یک  
 هم رسد و تا چند روز این حالت هست بعد دفع شود و این در وقت نیست که بقدر  
 قطره خون در جرم دماغ ریخته و مملک نیست و دیگر است که خون بعد از زیاد  
 در دماغ ریزد و این مملکت خواصه چون در دایک مح صغیر میزد که فی الفور می کشد  
 اگر چه اندک باشد و طول کشد یک ساعت یا دو ساعت که بعد از او بنفش یا قشنگ  
 و در این طول این علامت است نفس کشیدن با سخت و صدا صورت در زمان این  
 چشم برآمده و از من کمی میزند و غلبه دفع کرد و بول و باریقی فاعل دفع شود و علا  
 کرد و بسا که پیش از سکنه مقدّمات مذکور باشد از قبیل مد و در و اول مرصع  
 در دایک موضع راس میل نماید بخواب و بعد بقصد افشاده و علامات مذکور هم رسد  
 و این در مردان چون نازک است و در دندانان پیش از بروز مرض مذکور است و  
 دندان ایشان کم شود چنانچه خود استنباط نماید و چون خون در رخ بریزد بقصد از آن  
 که هست می خورد و غش نماید و حرکت بدن تمام شود و یاد از این حال بپزد یا بقصد  
 چند ساعت ریخته و زبان نالکنت و از نصف بدن شل شود که من در اولی و بسا  
 که کرامتی می کنند و نفس کشیدن با سخت شد و حرف نمایند سردی و در اعضا افتاد  
 و بعد از چند روز میزد لکن چون خون زیاد بنشاند و بحال نرکزد تا چند وقت لکنت  
 در دندان است و چون نبانی نماند یا رگفته باشد فراموش کند و بسا که در جوف  
 مزین یک کلمه را فراموش کند عجبی که رجوع بلیغ نماید و با کسانیکه چند سال  
 جلپش بوده بسا که ایشان را نشاند و این سستی سلی طرف می تواند که نامت نال طول  
 کشد و بعد بهبودی حاصل کند از این نوعی با و بسا که حرکت بر کشته خسر میگرد  
 چنانچه بسوزان حساس کشد و کینه در دوت طرف علت بنفش رنگ شود و حسن  
 کند که هر طرف علت همیشه سردی را نال است و بسا که با وجود عکس شیخ در طرف



عانت حاصل کرد و چون زیاد در طرف علت خوابد تا نفع با حاصل شود و گاهی در وقت  
 بعد از خوردن حرکت جمادات را دائم بگرداند تا نفع از آن مرض زیاد آید راست که  
 کبی یک دفعه بکشد و چون کمتر کند در دویم و سیم دفعه هلاک شود و این مرض  
 می تواند شسته شود با نرم شدن جرم داغ و در این جا تخمیر و بیاض مشکلی در سینه  
 مشتمل می شود با مرض آب و زیم فلان آن قطعی کشد و هر که بحال نیاید در نزدیکی  
 در دو سه دقیقه است و می تواند شسته شود با خوردن بعضی از سبزی که در آن  
 کشد که می توان تخمیر داد که از ستم مزه یا از مرض بکشد و در تیرنج و در بکشتی  
 شود با مسی که از شدت فوط شرب بخا شده باشد لکن او را سبزی را چیده و در آن  
 شود نقد سبزی که چون شخصی یک دفعه بکشد که این نیست که بسا ساعت بکشد  
 شود و همچنین چون قوی با طبع غلیظ می شود بکشد با استمال العسل چنانچه مذکور شد  
 در این آیه حفظ بکشد با سبزی که در آن قطعی کشد و در سینه و در پیشانی و فک  
 نماید و چون کبی بحال نیاید با له با شکر و نمک فروخته و در دهان و در او فرو  
 خلف گوش اندازند و در بعضی از این خا با بید و چون این شخص غذای با در  
 باشد بدون تامل با یون و دهند که می نماید و بعد بر پد نماید و چون مرض زخم  
 کند و غذا با بید بر پد دارد که مرض نکش نماید بدین نوع که شراب بخورد و گوشت کم  
 خورد و نباتات زیاد بخورد و علاج را پیش نکند و در چونا بل به سبب کرد و در وقت  
 حبه کشد و چینه سبزی و سبزی بعد از معده شدن علامت غلبه دم که چوله است غم  
 کند و آن عضو را با آب کافور و مرهم آیه لک باشد و در آن عضو صابون کشد و لک  
 سینه نیز مفید است و خوش در پشت کردن هم مفید است و هر چهار روز و در این دفعه  
 سهیلی باشد و جماع و حرکت نندازد و موقوف کند که بدین تدبیرات مرض نکش نماید  
 و گاهی خون در جرم داغ مابین این ریزد و تخمیر در آن جا مشکلی در علامت غم

بکشد

با سکه تفاوت ندارد و این اصطلاح بر این بیان می نمایند که مرثی منسج و این خون هم  
 چون کم باشد تحلیل میرود و مثل سکه فصل در آن کوبند که هم می نامند و پرور و این مرض  
 بسیار است از هر یک خون در فضای جلد که بدین واسطه لکه های بعضی در اعضا ظاهر  
 برسد که آن لکه ها که در کجک و گاهی بعد از یک بول می آید تقریباً روزی از مرض آن  
 روزی از مرض که در روزی است بدون مقدار آن و گاهی با مقدار آن و مقدار آن است  
 و جع مفصل حرکت و بعد از این مرض برود کند و بعد از آن خاصه در زمان و صورت و چون  
 دشت در این لکه ها که از این دشت و غیره بکشد و این لکه ها منقرضند و گاهی در یک موضع  
 محبوسند و چون در فضای جلد جمع باشد لکه کوچک است و خون در دشت جلد و فامه  
 میریزد لکه های بزرگ نمایان شود و این لکه ها در قاعده بدن حی است و وجع هم ندارد  
 ظاهر می شود و در فضای مخاطی انقباض و گام و اندازن خد و در آنجا تیری و جع است  
 لکن نه سرد و نه گرم و چون فشار به لکه نماید خون معقی خارج کرد و گاهی نه مال  
 هم رسد و در قاعده رفاق هم است که گاهی این غلاف مملکت اتفاق افتد اما جبهه  
 مرض گاهی مجهول است خاصه در امر جبهه ضعیف و بیل اطفال و زنان و بچان و در  
 قاعده این مرض در سبب است که مزاج را ضعیف نماید از بیل و زایت غذا و سبزی  
 که زیاد طول کشد زیرا که در کشتی نباتات و چیزهای نامرهم برسد سال آنکه گوشت را  
 خشک کرده و نگاه می دارند و همچنین ماهی و در زنده و امثال آن و همچنین و خشک  
 عملهای همین و مرطوب باعث این مرض شود و گاهی این مرض عام شده و گاهی سبب است  
 غصه و غم زیاد تخمیر این مرض می تواند شسته شود با کسیکه بیدار و چون با در  
 باشند این در وقت است که سبب آن مانند و گاهی بواسطه مرض طلب است و هم چنین  
 شود با طبعی که کک زیاد و در خوردن باشد و در این جا باید ملاحظه شود که چون لکه  
 سالم باشد پرور نیست و در غرض هم یافت شود و هم چنین در حقیقت تیری و



بظهور رسد نفدت المرقه مضیت که در قاعه دفع شود مرچند که طول کشد و  
 چون لکه ها زیاد بزنند باشد بلیک و باشت و چون رعاف زیاد باشد تیرد باشد و  
 چون حی بظهور رسد بد نیست زیرا که دلیل استقامت بدن است و بدن است چون لکه ها  
 در زیر و زیاد کرد اما العلاج اول خوردن سبزی که است چون نه نلک و ترب  
 پیاز و مثالی آن و دیگر خوردن مشرباتی ترش چون آب لیمو و آب نارنج و در وقت آب  
 راه رفتن و اغذیه نامر خوردن و دیگر خوردن جوهر که کرد و بشویند لکه ها را با عرق  
 نعناع و کلایب و بوی قوی که با باغ مضنه کنند فصل دوم در مری و  
 مرض عمارت است از سعال دی در بعضی از اشخاص که با نلک زخمی خون زیاد از  
 دفع شود مانند دندان کشیدن دندان و غیره و جراحت کوبی که بدیشان واردید  
 راه نزد یک لیثام نماید و لوله ها که در این جراحت بهم رسد بسیار از خوردن فستق  
 و ان خونی که دفع می شود بی عوار است و اما نیت دنیا دانست و دیدن شد که این سعال اکثر  
 موردی است و چون یکم از مزاج شخصی افت باشد هر که بخورد از لوله فصد در او نکند  
 و عمل بد نیز در او نکند اما العلاج حفظ صحت است که نیت مکان کند و استقامت بر  
 بسیار میفاید و علاج اگر برون نمایند و در خون بدن مغالجات کنند که سعال  
 کرد و چنانچه در امری مذکور گشت که چون رعاف باشد علاج رعاف و هم چنین  
 با سبب بخور و در عمارت است از مزاج شدن یک از ترشحات بدن زیاد  
 از فرط طبیعتی این بار است و مرچند فصل اول در جریان بدن فضل دی و  
 در سیدان نفث فصل ششم در سیدان بلغم از غشای مخاطی معده که بدان جهت می خورد  
 فصل چهارم در سیدان بلغم از معده که بدان نام بلغم دفع شود فصل پنجم در سیدان  
 فصل ششم در جریان شیر از پستانان فصل هفتم در سیدان بلغم از معده فصل هشتم  
 در جریان عرق فصل نهم در سیدان و معده که همیشه در چشم جاربت فصل دهم در

در زیاد شدن ترشحات

جریان بدن

مرکام که سیدان رطوبت است از بلغمی که افضل اول که جریان بدن باشد که می نامند بسیار  
 و هم بی بی نامند که عبارت از زیاد شدن آب هفت است اما جهت این مرض اول سبب  
 خوردن جوهر است و بعضی اوقات بواسطه منورم شدن دهان است و در حلا و دندان  
 اختناق و هم کثرت بدن علامت مخصوص است و هم چنین چون دندانها متعدد می شود  
 بدن زیاد شود و در دندان صاحب لکرا و قانات بدن زیاد کرد و تعریف بر دندان  
 بدانکه این مرض از قانات بر عود و عود نامند زیاد است که نوعی بر این جاری کرد که  
 توان و از انگاه داشت و در دندانها و کاه بدن رج است و کاه در شب نام شود و کاه  
 شود و در بعضی خواب تواند نمود و صاحب این مرض از غلای معده زیاد از دندان و کاه  
 کرد و در بعضی که خورد و بعضی اوقات اعمال معده بقاع است و کاه در شوالضم و کاه  
 عطر و لبر است و کاه بطور منصف است مانند نوبه و کاه بی قاع است که مرچند  
 باک و فصد نکند و بسیار که در یک روز فصد یک من طوبت از دندان بد این طوبت  
 مرطوبیت است بقدر دندان بدن که در حال احتیاج است و طعم و اسهال است و این مرض  
 و کاه منقعات و این در وقتیکه که جهه بواسطه خوردن زین باشد و بعضی اوقات  
 لریج است و چون جهه مرض ورم باشد فدهای بران نیز می خورد و چون جهه عصب  
 فدهای مذکور سالم هستند و بعضی اوقات بسیار است مانند اصل او به خوردن ایشان  
 باعث فراوانی بدن است لکن وجه دندان از این است که نفدت المرقه مرضی است غیر مملک  
 لکن در علاج خیر است و باید که تحفظ کرد که این مرض عصب است یا دمی است چون در باشد  
 معالجات ضد ورم نمایند از قبیل زوال و الاضرن و سبب از دندان چنانچه در روز و جوهر  
 مذکور گشت اما چون عصب باشد دندانها از زوال ظاهر و سوء الهضم باشد باید معالجه  
 نمود و در دندانها من باید که سوزش و سوزش دندانها و در حلا و اختناق و هم کثرت  
 دادن مرچان با نام بلغم و آب که هلو و انور و خدیو سبز نافست و سبب از



سیلان بلغم از غصه  
الویه

سیلان بلغم از معد

اسهال مزمن

ناید در صورت استعمال خود فصل درون شر که عبار است از خارج شد بلغم  
بنا بر این غصه از غصه است که این مرض خود را ظاهر سازد بآنکه در وقت صبح بلغمی نازک  
و نازک بواسطه سرفه بی خارج کرد و این همیشه بلغمی نازک و ریزه است لهذا باید علاج  
نمود مانند علاج نازک مزمن و به وسعت دید شد از دادن صوغان و صبح بلغمی نازک  
اوشن و بسان یکی و امثال آن و علاج مانند علاج مزمن و به وسعت دید شد از دادن صوغان  
امتنان و منفعت دید شد هم شایسته و هم استحباب و فصل در کثرت بلغم سیلان بلغم  
از معدن و این مرض خود را ظاهر سازد با سرفه دم و نازک خاصه در صبح و امتناع بلغمی  
است از بلغم نازک و بیاض و میخیزد اگر در ابتدای فی مالتش در معدن ظاهر شد بلغمی نازک  
اما جهت از مرض کثرت غصه بواسطه و معدن و زیاد شدن ترشی در معدن و کاهیه  
در حلق و بعضی اوقات بیست از افراط در عرق و هم چنین از جبن طبع و دیگر  
بروز نفیس اما العلاج چون چینه از ترشی معدن باشد و یونید بنایا بر هندی چون عصبه  
ابن کلام تلخ و مرطبان و امثال آن دهند و کاهیه چینه گرم است لهذا اذی و صحت کرد  
و اما از مملکت فرنگی کاهیه مفید است و چون از سیرت مزاج باشد سهلان مند و در حلق  
علاج مشکل شود و کاهیه که خطنا نا اوست طبع و کپی شراب خوردن مفید است و چون  
افراط در عرق باشد ترک کنند و چون از جبن طبع باشد مد رطبت دهند و چون استیلا  
کرد که مقدار نفیس است نمک ترین و از جبن استعمال نمایند معالج نفیس  
کنند و فصل دران و به نفی سیلان بلغم از معدن که عبارت از اسهال مزمن است  
جهت از مرض کثرت بواسطه سوا الحظم است و کاهیه نیز تلخ و روغن نار یا اسهال است  
بی قاعده اجابت نمودن در پنج شش ساعت فاصله یا در نیم ساعت یا در فاصله  
مراجبت باشد و هم از اسهال معده و در جبن اجابت در پنج و بیست و یک و در بار بلغم  
بلغم خفای است قطعی مانده پخت سفید تخم و در ظاهر است از مرض در وقت

دارد و در شب زام هستند و در اطفال از مرض غامض شود چون شیر ایشان معقول  
طبیعت نیست تا آنکه چون ایشان از شیر باز گیرند در دو سه ماه اول غذای مقلطه  
دهند با صمغ من مذکور کرد و در صفت تلخ این مرض دید شد که در وقت مایه شش  
عاطی معده نفحات بسیار و چکیت نغمه المومنه و صلیب غیر مملکت لکن بود  
است و در علاج خیر است تخم صمغ من داده شود از دیدن برادر چون در وقت  
او بلغم شفاف و قطعی مانده پخت سفید تخم یافت کرد و البته مرض مذکور است اما  
العلاج ابتدا تغییر دادن لباس مکان و است و بهترین لباس پشمی که در وقت دیدن بود  
یا به عکس روند و در وقت مرض را با آب سرد شویند لباس پشمی بپوشانند چون قطعی  
خوار باشد موضع را عوض نمایند اما تغییر مکان بهترین موی جبال است که بهر معنی  
که خداوند آن شما از من را چون بگوشتان برده اند رفع آنها شده و چون از ممکن  
شود ماما لکن باید مترا ایشان غیر مرطوب باشد مانند بالاحانه و غیره و دیگر اجابت  
خود را سوزد و اجابت مانده جزیره و هند و اند و اجابت و اجابت ایشان خاصه طبع  
که باید زیاد مانده کرد از شیرین و میوه جاذب شرب کمنه کاهیه و نشیندن و کاهیه ترش  
خوردن و از یونید و نفیس و آب بسیار مفید است و تقطیر فیون و بود و در وقت  
است و در اول آن قاضیات دهند چون کات کلابی که کلبا خاصه در اطفال که کلبا  
بنا بر این غصه است و چون زیاد مزمن باشد بعلقات و فو دهند و در اطفال از دادن  
کلمد و روغن کچک رفع اینها شده اما آنها را جدا جنت است و خوردن سبلا  
و میوه جاذب یا در وقت دیدن و بیطن و از خوردن بنفشه و نازک و ایشان و از  
ترسین یا در وقت دادن در آب سرد و در وقت عرق و در اطفال که در وقت بودند  
و خواص طاهر من خود را افراط در عرق و بهترین تغییر مکان و خوردن و در وقت  
انما ارض اند و حی فی اسهال طاهر شود اما العلاج چون از یونید یا در وقت و در وقت



سد نکند بلکه کمی زخم خراش دهند تا معین گردد و ناله ریوند با کمال همدیگر  
 جهنم بواسطه دندان باشد اگر هم سد کنند ملک است لکن اگر زیاد مزه کرد که بودند  
 دهند که معین گردد با این مطبوخ صلیب لاشانه ناله کنند و چون سببی است  
 حنجره با مطبوخ صلیب قطران بماند و در کشتان در فاضله اسهال با اینون بسته  
 کرد لکن در این زمان چندان مؤثر نیست و بهتر است که شب کمال دهند و صبح و وعین  
 کز جاک و در اطفال اسهال سد کرد و چون بشمارد و معنای دل کرمی بند چون حمام و غیره فضل  
 در اسهال مزه یعنی جریان معی فی زاده تعریف بوزن من بدلا لکرم من خود را ظاهر  
 در اسهال مزه معین شدن بی دوی مثلا در یک شب چندین دفعه مکرر شود و بعد باند  
 فکری که حرکت هواس کرد بدین نغز معنی خراج شود و کله بدین نگر خراج کرد  
 و چون این حالت زیاد طول کشد بوزن شدن و حرکت اندکی و بدین نغز زاده معنی خراج  
 و هم چنین بدین نغز ذکر و خراج چنانچه در مرض مطلع نیست و هم چنین باندین  
 لباس است معنی خراج شود و هم چنین دفع بوزن اجابت معنی زیاد خراج کرد  
 و چون این مرض غلبه در مزاج نماید احوالات متغیر شد چنانچه مزاج پیدا کرد که بعد  
 بروز مزاج در زایل است و جمیع قوی تحلیل رفت که معنی غلبه تاب و توانائی در دینیت و فو  
 باه با مزه فانی کرد و جوی نفس کرد و دیگر حج کت قلب بطلش بد و اشتباهی فاعده  
 مهمم بکرد و چون جوان باشد بنمای و ناست خجاک کرد و چشم کو فاند و فواح زاده و زید  
 بواسطه عدم قوه باه و کمر عقل و فکادت کرد و چون چنانچه فراموش کرد و در دین باغ  
 و هموم و خواهی های مولانا بپسند و مرض نهاده کرد و جنت و کله مرکت شود باغ و  
 بودی می کشد اما چنانچه این مرض خواصه را فراموش است و کله از ضرر که بکمر وارد  
 اید و دندان از مزه و نگر من غار صکر و در هم چنین طفا لیکه بدین نغز خراج دیا  
 کنند یا جلن میزند بیا که آخر مزه بدین معنی کرد و کله جهنم جوت و این معنی در

خروج معنی بدون زاده

در مزاج است ماک هم دیده شد لکن این مرض بسیار شسته بود با مزاج و نگر که در  
 حنجره کله نیز بدین طریق و طوبت باید و باید لکن این ادب واسطه زده بین که چون  
 مرطوبت را در دین زده بین کله ناله که جوا فانی است که در معنی است و در این طوبت  
 معنی است و الا مزاج است و دیگر ناله که در مزاج است انسان معنی نشود لکن در این معنی  
 کرد و در در سب بول صاحب این مرض نیز از جوا فانی معنی ظاهر است که با دوز بین  
 شد لکن چون مرض دوام نیابد پیدا کرد کیفیت کین معنی تغییر نماید چنانچه جای معنی  
 مرطوبت و فانی نگر خراج شود مانند شیر و این جوا فانی که در دوز و متحرک باشد و حرکت  
 هستند و چون دوام نیابد پیدا کنند جوا فانی فانی شوند و در دین چری دین نشود  
 و چون بدین نوع کرد و باید لکن این از ازال و بقوی و فتنه مرض باید در است  
 که این مرض است بسیار نادر و یافت کرد و فتنه معرفه از ابتداء خوب است که در فتنه  
 منع نشود و چون زیاد مزین شد ناله مشکلت اما العلاج ابتدا کار می کشد که این  
 وقت پیدا کنند و هم آنکه تغییر مکان پیدا کنند و کله را ببرد بپسند و انجام بپسند  
 بهر بلیت و مقویان استعمال کنند خواصه ببرد و چون عصبه است کافور استعمال کنند  
 شستن لک و کله را ببرد بهرین ناله بپسند و باید ملاحظه طبیعت ایشان نمود بپسند  
 پیوست غلبه کند و فشار بر مزاج بپسند کرد و در دوز نگر خراج کند و از خود  
 ترشی و مغزین بپسند و چون طبع عادت بپسند و ناله باشد و خواهند نگر این  
 خادد کشد تا مزاج این مرض این باشد بدین نوع کشد که او را در دوز خراج بپسند که در  
 باشد و عذبه مقوی و لخمی کم با و دهند و عذبه است که با و دهند لک و با بپسند  
 شسته بعد حرا می سد بهرین و و زور کردن بهرین و بهرین که او را در دوز  
 فضل در لک معنی بیلان بپسند و عذبه که جوار است از خراج بپسند بپسند و بپسند  
 مایل بدوز لک خراج باشد تا مزاج این حنجره باشد تا مزاج این مرض می آ

سیلان بپسند و مایل



عصرم و در زمان که مزاج ایشان با غلبه سردی مزاج دارند و زمانی که نیا دانسته شوند  
 و زمانی که نیا دیکار و حرکت نشینند و کما فی ذلک همت بعضی از اراض عظیم آن  
 بیل مطبوعه و غیره عادت شده و مرض مذکور و در وقت و از افرط دجای و  
 تنه بیا که مرض مذکور غاص شود و در حین طبع نیز کما فی این مرض مشغول گردد  
 زمانیکه این مرض در ایشان غلبه کند و وضع حمل ایشان کم شود و نفی بر وزن مرض خود  
 ظاهر مانده بجای شدن بلغمی قوی سفید یا نایل بیری و کی این و با الهی  
 با مخصوص از نایل و کما فی چند آن شدن و نادر بلکه در دو چند که پیدا شود و  
 بعضی شد بدست نویسد که زجانه را تمامین و در این حالت دویم زن بزودی مزال  
 پیدا کند و یا آنکه در چند روز دفع شود تا آنکه ناچند سال بماند و در قاعه چون کبی  
 طول کشد تا چند سال بماند و در ابتدا بطور مقصودت چون من کرد و علامت  
 مزاجی پیدا شود از قبیل سستی و بی قوی و اما لث معده و از جاع اضماعی چون در دندان  
 و عرق النساء و صورت سفید یا نایل بیری و کلبش و صیدی بنین در گوش سفیدی  
 بنص صغیر کرد و چشم بی نور و خط سیاه در بای چشم پیدا شود اما تشخیص این مرض  
 از مرض بیان مشبه می شود با سوزنک و تشخیص این بیان مشکلت مکرانکه بداند  
 که سوزنک و سوزنک از دو یا بواسطه سرب سوزنک است و یا که سوزنک زن چند سال قبل  
 این سوزنک داشته و دوباره عود کرده باشد لکن در سوزنک بلغم غلیظ و ضایع  
 مایل تر از نایل به بنفشه متورم و در این مرض ضایع غلیظ است بلغم رقیق و آب است  
 و در سوزنک عنبر هم چند اشکی دارد و در این مرض و اشک ندارد و این ملاطه را  
 با اشک نایل به مخصوص نیکان باید نمود و در سوزنک وجع زیاد است و در فراخ راه  
 رفت و در این مرض چنین نیست و در سوزنک مزاج تغییر نیابد و در این جای تغییر کند  
 تقدیمت المعرفه مرضیت با عود و شک و در او دیر کند و از اولاد بدیدند از

اما العلاج باید از دو جهت مقوی مزاج استعمال نمود و دیک شد که چون زنان در  
 یک لای روند و حرکت کنند مرض فرغ شود و چون حیض کم باشد باید دوا ایامند  
 و استحکام آب دوا را جاری هم میدانست و چون حیض باقی قاعه شود و وقت بگردد  
 مرقدیک دفعه با آب دوزک و دواهای قابض مانند مطبوخ یا صند و پوست نار یا السبح  
 یا مطبوخ پوست نازکند که در شش سیر مطبوخ پوست نازک هفت خود و لایان فک  
 کنند در مایل به بد جاع و از آن نکند لکن با قاعه کنند که دوا ایامند و حتم  
 در مایل به بدن یا در آب محلول کرده و زوجه نمایند فصل در کلاک و که عصاره  
 از خروج سیر از ایشان که بقدری شیر خاخ شود که با نیک زمان زن است و ضعیف نموده  
 و این علامت خود اغلب بعد از این که جمیع خون مبدل نشیده و از اول امر یکدو  
 بنا بدچنان دانست که چون سیر زیاد بی خارج کرد و سیلان است بلکه چون سیر زیاد گها  
 شود باید ملاحظه مزاج نمود که چون قوه انقباض نکند یعنی ندارد لکن چون مزال  
 پیدا شود و صورت کبد که در دوا وقت سیلان است و چون سیلان باشد با وجود  
 و خوراک مزال روزی و روزی یاد کرد و در مکتب حرکت سست کرد و هم راه طبعش  
 قلب و سیاه چشم و صدای دوی در گوش و در حبل الوید تیر صدای دوی یا فک کرد  
 و هم در فک نفس نک کرد و فک سرفه خشک نماید و صورتی رنگ و چون زیاد طول  
 کشد و ذات مزاج ظاهر شود که در عصر ها و جبهه فرغ شود و در این حال اشکاک شدت  
 و علامت عصب و تبخ عارض شود که بی حال گردد و خواصه و حرکات زیاد و صلاخ  
 هم رساند و در وسط روز شعر و روحی خفیه عارض شود خواصه و در هضم و یک  
 وجع روند در بعضی از مواضع ظاهر شود مانند سینه پش او در تحت نفس و این جمیع  
 شدت کند در حرکات قوی و مزال روزی و روزی یاد کرد و در سینه ای کند و از خیره  
 مریض نام شد که در بی نظمو و رسند و هلاک شود جهت این مرض یاد و مزاج زن

سیلان شیر



نایانکه از زیاد شیر دادنت مثال آنکه زنی دوسه طفل را در دوشش ببرد و کافه  
 اتفاقی است و هم چنین چون در مقام مرضی طفل را شیر دهند باعث این مرض شود و در خان  
 که بزودی بزیاید و چون خون دادن شیر بطفل ندادند و شیر دهند بسا که باعث مرض  
 مذکور گردد و هم چنین زمانی که اصل از زیا دتی بجای آید و باعث این مرض شود و چون  
 در زن کمون مرض است شریف است چون مرض فلک که چون شیر دهند بسا که باعث این  
 مرض شود و هم چنین زمانی که در شیر دادن بسین شوند هر چند مشکلت و زنا بیکه  
 مزاج ایشان عجیب است که چون طفل پستان ایشان را مکد کله از شرف شنج گیرند و  
 کافه سبب از ذایت غلات و هم چنین طفل را که دوسه سال شیر دهند و آن طفل  
 نیز گویا باشد اما العلاج اول شیر ندادن مرضی بیشتر مکان یعنی ذایت لای رود و غلات  
 های مقوی با و دهند و جوهر که کجی امن و پستان را با لایند و دیناری از  
 حکایت داده اند لکن ضرورت نیست و بهتر است چون زین مسعد این مرض باشد بعد  
 از شیر ندادن و اگر بزرگی باشد و خواهد شیر دهد باید شیر را تمام کرد  
 بدین نوع که پستان را با و دهند و با لایند و بیک مسهل از این نمک دهند که  
 قلیا ربی را که فیه جوهر گوگرد و او فوجیه نامیکه از او حاصل شود و مقدار او نیز  
 نمک و رنگین و چند روز نیز هر روز ده کم خورد چون دوسه چهار روز و چنین  
 کند شیر تمام شود فصل در پانچاری یعنی پیلان بول بدون دی بی بوس و در  
 قاعده این علامات امراض عجیب است از قبیل اختناق رحم و از تحریک هواش مثل هم  
 مزایا بول زیاد شود و هم چنین در بحر آن استقاه بول زیاد دفع شود و دیده شود که  
 بعضی اشخاص در وقت چند سال بول زیاد ایشان دفع شده و علاج ایشان نفاس  
 نکرده لکن عطش زیاد بوده و چون منصفیت که با در امراض مخصوص است لهذا ذکر  
 علاج لازم ندارد **باب ششم** در آید ری ری که عبارت از استقاه

سیلان بول

باشد و استقاه نصاب بابت خون است ذریک موضوعی از اعضا در فاعله ای  
 مربوط به جمع می شود در غشای نخاعی چون غشای نخاعی محیط دماغ و غشای  
 محیط قلب غشای محیط ریه و غشای صفان بطن و غشای زجاجی صفا  
 و غشای نخاعی محیط بیضه و هم چنین یافت شود در عضلات که استقاه می  
 نامند اما جهت این مرض عموما در منصفیت که منوع شود و زانو مانند و طحال  
 و کبد و غیره که هر یک از آلات شریف که مرضی شوند استقاه حاصل شود مثال  
 آنکه چون دست راست را سخت ببینند که دم حرکت نتواند کند لهذا مربوط است از او  
 کرده و دست راست را کند و دویم بواسطه خوردن شیبای که خون را مانند و در قی کند  
 مثل بزین و سلم الفار و امثال آن و سبب دیگر از افراط در عرق و در صحن طشت  
 نیز چون رقیق شده باعث این مرض شود و هم چنین از ذایت غذا و هم چنین یکی از  
 اعصاب بزرگ ضعیف شود باعث استقاه گردد مثال آنکه اگر در فایح استقاه  
 حاصل شود و غلیظت نیز کافه بخور با سر کرد و هم چنین زشتی زیاد در دوا  
 کسانیکه غدا بی نباشند و زانو را اسن یافت شود و هم چنین چون تخم دان و شم  
 متوم شوند و دیگر جهه از نو به که زاید طول کشد و در هوای مطوب با استقاه بیشتر  
 است تا هوای دیگر بدین جهه مفهوم شود که استقاه عرضت و مرض نیست و  
 علاج باید دفع مرض و انبوه بلکه اول دفع عرض را نمایند زیرا که این مرضی را  
 و بند زوای تواند مرض باشد مثلا شخصی را در حرکت نموده و در حالی که بدن  
 کمره و با عرقش در آب سرد رود لهذا مثال آنست که در دوزخ جلد  
 مانند و باعث استقاه گردد و این مرض است لکن نادر است و کافه بعد از بله و  
 استقاه غامض شود و اینرا الهیانی نامند و استقاه منقسم می شود یکی در  
 و یکی در عرض دویم منقسم می شود و استقاه محج و استقاه ذی کانی باشد

چون







طریقه بوره از مزاج است دم در شصت چهار دهم ابرو جل نموده اطراف آن  
 یک دهم کچین و ریحان است دم اضافه نموده در دو روز نوشند نسخه دیگر  
 کز در ثمال سرخود کبر کبر سه دهم در چهل شصت دهم آب نیم نموده و چهار دهم  
 طریقه بوره و شصت دهم عصا و عصاره در دو روز نوشند اینها که فلبا  
 چهار دهم در چهل دهم الکشین یا اباحویه تازه حل نموده شصت دهم کچین  
 اضافه نموده در دو روز نوشند صفت نسخه مرصعانهای پارس شوره دود  
 کچین غنصل است دم اضافه نموده در دو روز نوشند اما الماح فلبا ای از  
 خشن است بول شتر خالص که تا دو سیری توان داد و این بواسطه الماح است که در  
 و جای اقلیاب یعنی یک فن است طبق است دم شرب خوب درین بالایی و بخشنه  
 بعد از آمدن در دو روز صاف نموده قند شربش تا به دم در دو روز است نسخه  
 دیگر فلبا یعنی دم نیم خطل دم و نیم در چهل شصت دهم ابرو جل نموده در سه روز  
 بنوشند و چون الماح فلبا ای خون را در وقت میگذارد و وقتی که خون رقیق  
 می شود شکر کند استعمال توان نموده صفت نسخه دیگر کبر فلبا یعنی صاف  
 دو دهم سرکه غنصل بعد ری در او ریخت که جوش او تمام شد بعد چهل و شصت دهم  
 شیر جعفری و سرکه دهم سرکه کاسیم نیم دهم اطرین یک و شصت دهم و بر عصاره  
 نموده در سه روز بنوشند اما مد زان سخن و این مد زان طریقه و باد ده دینال  
 است که معتدل است اما مستحبات اول پیانه غنصل دویم سوختن نیم عر چهار  
 طرانی پیچم در ابرج ششم مزاجها هم و بخیره ششم موطون نیم خون نمید  
 صفت نسخه در ثمال سرخود دود و کبر نیم کرده و بعد دو مثقال لیمک طریقه  
 مثقال است سه ناس مخلوط نموده در یک روز بنوشند نسخه دیگر بجهه استغناء  
 سر در ثمال دود کدم کلل چهار دهم نافه شصت شصت نموده در سه روز

در سه وقت خورد صفت نسخه نامریس در ثمال یک دهم غنصل یک دهم عطر  
 عر و فطره نمک طریقه و اب السون و مزاج شش خود دود و کز در دود  
 خورد که مرکز همین نسخه باشد اینها که در ثمال پیانه غنصل از مزاج  
 کدم حطنا ناشخود عطر عر شصت قطره و اب السون دوازده حبه دود  
 سه حبه خورد اینها در ثمال ده دهم در دو سیر جعفری دم کرده است و کبر  
 دو مثقال مخلوط کرده در یک روز بنوشند نسخه جات غنصل و این یک یک است لکن  
 چون غلبه خون باشد یا جی باشد یا اسهال یا بی باه و مع بنیاید داد و بهرین که در  
 روز دود فطره دهنده صبح شام و بعد از مناسبت دهند نسخه دیگر کبر فلبا غنصل  
 خشک شکندیم باد و خورد کبر و نردن از مزاج نیم دهم شش شصت نموده بلع  
 یک شام خورد اینها غنصل او شش و سه از مزاج یک دهم صابون سفید دود  
 حبها نماید که سه دهم باشد صبح و شب و شام و دو حبه خورد و اگر متوج و بی  
 نیاز و در سه حبه خورد اینها او شش یک دهم نیم در شصت دهم سرکه فلبا ای  
 نموده بعد از چهل و شصت دهم ابرو جل اضافه نموده و نیم غنصل تا به نیم  
 مخلوط کرد و هر دو ساعت یک فحان و هوه خورد اینها فلبا یعنی غنصل ده  
 دهم به قدری سرکه غنصل در او ریخت که سر شود بعد عر و عر چهل شصت دهم  
 ابانکست عر و سر شصت دهم مخلوط نموده هر ساعت یک فحان و هوه خورد نیم  
 غنصل تا به دود دهم بوس که که دوازده دهم پست نارنج چهار دهم سر کینه  
 بعد ری در او ریخت که بعد از صاف کردن یک فن باشد بهرین که از ابتدا  
 شرب کم ریخت بعد از صاف نمودن کبر نباشد علاوه کنند بعد از آمدن ثمال  
 دو صاف کرده و پس از غذا تا نوزده دهم با و خوردند که در شش روز خورد  
 شود نسخه جات سوختن و این مد استعمال شود خواصه چون دود مقاصد



باشد صفت نخله قطیر سورجان و قطیر دینا ل از مزاج دودم از این  
 شش بخورد صبح عصر بپیت قطره در دندان بکشد نشخوار عرو  
 مد بوالطه از دانی بچینه فخر البیادنا فست و در خوبی است و در کثرت بیضا  
 سیرع المضممت صفت نخله جع جع و تخم خزل و تخم زباز مزاج چهار دود  
 و صبح یک دود و نیم در یک بن شربت بچینه جمل مست ساعت در چهارم کذا دود  
 دود و دود فئات نوشد ایضا جع جع و فست طین از مزاج نیم دود شربت  
 یک بن مخلوط کرده بعد از شامه و قوی صاف کرده دود و دود نوشد نخله جع  
 طریانی بکشد طریانی صابون از مزاج دودم بپیت که کثرت دودم نیم  
 فند معجونی سازند سه دفعه در روز و نیم فست فست خورند ایضا بکشد طریانی  
 بی بکشد دودم نیم با دود دود نیم نخله جع جع و تخم خزل و تخم زباز مزاج  
 نه دود شربت بپیت اضافه نموده دوی دود و دود باشد نخله جع جع و تخم  
 استعمال شود و قوی که ال بول نام باشد و شربطه در اعصاب دینا باشد نخله  
 کوفه زایع کیم کافور شکند با صمغ شربت نموده سه جع و سه حاتم  
 خورند بهین نوع قطیر از دانی و ان داده قطره سه دفعه در روز نخله جع جع  
 بکشد فرائی با صمغ عد کوبید شش از جع جع و فست طین و بچینه شربت یک بن  
 مانند یک دود صفت نموده مزاج ساعت یک فست فست ایضا فست فست  
 که چون بکشد چهار دود ستر از اینها اید بکشد چهار از جع جع و فست طین  
 نموده ساعت یک فست فست نخله جع جع و تخم خزل و تخم زباز مزاج  
 اب دود نموده در جام دیک کی ساعت ناند با فست و صاف نماید دودم عرو  
 فست اضافه نموده و در نیم دود و دود جمل قطره خورند بعد بعد از نخله جع  
 مزاج نماید و بعضی حکما نخله استعمال نموده اند و بعضی بپیت و بعضی نخله

لکن هوز صفت دینا نخله اما مشهلات که در این مرض باید استعمال شود اول  
 عصا مرید بوند که هم بول هم طریانی و دود بکشد بچینه خنظل و خرق و ریش کبر  
 مشهلات نازد نیز می توان استعمال خود خاصه در ابتدا ای استقاء و در ابتدا بیضا  
 فاهست است بپیت معدنی که کمی هم اشغال می دود و نیم جع جع و فست طین و بچینه  
 که نظریه داشته باشد و این ها استعمال شود در صورتیکه بکشد نخله جع جع  
 و نخله طریانی و نخله فست فست و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 استعمال بپیت نخله که این ملاح هم در فست فست کرد و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 دیکند باشد و با جع جع و فست طین و بچینه نخله جع جع و تخم خزل و تخم زباز مزاج  
 طریانی و بپیت جع جع و فست طین و بچینه نخله جع جع و تخم خزل و تخم زباز مزاج  
 نخله دیکند عصا مرید بوند خود فست فست و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 سه روز خورند و این نخله استعمال و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 نیم خنظل دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 یک دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 یک فست فست و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 خورند و دیکند عصا مرید بوند که دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 بنوشند و بعضی حکما نخله استعمال و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 عصا مرید بوند که دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 مزاج دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 چهار دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 سبب بپیت نخله جع جع و فست طین و بچینه نخله جع جع و تخم خزل و تخم زباز مزاج



خود سیم باز نمودن ترشحات بدن نشانی است از دویه معرف و معرف است که شود  
 در صورتی که مرض مایل به عرق باشد و استعمال شود ملاح نشاء دردی وجود نشاء  
 املاح البتون در مقدار نصفه از قبیل البتون طلاق و بود و دود و بسیاری دیگر  
 دلتا بشان مرض را در دستهای کم نهان کنند و هم مجرب است حمام عرق شربت بقیه  
 از جگه مانند جالبیوس بر لب بد را با دود غریزین و جرب کرده اند که هر روز پوست بد را  
 با دود غریزین ناز و وضی کجی جرب کرده اند و دیگر است خارج نمودن آب را با طایفه  
 کا در و این عمل می شود در اسهال بقیه و بطن بندرت در صد و چون اعضا  
 مستحق باشد که بیم ترکیدن باشد لهذا چاره نیست مگر آنکه چند شرط کنند تا احتیاط  
 شود و خاصه چون در این عضو است مانند با و این عضو است در دندان که بعد از این در  
 فضا بود و یا با اسهال و چیدن نواز در با هم مفید است تا اغذیه اش را چون  
 البتایه باشد بر دلت دهند و در غیر البتایه مسخات دهند و در اسهال بقیه  
 در غده بنکوانت زیر که چون معده مطهر کرد و نفس نکشود و مرض را محافظت نماید  
 از محل مرطوب و هوای طبع چون لکهای بیاض در اعضا پیدا شود که بیم اسهال است  
 نباتات ناز دهند مانند زیت و نار و جبه و جعفری تره و کچند روز در دلت  
 ان و از آب نبات میضایقه نمود و یا اگر طبعیت خواهان آب انگاره دار و از اعضا  
 جلد ب رطوبت کند و اگر میل داشته باشد که از آب خوردن تفاوت نکند و یک نوع  
 اسهال است که سبب مرض شدن کلبه است صفت تیرج او متغیر شدن لون کلبه  
 دلبه شک لکهای مری دلت غذا و چون ناخوش یا با این مرض بشیرد کلبه کج  
 شد و فاموزان را دوا یافت کرد و مانند خود بول این شخص چه دو متنا وجه در دلت  
 مانند ای است که گوشت دوا شسته باشد که خنابه و نکست و یا دلت را شستند  
 بلیز چون بول را جج کنند مچل شود و خاصه چون کی جوهر شوره در او بیند و این علا

اسهال بواسطه مرض  
 کلبه

محمودین از مرضش دویم از علائین مرض است که هم اعضا مستحق کرد و با  
 مریه ناک شود و دیگر بودن وجع است در طرف کلبه مرض از سیاه است  
 که بزودی سیاه باشد و این سیاه و ناک فارض شود و علائم این روی است چو  
 استغناء میل بریده نماید که در این حال نفس ناک شود و بطنی و نفوذ و قی و اب  
 چون خواهند مریه بطنی و در دلت علائم اعضا فارض شود و مانند هدیان و  
 شبح و لیل نفس مرض در اعضا میزد و فضا را از مرضی که ترش است که در ابتدا  
 مرضی کی هیچ در دلت و با پیدا نموده لکن اشها و آلات غذا مختل نکردند کم کم  
 حی عامر شد و در دلت و احرا الامر با استغناء میزد اما جهت این مرض اکثر  
 از افراط کردن در عرقش و هم چنین از سرد شدن یکی از ترشحات مانند برون  
 بشنا که دم را در کلبه ریخته و این مرض بطنی و در دلت و این مرض عروق است در  
 بلاد رطب و بار و چون بعد از سرخ استغناء حاصل شود بقیه بواسطه کلبه  
 است و کلبه سبب مرض قلب است غایت این مرض مرضی است که در ممالک حوا  
 چون بول زیاد غلیظ شود چه بیشتر بول مچل شود و مرض شد بد تر است و بقیه  
 جلد مری و در دلت و در ترش است و چون اضطراب روده زیاد شود و در  
 بر شدت مرض علائم جلد است عکس این علائم و ترش استغناء اما العلا  
 باید کاری نمود که قوت جلد برگردد و مجرب است در این جا حمام لکل یعنی حمام  
 عرق و استعمال بود و در دلت و بقیه عرق نمودن و کوبیدن و دهند و بقیه و طبع  
 بول در دلت و در جوهر شوره دهند که بسیار مفید است و بقیه دفع استغناء  
 دهند و لباس پستی یا پوشند و بک جلد استغناء و دیگر است که می نامند ناک  
 یعنی ماسحوی و این ماس را زیاد یافت شود و در اطفال نامر و تولید و بسیاری الحفا  
 بدن مرض ممالک شوند که بعد از سه روز از تولد گذشت و بقیه بدن ماس کنند و

ماسحوی



بمیزند و در بزرگان نیز یافت گردد اما در بزرگان در قاعده غارض شدن و  
مقدار است لکن ایند که اندازا فاعضا و کم که در بزرگان است اندک و اول  
با طامض شود و با بلاء ناس را اندوم جلا نمود و بدین نوع جلا نمایند که در اما جلد  
مرمری رنگ شود و چون دشت در او گذارند بک کوی در او مانده و بعد بتانی  
شود مانند آنکه دشت در خمیر گذارند و بزرگیت مکرر طوبیت که بقضا و مثلا شود  
و چون فساد از او بپایند با در جمع شود و قوه انقباض را بلساط جلد بپسار و کم شود  
کله رطوبت بقدری ریزد که جلد از شدت غلظت و سخت شود و این رطوبت منتشر  
بدیجات مختلفه است از ایند که محسوس شود و گاهی بک دفعه بقدری ریزد که جلد  
بشکافد و گاهی وسط این مژده درجه است و این رطوبت زیاد و بک شود و دشت  
چشم و بیضه و نزد بک خنثه و گاهی اما سر در اندازان مبدل که بک عظم فوج باشد و  
که خرا از لبشکافد و این رطوبت بک از دشت بکینی و بدین جهت ایند که اما  
در قاعده نزد بک فوزک است و ابتدای و جستن لکن کی عمل در دانه وضع است  
بقدری که اما سر زیاد گردد و جلد نیز بک دشت و گاهی قوه حشانه از او باشد که  
اگر نه بک منند احسان نکند لکن خوارش پیدا کند و بک که چون بخوارانند بواسطه  
معد و بی جوی جلد تماس خواریدن مبدل بقا نظر یا شود و بک که جلد بشکافد و گاهی  
چون عضو مسامعی نماید و متولد شود با در سرخ پیدا کرده که مبدل بقا نظر یا شود و بدین  
و هلاک ایشان با با صلا و هلاک است یا بی صلا میرند و بی صلا میرند چون ب  
ایشان اخفه کند رفتار این مرض در قاعده نند است و چون عرض نباشد بزودی اند و  
بزودی رفته مثال آنکه از بجا بندن باشد بجان بپوشد و در فکر در و چون جلد  
مرض کبد است و بوی جوی در بولست و چون جبهه در قلب باشد و بوی در و صلا  
دارد و اگر جبهه در کله باشد چون بول را میرند مانند بیاض البیض شود اما جبهه است

اول بواسطه حبس طبع و دیگر از جابیدن و از ذرات غذا و بی خوابی و حرکات غیر  
و کم خوراک و ذیاد پیاپی و از و فتن و دیگر در قاعده امراض بزرگ و از فراط و عرق  
و از امراض الکات و بکینه بقدرت المعرفه مختلف است چون الکات و بکینه بعضی است  
در قاعده دفع شود و بدین چون بول غلیظ و کم باشد و جلد خشن باشد علامت  
جید است زیاد و بول نرمی جلد اما العلاج چون جبهه حبس طبع باشد مبدل  
دهند چون من و صبر و غفران و امثال این و بوی از بچین خای سگ  
و بوی از ان نیز میند است از دانه های موضعی بهترین بچیدن نوار است که بوی  
فساد و رطوبت در خون برکشته ببول دفع شود و باید بک بلسان با مرهم بک  
و موم روغن نیز میند است و چون ناس نیز زیاد باشد که بک شکاف جلد باشد  
منند اما آنکه نوار کوبک بواسطه نیشر کنند تا رطوبات خارج گردد و چون بک  
مذکور از بک مرفع سبب و از دانه غلظت معقوی مارج بک فوٹ فوٹ اند و در  
استعمال نمایند از مساجد عرو و خنجان و پیا از غصص و است و در دانه  
جناحه بفضیل و ککشت و دیگر از حبس طبع است و استغفار است استغفار است  
بی نامند آدم و یون و نه و این مرض طامض گردد و در اطفا شتر خواند و این جوی  
در اطفا لیت که فیه فتنند یا اطفا که فتنه ماهه زاید شده اند و اطفا  
که بک را در ایشان بی فوٹ هستند و باید آویسند از با و بعد دشت و صورت  
همه اعضا اما است کنند و بقی النفس بر طفل باید اما بک بک بک جوار بک  
کم شود مانند صغیر شود گردد و طفل چنان نماید که بی هوش است و زندگانی  
شناخته می شود بصلای بیوی که بک دفعه بطور منفصل از او خاوش گردد کم کم  
جلد که مرمری رنگ بوده بک بکیش نماید اما آنکه زرد شود و علامات مذکور  
شد نماید و بروت بدن زیاد تر شده و نفس زیاد شد و هلاک کرد



و انتهای این مرض در دفاع مملکت و کما به بندرت کوی بدن نمودن و شفا یافتن  
اما العلاج باید کار می نمود که کوی بدن بر گردد و بدین نوع نماید که کوی جوهر رنگا  
باید مخلوط نموده در بدن مالند که گرم و نرم گردد و اول در فندان لپشی شوند  
و چون کوی بدن تمام بر کشد یک زالو در پشت کوش یا سینه اندازند و بنا در دم بیند  
بدین مواضع نماید فصلک در دایه سفال که عبارت است از انصاب طوبت در  
غشای زجاجه و دماغ که ام العینان نامند و این رطوبت می تواند که در بطون دماغ  
میرد لکن در دفاع و غشای مذکور است و این مرض منقسم می شود چهار دو مرتبه  
طارد و بزرگی هلاک ساز و قهقری و فاجده سال طول کشد اما حاد و چون در بزرگان  
باشد اگر مرض است و عرض استغناء عصبی است و در اطفال مرض ذاتی است اما  
چون در بزرگان یافت شود چون شخص استغناء دارد و بی خوابی و در بدن مرض درو  
بر فکند بیکه هواس حشر ظاهر و باطن مختل شود مانند آنکه در پشت نه بیند و  
نشو و میل نماید حیوان بهم رساند مثال کسانی که قیون خورده باشند و حشر  
بدن کم شود و انضاع حلقه بهم رساند و این علامت فشار در ریح است و در کما  
کما به بنج عصبی ظاهر گردد و دانا آنکه طالات و علامات ترشح پیدا شود و چون نباید  
خالت و سدر بعضی بزرگی هلاک کرد و علامات در اطفال بیکه دفعه طفل از خواب  
بپرد و فریاد کند و چشم او بد و خود گردد و بعد خوابید خوب شود و فاجده در  
طالت و خواب است مگر آنکه کوی ناله کند بعد از چند روز باز یک دفعه بهمان طریقی  
طفل از خواب بیدار و علامات مذکور شدت یافته از قبیل کش چشم و غیره و بعضی  
صغیر شدت ناله کند و کد آنهم رساند که از طریق کج گردد و بعد از چند  
حال باید از علامات که در این جا هست شکم متورم است چسبیده و چون چند  
روز بدین طالت نماند اگر از این ترشح شدت کرده و اغما در دست داده بمیرد <sup>بشرط</sup>

استغناء

این مرض خواه در اطفال و خواه در بزرگان بدن شود که ام الرطوبت کوی شد و در  
مطالعه در یافتن کرد که در اطفال طوبت در بدن نکست اما جبهه این مرض در بزرگان کثیر  
عرض است بواسطه استغناء و در اطفال بواسطه شعاع و حرارت افتاب یا در سردی و زیاد  
خوابیدن طفل در مکان رطب و رطوبت و بزرگ که از جای بدن است اما تشخیص این مرض  
چون به نهایت رسید باشد البته تشخیص آسان است لکن در ابتدا باید تشخیص داد تا علاج  
نمودن آسان گردد و تشخیص باید داد از جستن در خواب کرد بدین چشم بد و در خواب  
کردن نقد است المعرفه با است اما العلاج چون بن حالات عریضه نظیر سردی و سردی  
کماله و ادویه با در مثال صفت کتخه بکیر کماله کندی و در مثال نیم کندی نه منبت  
نموده و در یک روز بخورد و در دفاع چون این مرض اطفال ضعیف غرض شود و اولاد  
مضر است لکن اگر طفل بنده داشته باشد زالو در پشت کوش اندازد و سر او معتدل  
نگارد و در حالت اغما سرد سردی و کرم در پای او بیند یا خمار  
خردل در پا کند و بجهت رفع قبح بدنه روی دهند و در اطفال در یک روز کند  
و در بزرگان در بخورد اما من و این در دفاع حلقه است که چون طفل تولد شود  
این علامات در او است صغیر اعضا و عظم اسیر بد که جبهه و اینها بواسطه رطوبت است  
که در کما به سر است و کما به این طوبت زیاد شود عصبی که می توان نکست در و در  
سرمه و کما به طفل کوز کرد و فاج پیدا کند و کما به این طوبت خود بخورد و حلقه شود  
که در حشر و شش ملکه در روزان شش هم معتدل شود لکن برای آن بزرگ که در جناحه در  
بزرگی معلوم گردد که این شخص در طفولیت صاحب این مرض بوده و بدین جبهه بزرگ  
مانند که صیغف در فاصله دو وزها استخوانی نموده که در شریح ان شخص یافت شد  
و این مردان بسیار با عقل هستند تشخیص این مرض چون از ابتدا بزرگی سردی و زایل که  
جبهه دید می شود زیاد آسان است علاج چون این مرض به نهایت بزرگ و سنگ کثیر





استقاء جنب

بسیار بزرگ و تن زیاد لاغر و دوزهای منم فصل علاج نکند مگر بعضی حکما از آن  
 باز دارند و آنرا نقطه دوزیرین میگویند و مملکت بوده لهذا منفعتی در آنست که طهارت  
 برآید و بیک کلاه از مسیح چسبیده و در آنجا انداخته با شعله ای که در آنجا  
 طبل میزند یا بیک کلاه از مسیح چسبیده و در آنجا انداخته با شعله ای که در آنجا  
 نکبت می شود یا بخار از یک طبله معالج می کنند و هوای پاک را در آنجا می کشند  
 و در آنجا آنرا که عبارت از استقاء جنب است و استقاء جنب نیست مگر استقاء  
 خون در غشای ریه و یا چه محیط ریه و اکثر این منم نتیجه ذات الحجب است که چون ذات الحجب  
 در مرزهای ضعیف هم رسیده و شیخی که بواسطه ذات الحجب حاصل میشود غلظت پیدا  
 نکند بطوری که فاعله است و تحلیل شود و لهذا بقدری که در غشای جنب هم رسیده  
 و جهت دیگر در امراض کلات ریه است که چون یک از کلات ریه را خوش شود نتیجه  
 ایشان استقاء است لهذا آن رطوبت یا در غشای ریه استقاء و فی حاصل شود و یا در  
 غشای جنب رسیده و در غشای ریه رسیده و در کلاه خون زیاد از کسب و دفع شود  
 خون فاسد شده و در این موضع نشکند و هم چنین در سادان عرفی که افراط در غشای  
 خون را خراب کرده این منم رسیده و صفت کثیر رخ این منم رسیده که در ریه طریقت  
 غشای محیط ریه پیدا می شود و در آنجا که در ریه است و بواسطه غشای ریه  
 رطوبت ریه که در ریه است و در آنجا که در ریه است و بواسطه غشای ریه  
 بخار از خود پائین رفته و قلب بطرفی رفته و غریب بر روی منم غرض شود و چنین  
 النفس چون عمل بر کوبیدن نمایند صد کوبیدن و چون صد کوبیدن را بیجا می بینند  
 طرف علت نیانده اید بواسطه نزاعی که در رطوبت است استقاء نیز از محل خود بخار  
 نمایند که بعلی کوبیدن معلوم شود و تشخیص از آن الحجب دهند تا که صدای خرفان  
 در این جا نیست و در ذات الحجب سینه بلام شود و استقاء از محل خود بخار و نه نمایند

و در ذات الحجب همیشه حی است و در استقاء جنب با شد حتی تمام شود و در ذات  
 الحجب جمع تری است و در این جا چون رطوبت ریه و جمع هیچ نیست و در ذات این منم  
 منم نیست و ذات الحجب طاریات نقد منم لغز سنگین است لکن همیشه نکند و  
 چرخ خواهد دفع شود بخار نکند بول ما العلاج چون حی نیست از این منم یک قطعه  
 در ریه انداخته و در آنجا درون دستان با سر که قلب است هند صفت نخ و در آنجا که  
 در ریه بزرگ دم نموده و در معقالات که قلب است اضافه نموده و در ریه بزرگ نموده  
 کلاه کلاه دهند و چون بول زیاد دفع شود و امید شفا است چون رطوبت زیاد شود و  
 که حجاب بخار در حرکت کند و در نفس زد بیک تمام شد و در ریه است و در کلاه کلاه  
 خارج نمایند و این علاج اخر است و بنا بدیهه رطوبت را خارج نمود بلکه بیک از کلاه  
 که چون این عمل میفاید باشد باقی رطوبت جاذب شدن تحلیل شود و در بعضی از بایدها  
 و عمل کرد و مشکل در این رسیده که صفا است از استقاء غشای قلب باشد و این  
 منم نیست مگر استقاء رطوبت در غشای محیط قلب از جهات و قلات این منم  
 گفت مگر آنکه اگر این علامت استقاء جنب را در این منم رانی او نادر است و همیشه  
 عرض استقاء دیگر است مقدار رطوبت که در این غشای جمع شود از بیست شصت  
 تا بیست و پنج سیر و سی و سیر و در ریه صفت کثیر رخ این منم رسیده که در ریه  
 رطوبت بقلب این قلب که باید از ریه رسیده و در ریه است و در ریه است و در ریه است  
 باشند اما علامت این منم زیاد سهولت نمیدن علامت این منم رانی او نادر است و همیشه  
 است که بواسطه این رطوبت که صدای خرفان در این منم نیست و صدای خرفان نیست  
 نیز در این صورت واضح نشود و از عمل کوبیدن که باید در ریه قلب مسک شود و باید  
 بواسطه فشاری که بر ریه شده صدای واضح است و دیگر تغییر در نفس کشیدن درون  
 خن هم رسیده چنانچه بنفشه صغیر و متوا که در ریه است و غرض از این است و اما در ریه

استقاء غشای قلب



هم رسد چنانکه این مرض گذشته از جهان معلوم گاهی در بعضی کاردینت که در این ضلالت  
باشد طوبیت منتهی شود و تحلیل گرفته و استقامت زیاد یافت شود و این در مردمان ضعیف  
بی بدیهه است باینکه سبب است و در فاعله مملکت و در این مرض توفیق زیاد است تا  
در استقامت جاب بواسطه آنکه در استقامت جاب طلب حرکت خود باقی است و اما از خود را به  
بیکجا آورد لکن در این مرض گاهی ضلالت زیاد و طلب شد و از حرکت خود باقی ماند و در وقت  
خون عاجز گردد و لهذا اندکی خون در دینه اند و مملکت اما تشخیص این مرض شنبه می  
شود این مرض را درم از غشاء بدین طور تشخیص میدهند که در دم جی و صفا از آن منت  
و در این مرض نیست رفتار این مرض بتانی است که تا جاب غشاء از طوبیت برداشته  
کند اما العلاج اول تغییر در غذا و بعد از آن در هند تا طبع قوی پیدا نماید و رفت  
استعمال نماید و بجهت در وقت ناله ناسرکه فلیات دهند و گاهی یک کلمه در اندازند  
مطالعه از دندان زد کاندان و بجهت بدنامی بهتر است از صفا کنند و فصل در ادب و بیک  
است که عبادت از استقامت دینی باشد و استقامت دینی نیست مگر انضباط طوبیت زیاد  
غشای صفای که محسوس است بطن را و بجهت این مرض چنانچه مکرر ذکر شد از امراض کانت  
مطلب است و از زیاد خوردن خایخ شدن خون و هم چنین خون از الحجاب بزم پیدا کند  
این مرض بطور رسد و هم چنین چون سگ در یک طرف بزک خون پیدا کند که راه او  
شود این مرض بطور رسد و گاهی باینکه مرض است و گاهی ترکیب با مرض دیگر است و گاهی  
چند چیز است و ندانای تواند مرض دانی باشد که بایک موضع که جاک از صفای منور شود  
و ثابت زیاد خارج شود و استقامت حاصل گردد و صفت کثیر از این مرض بدیهه است و  
بیطوبیت زیاد و در صفای که از آن یک من تاسیخ من بدیهه شد و در وقتیکه بعضی غایب  
گردد اند و این طوبیت و طوبیت است شفاف از فاعله لیبوی رنگ و بندرت و بندرت  
چون غایب نماید که زیاد و گاه اظهار شود و در بعضی بسیار و با قوام است و مانند صفا

استقامت دینی

کرم

کرم که کند و این در استقامت غایب است و گاهی خطرات چند مانند بیاض است و در  
ان ثابت شود است و گاهی در طوبیت اثر الزام است مانند توفیق و این در مرض غایب  
است و تغییر در صفای نیست مگر آنکه چون استقامت زیاد و طوبیت است و صفای منور  
رنگش مثل آنکه شسته باشد و احشاء جاب از محل خود بجای خود نموده و عبادت ایند  
بواسطه آنکه فشار طوبیت از تحت شل شده و عضلات بطن از شدت مدت در سختی  
شده و خداوندان این مرض زیاد است و طوبیت شک میشوند غریب بود این مرض بیک  
این طوبیت بتانی زیاد شود چنانچه در ایند و در بعضی فهم نکنند همین در کاه احشاء  
تغیر در تحت بطن نماید و حکم نیز بصورت تشخیص کند و بدین نوع باید تشخیص دهند  
که در بعضی از افراد از طرفی بطنی خوابان که چون آب باشد معلوم کرد و در عمل بکوشش  
و بسیار می شود که در بعضی یک دفعه متوجه شده که شکم از بزرگ شده و نفس کشیدن  
منعش شود و نفخ در امعاء بهم رسیده و از یک هوا و آب خنک شود و در تحت قد  
بعضی از کانت پیدا کند و بعد از وقت از اکل غذا بواسطه بزرگ شدن شکم حسی خفگی  
عارض شود و این طوبیت بواسطه سبب خوردن است و در صفای خاص است و کم که با  
اید و چون که زیاد شود از عمل کوشش و در صحت می توان تشخیص داد و چون از طرف  
دست در بطن نهند و در بطن پیدا شود و هر قدر در طوبیت زیاد کرد و در بطن پیدا  
شود و جاب خارج با لافنه سینه شک شود و عضلات از هم کشیده می شود و طرف راست  
کرد و در بعضی بطن با سینه می کشد و از آن می شود و عضلات بطن منور شود و بوی عسل  
قویتر بزرگ شدن است و شکم صفا و ناروشنایی کرد و در در و در صفای زیاد  
شود و کم که در بعضی بهم رسد و نفخ در امعاء زیاد کرد و بواسطه این نفخ مدت در بطن  
مزیاده کرد و بسبب منع بودن از جاب خارج از حرکت جنبه المقتضی غایب شود و بعضی  
مزیاده شود و هر قدر ثابت زیاد شود و در آخر خسته خواهد شد و چون استقامت و بد



مرتب و سید مزاج منیر شد و دایت بدینهم رسد و بسا که طوبیت و دیشانی  
 قلب رخنه و گاهی هم در طویات بدن میل بهل استقامت نموده چنانچه چشم از بی نظری  
 و تب عیشکی کرد و در منزل فساد غرض شود اما همیشه بدین نهایت رسد و پیشتر  
 میرسد و گاهی نیز مرض بدین دو احوال بول نموده دفع شود و بعد از چند وقت تا خود را  
 بواسطه آنکه چند استقامت نماید و باید دفع کرد سبب زاد و داده روانه یاد و سبب اول  
 کشد و وقت بمیرد و مزاج غرض شود یا اندیاری مرال یا از خفه شدن و خفه شوند  
 اگر چون چیز بنای خوند و دیده شد که گاهی آب بطن را صاحب نموده دفع شود و گاهی  
 از سر تا محل فطن خارج شود و استقامت بخوان کند بول یا عرق یا اسهال اما تشخیص  
 مرض مشتبه شود و بعد از آن و باید تشخیص داد از حرکت طحال دیگر آنکه در آبینه  
 شکم و در هم بیافند بخلاف ند استقامت و دیگر آنکه در وضع حمل نموده پنجم چون از نظر  
 چپ کوش در دم گذاردند صدای حرکت طحال شنید شود که در دقیقه صد و بیست  
 و غیره و در دیگر مشتبه شود و توقف بول نیز مشاهده و در این جای باید که در اول وقت  
 مشتبه با مرض تخم زان شود و در این جای امعاء و عصب در دود و دیگر مشتبه کرد و در اول  
 و از نشانه معلوم شود نقد متاعه دفع شود و خواصه چون از توبه باشد از آن طحال خون  
 یا از بد خون کی و چون بواسطه کشد باشد بعضی اوقات دفع شود بمغالبه و کدی و چون  
 بواسطه عرض غلبت یاری باشد بلیک و بد است اما العلاج ابتدا باید دفع استقامت نمود  
 چند عرض است و از دوی جان مخصوص در این جای مذکور است و بهترین بیا عرض فصل  
 که را در مثال دهند و چون چندی استعمال نمایند و میبند و فصل و بجان دهند و چون  
 چند در کبد باشد عروق بنای میبند است و چون جلد نرم شود و میل عرق نماید و وقت  
 دهند از سر که نوشاد و دویضهای معطر چون با بویه و غیره و چون توبه باشد جوهر  
 که که استعمال نمایند خواصه با امن و غذای مغزی میبند چون کباب غیر و چون

صنیق الفش غرض شود و فرصت مد و دادن یا استیاء دیگر نباشد و بدینجا انب  
 خارج نمود بواسطه تردد کاد و طریقه خارج نمودن باشد معلوم کند که تا کجا است بعد  
 مرصع را نشاند و یک خط از ناف تا سر خاصه کشیده خواه از بین و خواه از بیرون  
 وسط از خط فقط گذارند و یک پانزدهم بر روی از بالا و یکی از پایین بندند که از نقطه  
 نمایان باشد و چنانچه فقره برین سرهای پانزدهم را نگاه داشتن وقت تردد کاد در  
 آن نقطه رنند و آن چهار فقره سر پانزدهم را که بکشد زیرا که چون طوبیت خارج  
 شود بطن قوه جمع شدن ندارد و لهذا آن مشا را و از جمع می کشد و باید بنای آب را  
 کشید که گاهی آنکه است بواسطه تردد کاد و گذاردن و بعد از آن که کم است کشند و چون  
 آب مفصل خارج علامت کفایت است لهذا در آن طرف تردد کاد و گذاردن و بیشتر  
 او را و از او یک پانزدهم مسطح بطور بجای تردد کاد و چنانکه از آن پانزدهم  
 ها را بشکم بد و زرد تا سه چهار روز بناد و موث فطن کرد و در دویض خروج آب  
 که آب سرد برین نوشاند مساوی حال شود و گاهی نامدنی از این رخم و نظره  
 مرطوبت این و این عیب ندارد و گاهی بعد از عمل مذکور بد و نا استعمال مذکور اول  
 مزاج و دفعه و بنا بدین واسطه میبند و علاج اصل نماید چون چنانچه در جگر  
 آب معد را من و معنویا و کماله دهند و چون از توبه باشد که که دهند و من  
 علی هذا امت استقامت فصل در این و تر اس که عبارت از استقامت و مفصل  
 و استقامت مفصل عبارت است از تضایب با بلیک خون در غشای رجاچه مفصل  
 چنانچه از مرض از سر تا خود و کبیت غرض شود و در مفصل از او و مفصل شامه علامت  
 از مرض ظاهر کرد و در دویض بی وجع و دیگر از این مفصل و چون دینا باشد و تحت  
 مزاج است در لایه رغن و چون تازه بود دفع خود و رخم بیشتر شود و در رخنه  
 مفصل صدا کشد و چون دست در طریقی این و دم گذارند از اسطوخودوس طوبیت شود و چون

استقامت و مفصل



او را بخودی خود و اگر اندک از بند ری مطوبت در این موضع جمع شود که حرکت  
 تواند نمود و فشار این موضع بسیار کند است بد و ن علاج دفع نکرد اما علاج ابتدا  
 باید مطوبت همه این عضو را خارج کرد با اذن شمع در این موضع و بعد از آن اول کردن  
 ماده را چنان در وقت ایستادن ماده ای و در ابتدا که زیاد بزرگ است تا آنجا  
 که او شکر را در سر که غصص بسیار است چنانکه تا مرهم نماند که بعد از آن حاجی کشید  
 مانند کلاه در سر او اندازد و از این شمع حوضش به نیت دست دهد طاهر و پاک  
 کوچکی بسیار مفید است و این نیاز باشد تا خود بیفتد و بعضی حکما با واسطه زدن  
 کار کشیده و آب نیکو جای و بخت و بخت انداده لکن چون غاصل خالی از زینت است  
 و بهر نیت که این عمل نمایند فضل در این شکل استغناء بیضه باشد و استغناء  
 بیضه نیست مگر بیضه با نیت دم و در غشای بیضه محوط بیضه علامت آنکه بیضه  
 مؤخر مدتی از این موضع بزرگ شد که هر چه مدت او بماند تر است و یکی بیشتر است و از  
 ابتدا این وزم از پائین بیاید و بخلاف با دقتی که از بالا پائین آید و چون ابتدا  
 دم است بیضه شسته بیضه مرغ گردد و چون همه بیضه مؤخر شود که این شکل گردد  
 و در بلاد و نطق بیضه شسته بکدی صراحی کرد و از ابتدا چون بیضه را در دست  
 گیرند حس می شود که طبع مطوبت است خاصا شود و چون تمام بیضه را در طوبت فراموش  
 احساس طوبت نشود و بی وجع هم هست اگر بیشتارند هیچ زدن نکند و این علامت کلیست  
 و اگر تر باشد بیشتارند و در شکم بکزد و لکن چون محل با دقتی را بیشتارند و در  
 شکم بکزد و بیضه بکشد و اگر سنگین باشد دلیلش بر سرطان و غیره دیگر آنکه  
 چون در پشت بیضه شمع یا روغن شانی نگاه دارند و بیضه معلوم است بواسطه  
 شغاعه که می افتد و چون عمل بکوشد تا غایت صمدی که از آنست بخلاف غفلت که صمد  
 طلبد و این موضع غرض شود بد و نیت و مؤخر غیره و اگر در غفلت شود

هم رسد لکن  
 استغناء بیضه

اما جبهه این موضع اول بواسطه سوزنک بسیار است بدانست که چون سوزنک شد پدید آید  
 و در مجرای بیضه سوزنک کند اما بیضه حاصل شود دیگر جبهه است از غرضه صغیره  
 لکن زدن به بیضه تا آنکه بواسطه سوزنک بیضه را زدن باید با احتیاط این موضع شود  
 و گاهی خالقیت که چون طفل متولد شود صاحب این مرض است نقد منظره مرضی  
 است مملکت و بدون معالجه رفع نشود و موضع بیضه بدین بیضه که خوردن از و غیره  
 هرگز رفع نخواهد شد مگر بخارج کردن و طوبت که در او است و چون نیاز حرکت کند  
 صاحب این مرض در چند سال چنان بزرگ شود که بول و جماع کردن ممنوع باشد بواسطه  
 آنکه جلد بیضه کشیده شود و الت در میان او بخت نماید اما تشخیص این مرض چون  
 مشبه با طعن می شود لهذا از علامات مذکور از فضل و درم بیضه تشخیص میداند  
 العلاج در ابتدا که دم بسیار کوچک است علامت نمایان است که خالص است که  
 غصص یا نشاء و این خاصه در اطفال است و گاهی در بزرگان تا شکر کند و در ابتدا  
 صفت علامت جبهه طفل بکشد نمک نشاء در دوشال سر که نشاء در سبب بر غلط  
 هم نموده علامت کشید طریقی دیگر بکشد نشاء در چنان مشال عرف نیم سهر سهر نیم  
 سهر مخلوط هم نموده علامت نمایند بیضه را در دوش حرکت بالانگاه دارند که او  
 نباشد اما در بزرگان بایستد که که کجاست این علامت را نمود و چون بزرگ شود باید  
 مطوبت را خارج نمود طریقه خارج کردن برد و شمش است یکی است که چون خارج نماید  
 نادرست و خوب است و بعد نکش کند و بکشد که تمام دفع شود و نمود نماید  
 طریقی اول ترشکاری در بیضه زدن و تمام آب خارج نمایند بعد با شمع  
 بجای ترشکاری چسباند و در حرکت بیضه را بالانگاه دارند و ماد و حین زدن  
 ترشکاری باید ملاحظه نمود مباد ترشکاری بیضه خورد که ناممکن است یا آن  
 باب طرف خواجه شود و بدین نوع بیضه را باید کشید که چون نباشد و دم کم است



با دست احسان و توان مؤید بیضه را و اغلب بیضه عقب است و اگر بزرگ باشد  
 از شمع افتاب معلوم شود که چون شمع در او اندازند هر جا که تاب است روشن  
 و در هر جا که بیضه باشد تاریک است و اگر رطوبت در یک طرف است آن را در یک  
 و اگر در دو طرف است در دو طرف درختند طریقی در وقت که عود نماید از آنست که بعد از  
 خارج کردن رطوبت چیزی در بیضه ریزند که در دم خادی غرض شود و بعد تحلیل  
 مرغی مرص عود نماید و بسیار آینه حکما در بیضه ریخته اند بدین نوع که اول با دغا  
 هوا در او کردند لکن انفا فامید افتاده و بهر است هوای ملایم زد و گوشت و این نیز  
 فزونی مشکست بعضی حکما مال می که خارج نموده اند و بسیار مجای خود ریخته اند  
 این هم بی فواید است برخی دیگر نیز ریخته اند و این نیز مفید نیستاده و از تجربیات زیاد  
 بهر چیزی که شربت است و بهر آنکه شربت است که یک منقار قطره آب مالیت منقار لطیف  
 در او باشد و این را بیشتر از چند دقیقه نگذارند و با نهان راه خارج کنند و مقدار را در  
 بهر است بعد از آن که از آب بوده از آب کم تر باشد اما خالانی که در بختن هر کدام را  
 در او انداخته بیضه هم رسد باینست که بعد از دو روز آب در بیضه جمع شد یک غرض  
 شود بنوعیکه بی فواید است و بعد که تا چند ساعت بی حال ماند بعد بحال آید بی فواید  
 کند و بعد از چند روزی از روده بت کند و بیضه دم کند زیادتر از آنکه ثابت و  
 رطوبت زیاد در او هم رسد و بدتر از آنست که در او دو سه هفته بهین نوع است بعد  
 عود و خاد به آن رطوبت را جذب کرده تحلیل برود و عود شود از آن رطوبت رطوبت  
 غلیظ اند که مانند رطوبت اول باشد اما بعد از عمل اگر در دم حادث شود و حی غرض کرد  
 دلیلت که از آن بی که در بیضه کرده اند بی فواید است و در این صورت باید واداشد یا آنکه  
 بیاده یک فرسخ راه رود که از تکان خوردن در دم حاصل شود و اگر بدین تدابیر در دم حاصل  
 نگردد و شربت یا عرق زیاد خون نکند که در دم حاصل خواهد شد و چون در دم گردد و تب

غرض شود باید ملاحظه نمود که اگر در دم زیاد و حی نه باینست مضد نمایند اما از  
 در مغایر اندازند باید سقای مؤید کرد و در دزدان کمال جلیب هند و بیضه  
 او بیضه نگذارند و بعد از دفع شدن تا بیضه شمای بیضه را با لایندند که او بیضه نباشد  
 و این خالان ناد و فاه طول کشد و دفع شود و بسیار که در وقت که خواهند چیزی داخل  
 بیضه کنند داخل نشد و مابین غشای مذکور و جلیب بیضه ریزند و در این صورت  
 تا فایده حاصل شود و چون مجرای مغایر که مجرای صبور بیضه است باز نباشد بعلامت  
 آنکه چون فشار بیضه نمایند آب برود و بر کور و بنا به چیزی داخل بیضه نمود و بنا  
 که از آن مجرای برده سقای و شد و هلاک سازد و این نوع در دم را بطور دیگر عمل  
 کند و آن بریدن بیضه است و بدین طرز نمایند که بیضه را در دست جمع نموده و  
 با شیری در دو تا ماه در بیضه کرده و بر یک بنوعیکه بیضه را از بیست نماید و اگر نباید  
 کردن بیضه مشکل باشد اما با شیری در دو تا کی خرم نموده تا آب بیرون آید و وقت با  
 آنکه با شیری بوطانه داخل نموده و بطرف بیرون برید و بعد فیکه گذاشته تا در  
 بهر دمی حاصل کند و اگر در دم زیاد شود در دزدان کمال جلیب هند و جیوه خاکشیر  
 در شکم مالند **باب هفتم** در و لای و زور که از ارض عصبی با  
 و اراض عصبی است مضمی است بی حی و با وجع زیاد و منفصل است عروض او و دزدان  
 موضعیکه غرض شود تغییر ظاهر نکرد و مانند حرکت و بلا مکی و غیره و بهر است  
 حالت طبیعی و اولیست و اما در و لای خون و لیمان نفس امارال هاضمه و کاعده  
 است و دزدان مضمی نکرده و دفا عود بول در این مضمی بر یک است مانند است  
 جهات این مضمی اول استعدا است و مستعد بدن مضمی است مزاج دم و مزاج لطیف  
 عصبانی چون لطاف دزدان و در خزان ضعیف و در طمان بلوغ استعداد بیشتر است  
 چنانچه مضمی سرخ اغلب در جبین بلوغ غرض شود و دیگر جبهه موزونی است چنانچه



که اخنای رخ داد و در خردم صاحب این مرض شود و زانی که حبس طشت دارند  
 هستند و هم غم زیاد و مضه و بریشانی نیز مسند است بدان را و دیگر جمله از کرم است  
 چون احوال اعضا باغ و نخاع و ککولان بی نهایت است لهذا باید این مرض بی نهایت  
 باشد لکن حکما چهار قسم تقسیم کرده اند اول امراض عضلانی با وجع چون عرق النساء و غیر  
 دوم امراض عصبانی با وجع لکن تشنج چون سر و نظربا مثال آن سیم امراض عصبیه که با  
 شلی و سستی گردید چهارم امراض عصبیه که در ناغرا مغلط کند که عبارت از خون باشد و فقا  
 این مرض در فاعله مزین و باد و امان است و مورد نکند از یاد است و در معالجه جزیره و چون  
 وجع زیاد باشد و مدت از یاد طوطی لکند و زایت لایینه حاصل شود و بنا به بخان را  
 که در این مرض حقیقتا هیچ تغییر در آن عضو پیدا نماند و این اخنای خاص را در دو ابتداء  
 مرض لکن چون مرض زیاد شود وجع از حد زیاد باشد بعضی هزال پیدا کند چنانچه  
 در عرق النساء که زیاد طول کشد با علیل هزال گردد اما تشخیص این مرض از بزرگی  
 که این است عین و بدیت علل آن معلوم نمی شود و هم چنین عین و بدیت حی و غیره است  
 تشخیص است تعدیه المعرفه در فاعله مملکت نیست و صبر را کوفه نکند لکن غرض از علاج  
 و معالجه این است چون جمله معلوم باشد چنانچه اگر از حبس طشت باشد در طشت فند  
 اگر کم باشد رفع کنند و مرض عصبیه موروئی رفع نکند و در بسلامت عصبیه که در طوطی  
 بود در وقت بلوغ رفع کرد اما العلاج عمومی فصد میزدن در این مرض شمر می  
 نیست و در فاعله استعمال مفضلات مقوی و محذرات و ادویه ضد تشنج و تغییر  
 میفند است فصد در نورانی که عبارت از امراض عصبیه با وجع و این امراض شنا  
 کردند بیک وجهی که آن وجع در عصب است چون عرق النساء و این مرض گاهی با مقدار  
 و گاهی بی مقدار است و فصد آن و بی این جزئی است مثال آنکه در آن موضع با جس  
 با رجا با غاری خاشاک کرد و در حشر و وجه نظره و در کمال بعد وجع غارض شود و موافق

امراض عصبیه با وجع

عبر و عصب که این موطوعه معروف تشنج است و این وجع و جعیت که با دفعه غارض شود  
 چون ضربان و نکال و جرح الماش و گاهی وجع بدست است که در بعضی بی نهایت زیاد کند  
 و کم تشنج یافته و دوباره نکند کند و گاهی تمام شود و عود نماید که بدین جهت فصد  
 کوئیم و در فاعله وجع و زایل نه ای عصب است هر چند که مرض در مبتدا است چون عرق  
 النساء که مبتدا افتزد بک فطن است و وجع فاعله است و جع و کباید و این بدست که  
 چون ضربان در مرق و از یاد اید اصابع دند که در و هوفد که در دست است باید در علاج  
 بغیری هم زرد مکرر که تا طوطی لکند که آن وقت بیجان خون در آن موضع است و گاهی  
 با در عصبانی فی عصبانی غارض شود و گاهی تشنج غارض شود و خاصه در اطراف  
 وجع عصبانی در فاعله محدود و زمانه لکن گاهی سرایت به همان عضله نماید  
 وجع در فاعله چون چند ساعت طول کشد بیک مرتبه تمام شود و گاهی بیک بخان تمام  
 شود و بخان وجع عصبی است و بلغم از بانی و اسهال و با آنکه بعضی بخور از ویدین  
 بظهور رسد اما جمله این مرض چون در و لا یا تمام از این مرض تر است لهذا می توان گفت  
 بواسطه هوای طپ است و اکثر پیدا شود و این بدست ناشی است سالک و در و لا بانی که در  
 مفضلان را است این مرض نیز زیاد است و گاهی جنت زکوف است که شخصی چند سال  
 قبل من کوفت که توانست و در و لا جنت زکوف است و در و لا جنت زکوف است و در و لا جنت زکوف است  
 و وجع غارض شود و چون این جنبه باشد باید دقت کوفت داد و گاهی از فضا در کوفت است  
 گاهی جنت در دندان پوسید است اما تشخیص این مرض گاهی مشبه شود با امراض  
 که عرض باشد چون زکوف و فساد و گاهی مشبه شود با زکوف و چون در دندان  
 است گاهی مشبه شود با در دندان فصد من المعرفه عرق را کوفه نکند لکن غرض  
 و چون عود از زمان عین باشد خوب است اما العلاج در این جا باید دوا می باشد  
 استعمال نمود چون انداختن شمع در ریح پنهان و انداختن شمع در مبتدا عصبیه و بعد از



مرخم شدن کمی مریان ناپسند و اهل چین در زمان وضع را سوزن فرو کنند چون گویند  
 حال لکن موز را عین مریان را زنی که خال گویند و گاهی عمل الک و بهی و میفید است و  
 بعضی حکام بعد از عصب را اهن راغ نموده اند و بعضی دیگر آن موضع را شکافه و بیک پاچه  
 اتران عصب را بر پان اند لکن بعد از چند وقت که عصب بهم رسیده و الیام باید و جمع  
 عود کنند و چون بخور و نوبه معین باشد جوهر کینه میفید است و گاهی بچیدن صغیر  
 در پاچه که باریک تر کرده باشند میفید است فصل در نوزاد شری و لافز بعضی  
 وجع عصب روح خامس از اعصاب باغ که منقسم به شعبه می شود و بسیار اندک است  
 که هر سه شعبه در دگر دگر در دماغ و عوارض گرد و در شاخه اول که در جبهه است و  
 گاهی نیز در شاخه دوم که در صورت است تغذیه بر و از این مرض در دماغ بر و از این  
 مرض با مقلد نام است که چند وقت پیش از بروز مرض صناع عارض شد و بعضی  
 او جاع عضبانی و کم آن وجع که مانند تکان جرح الماس است بظهور رسد که این  
 وجع را بیوفانی و لاشمان نامند و این وجع عارض شود و در عصب و بعضی اوقات  
 در یک طرف صورت و گاهی در دو طرف و این وجع در شعبه اول شاخه اول از عصب  
 میل دارد که در جبهه است و گاهی در صورت و گاهی در عصب و گاهی در عصب و گاهی  
 در عصب و گاهی در عصب و گاهی در عصب و گاهی در عصب و گاهی در عصب و گاهی در عصب  
 از حد بگذرد و نجات نموده تا عین و کف رود و کی صورت حوت بهم رسد و چشم از  
 طرف علت میزداید و اندک بعد در بعضی چنان احساست نماید که چشم او را می بیند  
 در او و فلان آنکه از فوق چشم فشاری است و در باصراط هویدا گردد و در خارج  
 علت خشک شود و با حرارت گردد و چنان نماید که دندانها متحرک شود و گاهی بلقی زیا  
 شود و بویهای شری است بایستد و حرارت را گردد و چنانچه دست بتوان نهاد و عضلات  
 صورت متحرک گردد و بنوعیکه چنان نماید که مریض متبسم است و وجع چون نبات

وجع عصب جبهه که صدا  
 جبهه نامند

مرشد کم که خفیف شد و بلغم زیاد از بینی آید و وجع تمام شود تا چند وقت که باز عود  
 نماید و زمان این وجع تا چند دقیقه و ربع ساعتی باین ساعت و گاهی در یک  
 روز به مراتب رجعت نماید اما دوام این مرض گاهی تا بیست سال و گاهی تا نود و یک  
 است هم زان است و گاهی چند سال طول کشیده و فکری در خواصه در سن نوجوانی متعکد بود  
 و چون زیاد طول کشد و عود و نیز برودی باشد و وجع شد بد باشد عضلات طرف  
 علت اخراج مذاقی بهم رساند و مهال پیدا کند و هم چنین چشم طرف علت ضعیف شود  
 و مریض قوی نفسانی او کم شود و قوه باه و نیز کم شود و بعضی از شدت وجع خود را اهلا  
 مانند اما جبهه این مرض اگر موروئی است و دیگر جبهه هوای بارد و رطوبت است که بدین جبهه  
 امراض عصبیه در درون یا است و گاهی جبهه فرو رفتن و زدن است در عضوی هر چند  
 که خارج کرده باشند و گاهی جبهه از زخم است که از زخم بیل زیاد از دماغ جاع عصبیه  
 گاهی در دم استخوان که از کوفت است باعث شود و گاهی دندان میم جبهه است و گاهی بیک  
 پانچ عظم از هم جبهه است که فشاری نماید و جبهه مخصوص است فلک خون و حلیط  
 و جبهه که بدین معلوم شد گاهی نوبه خفیف است نقد است المعرفه چون جبهه واضح باشد  
 علاج سهلت و برعکس شکست خواصه چون اخراج در عضلات صورت پیدا شده باشد  
 اما العلاج از دواهای موضعی منفعت دایه شد از شمع سوزان و دیگر انداختن شمع و  
 بجای زخم و ربع کند مریض در نزد و طلاله و حلقه نرم مسکن است لکن اگر آن بهمان است  
 دیگر بجای مریض و جبهه خفیف است بعد از زخم نمودن از شمع و حکای اسکالین و غیره  
 مکافه و بایستد با زخم عصب زای برسد تا حرات کم شده و وجع تسکین یابد و از او بپزد  
 اند را فی منفعت دایه شد و از جوهر کینه کند و ستم الفار و غمان اهن و هم چنین از بیل  
 و نانو و منفعت شد صفت نسخه جبهه استعمال مریض در زخم بیکر در مریض و ربع  
 کندم با که نشاسته مخلوط نموده بجای شمع و نیزند جبهه خوردن بیکر در عصبانیت



دانه و دخیل و بزرگ علویا اسبابا دام تلخ چنان در دم عصا نه داد و اصل نوزده در روز  
 سه دفعه هر دفعه بی قطره دهند اینها بکشد عصا نه تا نوزده بایت کندم در بایت نوزده  
 بخورد تا علامت کفایت نظر هور شد اینها بکشد عصا نه تا نوزده بایت کندم موافق بینه  
 شخص در ده روز یا بیشتر بخورد و در یک استمال طریقت بدین نوع که هر ماه پنج  
 قطره در روی قند چکانده بخورد و چون چندی مرض از کوفت باشد بدست استمال  
 در بایز میندازند و گاهی طلاء نوزده نیز بکشد و جمع نموده فصل در روزا اثری آن نوزده  
 کشال که عبادت از ذات الحجب غلط باشد و این مرض نیست مگر وجعیکه عارض کرد که  
 اعصاب جلد صد و دو فک عصب نیست و جمع او خفاش شود و گمان دند چنان در  
 پنجم و این مرض خود را ظاهر سازد بیک و جمع چندان و یک و جمع در عضله ای موضع نوزده  
 و گاهی جمع و مرض می شود تا عصبه ایشان و گاهی جمع و عصب که بسیار بدن است  
 توان نوزده و گاهی هم نه است و بیک فک عصبیا اما جمیع این مرض دند نان این مرض نیست  
 دارد در بای فاعله کی حیض و دند نان این مرض مانند مرض عصبیا دیگر و طول و تیر و  
 آنها و با نکت و عود است لکن این مرض چون مشبهه نوزده با ذات الحجب تشخیص  
 از عدم حر و معال و حرکت بودن و جمع و از عمل نامع تشخیص دهند اما العلاج نوزده  
 ابتدا استمال نماید تا شفاء محرمه در جلد صد و دانه نوزده بایت و خذ که چون نهانند  
 دو فاعله چون جلد فرزند و جمع بیک نوزده و باید تا نوزده که مرض من کرد و نوزده  
 چنین که اخذ شمع در این در کبد عصب من و بخت و شمع پران و علامت نوزده  
 در عصب جمیع میندازند و بعد موافق مزاج علاج فرمایند چون بی وقت باشد این میند  
 و امثال آن فصل در نوزده ای بیک نوزده که عبادت از عرف النساء باشد و عرف  
 النساء نیست مگر وجعیکه عارض شود در غلط عجز و احساس جمع او در نوزده و مواضع  
 نوزده تعریف روزان مرض بداند که این مرض خود را ظاهر سازد بیک حر و نوزده فصل

دانه الحجب غلط

عرق النساء

در بای که می خواهد از غرض شود و حرکت کی با نوزده و جلد با با حجب کرد و در  
 علامت تا چند سال طول آید و بعد از بیک موضعی و جمع فرزند و بندون و نوزده  
 عصب دو فاعله مواضع اما فکست لکن چون بند عصب فشا نوزده و جمع حلق  
 شود و چند بدن و فشا و جمع نیست و بندون و جمع از بند اما نوزده و گاهی در بایت  
 طرف نامت و این و جمع در فاعله متصا است و کم و جمع نوزده و نوزده و نوزده  
 چندی که نوزده و این چندی که نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 مواضع که مرض در اینجا احسن و جمع کند اول در عصب دوم در بای و نوزده  
 عظم خاصه نیم در بای که بای عظم خاصه در عصب نوزده و نوزده و نوزده  
 در هر عصبه صغرا مقیم در فک و وحشی هشتم در خلف و این مرض و نوزده  
 نوزده که نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 نوزده که مرض دوام پیدا کند و جمع نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 که نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 بیک نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 و جمع راه نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 خاصه چون نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 علاج نماید و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 وقت معین نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 جلدی حشره لکن نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 اما جمیع این مرض نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده

علامات نفوس است بدو را نکه در صحت پاد باشد و از برای آن شخص وجع چند هادی  
 منبر که مشبه شود با خلع و فصل و درک و بسا که از افرط در جماع یا انشادن بکبر و جوی بهم  
 رسد که مشبه گردد با عرق النساء و باین نوع تشخیص دهند که عرق النساء نور طر  
 و افق شود و این علل همیشه در وقت و این وجع اکثر در نواحی فطن و کمر است و در عرق  
 النساء وجع پائین است و در دفاعه تشخیص میان و علاج مشکست اما العلاج ابتدا بجا  
 که وجع نجات نموده و بعد در محل جانت کوز اندازند یا آنکه در اطراف شیا محرقه  
 مانند تا وجع را تسکین دهند و انداختن شمع بر آن در کمر بند عصب نیز مفید است و چون  
 مرض مزمن باشد تا حوسر کشته و تا علاج نمایند در کمر بند عصب و تا اندازانی تا فستاد  
 که قرص جلد دهند چون کواک و مشبه دیگر منفعت دیکه شد از وضع غلط  
 نالیدن و در پا و هم خوردن که دفعه متعال نوشتند صفت نسخه بکشد روغن غلط  
 یک مثقال عسل یک سیر مخلوط بهم نموده در دو روز نوشند طریقی دیگر بکشد در دانه  
 عددی روغن غلط سه گرم مخلوط او نموده عرق غشائ شانه در دم لغا خطی است  
 درم نظیر اینان دفعه ای تا شوی قطره مخلوط بهم نموده روزی چهار درم از این شوی  
 نوشند و زیاده مفید است انجام در اطراف و بعد صبا الماء بارد نموزن و کاهه بنفش  
 است در این صورت بکم معدنی زیاده مفید است و دیگر اندازنی تا فستاد که تا  
 باب سرد نموده و با از او بچند روئی و از او بچند تا عرق ابدان و فستاد است  
 فوگند و انجام بکم معدنی نیز مفید است و عمل کینو نیز مفید است و دیگر از این  
 جاب خوردن عصا تا نوز است که روز سه دفعه روز دفعه و ربع کنند دهند و تغییر  
 پوشیدن لباس ششم روی پیراهن زیاده مفید است چون شخص ضعیف است که نبات  
 و در فستاد نمایند بنوعیکه در عصب صورت بکشد حبس دیگر است و در الوی که  
 عبارت از آنکه الحش شدن یک یا سه جلد است و این عارض شود از سرما و ظاهر کنند

ذکی الحش شدن یک یا  
 جلد

خود را بحش و از شدن از موضع و بنوعی وجع چند غار شود و وجع بشدتی که  
 کرد که بیایدن لباس محل تواند نمود و در جلد هیچ تغییری بهم نرسد اما العلاج در خام  
 مرفه ان موضع را مالش دهند و کپیون با بذر البیج و ان موضع مالند و کپیون نیز  
 مرفع خواهند شد و فصل در امیک وانی که عبارت از صداع است باشد و صداع به علی  
 مزاجی و غامه و در زمان و خوردن اطامری ساز و بیک وجع در جبهه یا در ملا که در دفاعه  
 نصف سر است و هم راه است چند اضطراب عصبی چون اضطراب مغز و مرضیست مفید  
 تدفین بر من بداند که مرض مذکور می کنند بیک تکه مزاج و موهومی فصل بر این  
 حال است که چون از خواب برخیزد ظاهر شود و این مقدار است که بیک روز طول بکشد  
 و در آن خسته کن و خیمانه زیاده است و منقول از اعذیه و کاهه یک سیر غار  
 و چون حالات عصبانی نهایی است لهذا علاماتی نهایی است کاهه سنین در کوش و  
 کاهه الس پس چشم بپند و کاهه لکت در زبان و ذائقه متغیر چنانچه اشیاء در دهان  
 طعم است و در روز و در وقت صداع عارض شود که وجع است بالای بروخوان شدیدی  
 که کو با چشم می خواند چشم خارج شود و کم وجع ناشیقه و شد و از ابتدا وجع شقیقه  
 فشار است و شد بد کردند و چون در افتاب و در ناصبای سوج شود که با جری پیدا  
 کند مانند آنکه سری خواهد بود از این صدای شکاف و کاهه وجع بنوعیست که کراهه بر سر  
 تواند نهاد و چشم طرف علت خوابیدن و بسا که بعد از که وجع مدت از او است  
 نیست و متوجع عارض شود و بی کذب و طوبت از بی چون وجع شدید است نهایی و رسد  
 میل بخواب نموده و بخوابد و چون از خواب برخیزد صداع زیاده و وجع دفع کشته و  
 طول این علت در دفاعه تا یک روز پیش نیست و اتفاقا چند روز طول بکشد اما چند  
 این مرض در استعدا از مزاج است خاصه مزاج حبسه و در زمان بدیش یافت کرد و تا  
 حال شد که این مرض پیش از بلوغ عارض شود و چون استعدا باشد باندک جهتی چو

صداع شقیقه



افراط در غذا یا بهر علتی که در شکم و از روایح متورم چون زاج و مسک و  
 و غیره و از مہ و از غلام و از غم غصه شادمانی و بی خوابی و بی وضو و در کد قمار  
 از مرض مفصل است که کلمه بال پنج شتر دفعه و کلمه دوماه دود دفعه غرض شود و دود  
 قاعده چون زنی از مرض داشته باشد چون بسنجی مکه تمام شود تسخیر این مرض را  
 صداع و موی زاده می شود و از نصف ریش دند کردن و ماه یک دفعه مسک شدن و علاقا  
 کثرت خون و امثال آن تقدیم المعرفة مرض است غیر مہلک لکن بودی فاعلاج است  
 اما العلاج در حلال که مسک است هیچ توان کرد مگر آنکه او را در منزل تاریکی بگذارد و در  
 و غذا بگذارد و دایق فحان چای نادرخ و لوبه یا بون با و دهند و چند قطره از دود  
 او بچکانند و یک دو حبه نمائند و چون زیادتی فاج باشد نزد یک ملاذ را از ایشان  
 چند تیغ زنند و بعد از اولیک بخور کنند از نادرخ و لوبه یا بون و آنکه چند لوبه را از نادرخ و  
 مسکال و موه غامز کوئیک و بعد از یک بجوشن بالای و بزنند که بالیند و صبح و عصر از آن  
 بنوشند که مفید افتاده و بچند دفعه مرض باید ملا حظہ نمود که چون چندی در معده است کفی  
 است طین ناکه پسند ناکه حفظا ناکه و دهند تا معده قوت گیرد و دوی غذا کی شکر آهسته  
 ناعز یا مطبوخ ففوه دهند تا معده خوب شود و کلمه کی ترایک و بد و البخ دهند و  
 خوردن فلفل و بر و خوردن خردل و کلمه روای جوش مفید است و فلیات کربالای و  
 و شقی لوبه و زرد مفید است و هم چنین خوردن سبیل الطیب چون آخشان و خم زده باشد  
 افزون مفید است و جلد سدر نیز مفید است و تغییر مکان و استخام است و با و آب ترش  
 معدن نیز مفید است فصل در این بیماری که عبادت است از جستن بدست با آینه  
 از جلد ظاهر بدن اما جبهه این مرض در فاعله بلخه شلیک است که چون یک عضوی تل شود بلخه  
 بچسباند و کلمه بد و چندی است و بیشتر غرض کرد و در مردانی که صفت ایشان  
 بیشتر بواسطه سرباست چون نقاشان و غیره و کلمه بعد از عمل بد بعضی جلد ظاهر و

بچسبیدن یک نام جبهه  
 از جلد ظاهر اعضا

و هم چنین از فصد بودن بواسطه آنکه بسا که بجهت حرکت از عصب حساسه برید شود و یک  
 یا از جگر از جلد بچسبند و این بعد از التیام عصب که مدت او چند وقت است رفع شود  
 بر وزن مرض بند کند بیک حس و چهره و بعد بیک حس و چهره و بعد بیک حس و چهره و بعد بیک حس و چهره  
 برودت و محسوس شود و کم حس از موضع کم شد که چون بعضی عضو را مرغان بد بدان  
 فاند که بیک یا جبهه پوشیده است و چون چند ماه طول کشد حس را مرغانی کردند که اگر نوزن  
 ز سندی این داغ که اند محسوس نشود و با وجود این بی حتی کلمه و جوی مانند دندان شود  
 و نان هم رسد و چون دخی دندان موضع بد بد شود و بدی بد بد به تفرغ کند و شکال  
 مرغ شود و این موضع کم تغذیه کرد که بدین جهت باید که زانی هلال پیدا کند و بجزئی بدی  
 بنفش کرد و اما العلاج زیاد عسرت دارد لکن ندون با کثرت که نبات خونند البته  
 استعمال چرخ الک تریک و مالیدن زهر هم این دلالت و جوهر شادنا صفت فصل در  
 انس قری و کلام که عبارت است از جستن بد بد یک طرف صورت اما جبهه این مرض  
 در فاعله بلخه مرض لغو است و کلمه بلخه مرض لغو است و کلمه بلخه مرض لغو است و کلمه بلخه مرض لغو است  
 مرض صلیت چون چندی رسیدن برودت باشد بر وزن مرض بد ناکه این مرض بند و به  
 شدن جلد باطن و ظاهر یک طرف صورت و فعا یا بی در پی بدین جهت در فاعله بلخه  
 زبان بی زلفه کرد و بدنی طرف صلیت خات شود چشم طرف صلیت احمد و باد معده و جگر بعض  
 شی دردی جان گیر چنان تصور نماید که نصف است و چون این مرض دوام و زیاد باشد  
 کم کشنده و در دین این مرض در فاعله چون از سربا خود یکیت بعد از چندی رفع  
 و چون بلخه علل های مذکور باشد عسر العلاج است پس کوه ملک نیست و در فاعله رفع  
 شود اما العلاج استعمال الک تریک و زدن کثرت مالیدن زهر شادنا و زهر هم این دلالت  
 مفنا طین اگر تیره نمایند بد نیست فصل در قیام از نا بصیرت در جگر اعضا که بدون و  
 خاص کرد و لکن بالشیع است که می نامند و زود و دمان یعنی شیخ در اعضا حرکت از

بچسبیدن جلد یک  
 در صورت

تشیخ





مهاکت و زنی که بک دفعه در حین زایمان زایمان کرد و دفعه شود در قاعه همیشه  
 معطر نماید اما العلاج باید چنانچه قد مان رخ نماید بزودی علاج خایند بدن نوع که ابتدا  
 یک قصد نموده و در پشت کوش چنانچه از او انداخته و مشهلات نند دهند و هم راه مسهل  
 نماید از او به ضد تبخیر چون انقوزه و اویش و انداختن شمع در زایمان و در نخاع بسیار نافع  
 است و پاهای او را بکشد و در حال تبخیر بوزنهای کردن فشار نماید تا خون را از  
 بدنه خارج شود و بهتر این است که طفل را بقط کنند بدن نوع که تا مادامست برده اگر عرق جسم از  
 است و هوای او را که از این نوع که منت باز نموده و از آنکه در داخل رحم شده بای طفل گرفته  
 بیرون کشد که بدن را در حرکات زوایا از این نجات دهند و این در وقت که بچم زیاد  
 باشد و در هشتم ماه چینه سهل و ساده چون چند دفعه آب گرم در دهنش بزنند و زود  
 گرفته و بولند و طفل در نهایت خوبی فصل دوم در کلام بیسه و زایمان یعنی تبخیر  
 الطفال بدانکه طفل بسیار مستعد بر تبخیر است و بجز این چون زیاد خوردن و سرفه کردن  
 یا فریاد زیاد نمودن تا رسیدن تبخیر که در این مرض شروع طفولیت گویند و در وقت  
 هر که شروع مستولی شود و لهذا چون این تبخیر بینه بسبب است با این نام نمایند از این  
 بروز این مرض بدانکه این مرض کاه رخ نماید بوقت ابدن مقدمان و کاه مقدمان  
 او را از این و در حوالی است و این تبخیر چون در وقت بکشد کاه چند مکان داده و درها  
 نماید و این در صورتی است که بسیار است باشد و در قاعه شد بدست چنانچه چشم  
 خیره شد لمرات خنک شده بدن و بعضی کشد فکین هم ملصق کرد و صورت  
 کرد و نفس کشیدن با زحمت کرد و چون کی طول کشد و خسار جمیع بود شش چشم  
 دانه کند و کاه چنان منفصل شود که بجز بیاض چشم هیچ دیگر نشود و پاهای منفرجه و  
 منشی شوند بعضی صغیر کاه از حرکت بیفتد مانند کداز خشک کرد و در وقت  
 این تبخیر طفل بیغور است و هیچ قهقهه و بعد از دفع ماعت یا نیم ماعت طفل کم کم

تبخیر اطفال

خوب شده و تبخیر دفع شود و کاه عود نماید و نذرنا بالمرة دفع شود و در فاصله بینا  
 دو تبخیر کاه طفل معموست و در قاعه مشغول است و چون طفل زیاد کوشش کند  
 بدانکه بمرحله باید دانست که در این مرض بسیار اطفال را در معالجات غنی نمایند نتیجه  
 این مرض چون طفل در این سن زیاد تبخیر کرد چون بزرگ شود سریع پیدا کند و کاه نتیجه  
 او احوالی است و کاه به هیچ است اما جهت این مرض تا عرض است و باید در معال و امراض  
 دماغ و با اصلیت چون مادر طفل اخلاق رحم دارد و یا زیاد کج خلقت طفل بدین  
 مرض مبتلا شود و هم چنین چون مادر طفل در زمان حمل خون زیادی یا سفید یا دمی یا  
 دست دهد طفل صاحب این مرض گردد و مستعد است طفل چون مطلقای معده داشته  
 باشد و در حین دندان زداف و دندان طفل زیاد استعدا پیدا کند و کاه چینه بیست  
 و کاه به یکسان از اسهال شد بد و از زرد شد بد و از خنده و از وجع شد بد و از فریاد  
 اشیاء غریب چون میخ و غیره و از تشنگی یا خوردن و نباید دانست که امراض مادر بعد  
 مانند سرخچه و البته با تبخیر ابتدا کند و اطفال زیاد پس تبخیر دارند و در حین بینا  
 سرفه و در حین زک قد مت المعرقه چون ضعیف باشد در قاعه دفع شود و چون  
 طفل زیاد ضعیف باشد یا زیاد کوشش کند هلاک گردد و چون بیان دو تبخیر طفل  
 در اعصاب افتد بد است اما العلاج در این جا باید ملاحظه جهت نمود چون در وقت  
 دندان باشد کاری نماید که دندان بزودی در آید بدن نوع که اگر کشته سخت است و دندان  
 نتواند بود نماید تا بیشتر از آنکه خطا نازک بکشد تا دندان نمایان شود و کلبه دهند  
 و چون از مطلقا باشد هم کلبه دهند و چون از بدی سیر باشد مضعه و اعرض نمایند  
 چون چینه در وجع باشد دفع و جمع کنند چنانچه اگر از دل باشد و از انقباض دهند تا منجر  
 شود و در حال تبخیر چون صورت زیاد بود باشد و نفس نکش و در پشت کوشش و  
 اندازند و یا خردل بچسباند و با دوده کردن فشار نماید تا بکشد که خون زیاد زود و

چون مغذ عبت ندادند بیه روی دهند بکینه بدین روی دو کدوم سنبل الطیب را  
 شش کدوم دوم نایب شش شش ساعت یک وقت بفلد دهند و گاهی که بید  
 البیج با بیه روی دهند که در روزیم کدوم بدن را بخی دهند و بجهه دولت مندان ملک  
 ناهفت و دوازدهم شش کوزن و کوزن با د میند است که در روز شش خطه در  
 ساعت دهند و بهرین بیه بکان و میند است خاصه در یک لای رفتن فصل در بخور  
 که عبادت از قطرب باشد و قطرب استیج است که عارض شود قبل از بلوغ و خود ظاهر  
 بی نازد بواسطه بی حرکت بی داده در اعضا تعریف بر زبان مرض بد آنکه این مرض  
 شود با نکه چند وقت بدین روع و حال طفل تغییر بدین نوع که گاهی شاد و گاهی  
 مغرور گردد و در همین وقت یک نوع کسالت و خستگی در باها هم رسد که خوب و  
 ملاه رفت و کم کم این حالت از خود دست های و نموده و صنایع بدی و کم شود چنانچه اگر  
 خوش بویین بود بد بویسد و اگر سازدن بوده بد بویاد و در بیماری او یک تغییر بی  
 بظهور رسد مانند آنکه خواهد کسیر انقلاب کند و بندد تا این مقدمه مغذ دم  
 و کم کم طفل در حرکت عضلات اعضا حکم شود که عضلات با طاعت و بپند صد  
 او کیده شود و بپلک چشم همیشه حرکت است و دهان نیز حرکت و بهرین بیه بیه  
 در طرفین بدین روع حرکت بی کند و فرد فیه خوردای کوزن و بکان از زبان برون  
 او و داند زبان برزد و حرف زدن او در قاعده الکن است که بواسطه این لکن که نوع  
 است حرف زدن و منجر شود و در بعضی هلیت حرکت و فورا و با داده است چنانچه در  
 روع بخط مستقیم که قاعده راه است تواند رفت و بهرین بیه بیه حرکت کند و هم چنین  
 چون خواهد فاش دندان برده به معنوی صورت نهاده نادردها برزد و اکثر  
 غذا را ببلعد و بجایند و فزاید ایشان زیاد فضیلت است مانند که با نکه جبری  
 مرخص پیدا کنند و بکترین تغییر بی که کنند و در قاعده خواب و بام دهند و

قطرب

ارضی

مرض در قاعده چون چند وقت طول کشند کم عضلات با طاعت و امان شفا یابان  
 و گاهی نتیجه او در بیکانست یک حرکت عضلاتی و در خزان هم در قاعده چون چنان  
 شود دفع مرض کوزد و گاهی مبدل بمرج کوزد و اما جبهه بی مرض خواصه است غذا داشت  
 که نزدیک بلوغ عارض شود و در دختران بیشتر است تا بلوغ و مخصوصا اندک  
 امر جبهه عضله و جبهه بزد از زیادی سننا است و مرض کرم و از ترش مزاج خود اما  
 العلاج ابتدا دفع سبب نمودن چون از حبس طبع باشد مد رطوبت دهند چون جبهه کرم  
 باشد دوا ی کرم دهند و در معالجه جربا است و قصبه الماء در اعضا دویم  
 آب کوزد مغذی و دیگر از دویه میند محذات است و دویه ضد استیج است چون  
 کچول و ناز و در دین شیخ روی و انقوره و حد سد و سنبل الطیب طریفات  
 و کوزد که در قاعده بدین معالجات دفع شود خواصه چون صبا الماء و نایب و فصل  
 در شناوش که عبارت از کداز باشد و کداز نیست مگر استیج فصل که از روع و فصل  
 اراده نبوی حشک شوند که بسیار کنند و در جبهه اصلیت از برای بی مرض یکی  
 مزجم اعتم و آن که زخم کویک با برونک باشد که بعضی جراحان دیکه اند که با نکه روع  
 کداز خاصه است و جبهه دیگر شونا خورد کینست و این جبهه بیشتر در جوانان و پنهان  
 است که شب در ششم خوابند تعریف بر زبان مرض مقلان و نیست مگر کاکس و  
 و بعد از خود را نشان دهند خود را بی حرکت چنانچه و شش کوزن و حرکت و است و  
 این حال بسیار با نکه است و کم کم این بی حرکتی در همه اعضا سرایت نموده و اعضا  
 حرکت شوند و شش کوزد و چون شش صومع شود مرض بیه حال کداز ناکان شود و  
 و با اندوه از طرف و گاهی دهان چنان بسته شود که هیچ نوع باز نشود و قوه بلع او  
 تمام شود و چشم خیره عضلات صورت بپیش مانده حال لبهم در دهان مانند لقا بیا  
 حلیطه بطور کیف خارج شود شکم بپشت چسبید اطراف نازد و بپشت عضلات

مرض کداز

















مبداء عصبانست و انداختن مشع و بختن جوهر کچوله نیز از جمله مجربات است و مشع بر  
 نیز بکولت و چون ملا فایان نکند چرخ الماسی باید میزد است که یک بل دودست گرفته  
 دیگر برادر گوش میزند و صبت الماس نیز میزند است و چون چینه زدن از این باشد علاج خفا  
 نماید ببالیدن و خوردن بل و چون جهت دود بل باشد دفع و نماید و چون چینه در د  
 باشد دفع و نماید و چون زعفران باشد یا از جایتدن مغالجات مذکور کرده و دود و  
 نیز کچوله دهند و این را چون زیاده بایست که است لطف ابد صورت را با چند وقت از  
 سر محافظ کرد بواسطه چسبنا بودن لب مشع مری فکند و این فضل گفتگوی مؤلف  
 در او جامع عصبان معده و امعاء در وجع عصبان و آلات نفش فضلا اول در کثرت  
 نال و بی بقی وجع معده و امعاء و این مرض کاه اعیان نیست و عرض است از مرض شمع و کلمه  
 رحم نریق این مرض چون شد باید بنیاد خود را ظاهر سازد بیک وجع و امعاء مانند  
 امله معاری کشد و احساس نماید که معده پیش می آید و این وجع دوقاعده تمام شود و چون  
 غذا مضع گردد که در وجع مضع وجع فانی گردد و کاه وجع زیاده باشد چنانچه  
 نماید که شکم او را از آب بندی قائم بماند و کاه احساس سوزش در امعاء نماید و حس باده  
 کردن نماید دوام این مرض مختلف است که کاه چند دقیقه طول کشد و آنها گزیده ببارانی  
 زدن زیاده و کاه منتهای مؤثر باشد فاع بول زیاده که این زنا است و مؤثر این مرض مختلف  
 است که کاه ماه بایت دفعه و کاه کم تر یا بیشتر شود نماید و چون این وجع در معده باشد بعض  
 احساس را در دهن معده مؤثر نبوی شود که کاه زدن بایست به بیجالی گردد چنانچه عرفی زیاده  
 خارج شده و بچال شوند و دوقعت نال بذا فی علی ط از دهان خارج گردد و در دوقاعت  
 دواچه نال در لکن چون زیاده طول کشد صداع عارض شود و بعضی کاه چون صداع زیاده  
 طول کشد این مرض بطلع و سد طریقی دیگر که این مرض بوزنی نماید است که ظاهر  
 می شود بسوء المزاج و اشتهای بی قاعده مثل آنکه فوراً گرسنه می شود و اگر غذا بدون

۲ دوجع عصبان الان نشا

منف نماید و چون غذا خورد سبکین شده است هم رساندن و جنانا زه زیاده کاه  
 خاص شکم نفع کند و این علامات منتهای آنکه غذا مضع گردد و دود و بانه بزودی گرسنه  
 گردد و اگر غذا از سبب این حال شود و کاه قبل از غذا نال را در دهن معده میزند  
 و غذا و نال این مرض خیرهای باشد از دود و تحلیل بدن نال اشباه نیه و اسیا که در مضع  
 کاهمان می کشد بلغم سفیدی علی ط و کاه نفع بطوری زیاده است که نفس نکشد و کاه  
 بایست نوع اشتهای کاذبی بهم رسانند مانند جوع و کاه میل بیک حبس خوراک کشد و باید  
 ترشی و دیگر ترشیل بهر غذا نیکند و کاه اشباه غیره را کول خوردند مانند کل و ذغال است  
 این مرض باید زیاده و دوزان که عصبانست یا بواسطه گرمی و بی فایان تحضیر او میگرداند  
 گرم و دیگر باید تحضیر دهن معده که شادمانان بهم رسانند که دوی است و مزین و هم  
 با دهن معده که از سبب باشد و این نهیست شود از نفسا از که از نفسا دهن معده متاثر است و بعضی  
 و تسبی و دیگر باید تحضیر از دهن معده و در سرطان بزودی دوا میل زیاده و در دهن  
 معده یافت گردد اما جمیع این مرض زنان بیشتر مبتلا شوند تا مردان و مردانی که شتر  
 ایشان زیاده است بیشتر مبتلا شوند تا کسانی که زاده دهند و دیگر چینه از افرط و دهن و  
 جای است و دیگر چینه دهن معده است و کسانی که امراض عصبان دارند بیشتر باین مرض  
 مبتلا شوند مانند زنان که اخشان رحم دارند و مردانی که نالی خولیا دارند و نسبت به  
 این مرض بلغم طند از نالی که حبس طشت دارند بدین مرض مبتلا شوند و هم چنین در  
 که حبس شوند و کاه بعد از حبس پیش از حبس این زنان مبتلا شوند و در وضع حمل  
 بسیار زنان بدین مرض مبتلا شوند چون سندا باشد بایت دفعه عارض شود و از آب  
 و غم اندوه و از غایتدن و غیره و این مرض در کوف بلوغ زیاده تر است و نال و کاه  
 در زنان و خواه در مردان فداست المعرفه چون عصبان باشد نال و کاه  
 لکن دفع اشکال و چون این مرض عارض شود در کسانی که نال باین بیماری ایشان خیر





کنند خود را و شک را بپوشانند و گاهی چنانکه سنگست که در امعاء بهم رسد و سبب آن  
 ترایک خوردن زیاد است که بپوشد و در کبی بر او غذا در جملهای غور بماند و کم که بپوشد  
 پیدا کرد و مانند نادره میوان کرد و در وقت عبور بزاق قوی لیس غار شود و در این وقت  
 استعمال باید نمود ادویه منبرج چون کلیل و غیره تا تعلیل برود فصل ششم در علاج  
 که در آلات نفس یافت کرد و از آن جمله است و مع و تبخی که در حلقوم یافت کرد که خروک  
 نامند که نفیض او در و لام حلقوم ذکر یافت لکن مختصری بیان کنیم بدانکه مرض مذکور  
 است که مخصوص است در اطباء شیرخوار و خود را ظاهر کند به تبخیر منفصل که مرهم است  
 ضیق النفس و بنا که تبخیر صوری شود مانند غش تعریف بر این مرض در فاعله بی مقدار  
 است و گاهی مقدار آن است که چند روز ضیق النفس در طفل پیدا شود و بی زام شود و صبر  
 الباع پیدا کند و گاهی قبل از مرض در خواب تبخیر خفیه با و در وقت بگایه در روز و در وقت  
 کند و در صورت بخت با تمام نفس چنان نماید که طفل خفه می شود و بیای و بطرناک  
 کرد و در حال نفس کشیدن دهان را باز نماید بجهت آسانی و تبخیر نفس بصیر و گاهی  
 بلبلیت و کت قلب متواتر گاهی بی نظام و در نفس سرد و عقب کش چشم چوبی یا تبخیر کش  
 و چنان نماید که حنق در این جا باشد و عرق سرد را از او ببرد و باری فاعله دفع شود و چون  
 از حالت بقدر نیم دقیقه طول کشد نفس برکشته خواهد که کم خرب شود و گاهی در این حال تبخیر  
 عوم دشت و مد دوام این مرض تا مدت دقیقه بماند نیست لکن نماید و مانع این دو وقت  
 طفل جان و سلام نیست و چون زیاد طول کشد فاصله باین و نیز زیاد شود و کم که شفا یابد  
 این در فاعله است چنانکه در مرض اول بواسطه اقتضای تن است که از شفا ای که تا دو ساله  
 یافت کرد و در بسیار جهه موردی است که چون مادر طفل احشای رحم دارد طفل بدین مرض  
 مبتلا گردد و دیگر جهه آنست که در نطفه و بواسطه آنست اما العلاج در حال تبخیر  
 می تواند نمود بواسطه قریب زمانی که دارد مگر آنکه کمی اثر در دست او بیند و با و سر که به

ضیق النفس عصبیه

می یابند یا صماد خروک در پا اندازند و در استعمال کنند و به ضد تبخیر چون بلبه رو  
 و انقوزه و حبه انشرب و مشع در اربع دلیت کردن فصل در ضیق النفس عصبیه  
 که اسم نامند و ضیق النفس عصبیه است مگر طبعی موروئی که طموه او است بضمیق النفس  
 منفصل و بسیار همراه بود با مرض نفوس تعریف این مرض بدانکه این مرض ابتدا و کند  
 ندر تا پیش از بلوغ بنگاشتن نفس بختا و بفاصله و بعصا است تا آنکه نفس برکشد و  
 گرفتار شدن بختا بچوشت مگر آنکه گاهی از سید فاشیاء و در حال بختا بختا نفس  
 فاکه غذا با آب امعاء معده غارض می شود و ظهور او خواصه در شب است که مرضی  
 از خواب بیدار و احساس خوارش در کلو می شود و در وقت ضیق النفس با و غلظت می شود و نوبی  
 که نتواند بخوابد و در های طاع را باز کند و بزود یا دقت کشد و چنانچه نماند که  
 حلقوم او را با طاباب لبه اند صورت تبخیر نرک و مولاتا چشم خور کرد و گاهی  
 این حالت بخ دفع دقیقه و گاهی در بختا عسلت و کم که این تبخیر دفع شده عرف نماید و حال اید  
 و از برای جبران خرب است عروضا این مرض گاهی بفاصله یک سال و گاهی شش ماه و بنا که  
 در اول همراه در نوبت یاد و در شفا عروضا عارض شود و زیاد عارض شود و تغییر هوا و کرا  
 و سرما تبخیر این مرض باید داده شود و کابوس کابوس چند زفتا در دست است قلب  
 که نفس ایشان سد شده و نتوانند از خواب بیدار شوند و چون او را بیدار کنند خوب  
 شود و دیگر باید تبخیر را از ضیق النفس عروضا و عروضا در فاعله منفصلت و دیگر  
 باید تبخیر را در نطفه و در این دو مرض همیشه مسکت فاصله نداد و خبر  
 مرضی گاهی موردی است و در فاعله چوشت اما العلاج بودن در هوای معتدل  
 بغسل در آب کثرب و عروضا و چون در نوبت زیاد تبخیر کند بلبه است که سبب اخراج  
 شوند در حال گرفتاری می توان کرد مگر آنکه چون صورت نیاید تبخیر شود و فضا  
 و چون فاصله و بسیار کم باشد عروضا می دهند و ادویه جان ضد تبخیر گاهی میبند تا

و بهترین عصا را که می جیل و شوکان دانا و نه فقط طوطی و سبیل الطیب کا که  
 مشک از امثال آن صفت اخگر بکیرند طوطی و دودم در پنج سیراب دم نموده و صفا  
 کرده شان زده دم عرق صاف نموده و دو مشت قطره خورند و از او به جار معده  
 تا غصه بپیمون و بلبه روی و مندل چشم و سم الفار و حنظل و سترگال و غیره  
 مکان و بلد بهر بلیت خواصه معز و نیا و کسبی مت منبه بن بابا امراض عصبه و دود  
 و شایع اوشتا ماد و سوسن که هم نامند کنه که عبارت از سوزنک باشد بیا که این مرض  
 چون بواسطه جاع مرلیت و بعد از عرق و نیز گاه دود کلور غاصی شود لهذا حکای  
 قدیم این مرض را از جوش کوفتی دانستند زیرا که کوفت اکثر مرلیت و بواسطه جاع با خلد  
 کوفت است و وجع کول لازم است و این غلط است چنین نیست و گاه سوزنک و کوفت  
 هم است و گاه به نری شود که کوفت از مجرای بول از دیک حشفه مرلیت کند و مانند سوزنک  
 نماید حال که استهرا و دود و دیت و هفتاد و یک مجربیت چهار صند است که از سوزنک  
 مرلی کشته اما سوزنک عبارت است از زکام و دود غشای مخاطی مجرای بول که بواسطه این  
 دودم بلغم زیاد می افتد از غشای مجرای بول که بواسطه زکام بلیت و سوزنک  
 خاطر در دوزین بلغم مرلیت فترج دوزمان خادی از مرض دیک شد که غشای مخاطی  
 مجرای بول غلت بهم ریخته و متورم شده و عرقهای او جرم می کشد اند و این دودم از سر  
 حشفه تا کان عظم غانده است و در بینی او دیک شده علامت دودم مزمن و از دوزمان  
 مجرای حبیب شده و گاه یافته شده که بیضه هم تورم بود و این دودم در وقت که سوزنک  
 از دوز مجرای بول می کشد و بیضه را متورم نموده و هم چنین یافته اند که دوزی را که متورم  
 و این هم از سوزنک دوز است سوزنک منقسم می شود به سوزنک فسیان و سوزنک  
 دوزانها در مجرای بول است و دوز فاعله در محلیت دوزیم منقسم می شود به سوزنک خادو  
 مزین سؤال ابا این مرض بغیر از مرلیت بنوع دیگر می تواند ظهور کند جواب انفاقا

سوزنک

خارص شود از اخراط و راب جو تاز و خربوزه سیرین و این چندان دوا می نماند مگر آنکه  
 در روزی که بریم از مجرای بول مانده و کمی سوزش دارد و بعد از دوز دفع کردیم و دودیم  
 مرلی نیت و دود سوزنک مرلیت در غشای مخاطی سه عضو یکی در غشای مخاطی  
 چشم و این عام است و نذر نادر غشای مخاطی بینی و منقسم و در غشای مخاطی دیگر  
 دیده شود و چون سوزنک مزمن گردد دودیم و سوزنک نذر نادر و اگر کند بسیار کم است و گاه  
 بسته باشد دانست که گاه دیدن شد که شخصی پیش زن با سوزنک دم چنین می کشد  
 پیش مرد با سوزنک دفعه و صبح کلام نکرده اند و گاه به بیاض چشم هیچ نوع دفع نشده و آنکه  
 مریم سوزنک نذر و کوفت نذران وقت دودم حادث شده و دفع کشته و این علاج اخراست و دود  
 بیاض چشم اما علامت سوزنک خادو مزمنه روزنامه است و دوز بعد از جاع و دوزینا  
 این مدت یک دفعه خوار می شود و در حشفه مرلیت شود که گاه این حالت و دوزینا که از این  
 باب بیل جاع نماید نذرین خال چون ملاحظه نماید سوزنک خادو و با مجربیت است از نذر  
 قبله لب مجرای بول که دودم و حرمت دارد و اگر نذرین خادو و با مجربیت است از نذرین خادو  
 نکرده و دوز دوزیم مجرای بول هم چسبند و یک رطوبت رخی در مجرای حبیب که چون از  
 بر دارد و آب را کند رطوبت دقیقه مانند نیت خون خارج گردد لکن سوزنک شده  
 و غلط است نذر دوز دوزینا خادو که مرلیت غضب است و دوزینا که نیت غضب است و دوزینا  
 خال بول کردن و دوزینا خادو که مرلیت غضب است و دوزینا که نیت غضب است و دوزینا  
 که غلط است هم رساند و کم که دوزینا خادو که مرلیت غضب است و دوزینا که نیت غضب است  
 و غلبه دم دوزینا خادو که مرلیت غضب است و دوزینا که نیت غضب است و دوزینا  
 شود و گاه ذکر غوطه نماید در زمان که به این غوطه دوزینا خادو که مرلیت غضب است  
 غارض شود از نصف شب تا صبح تمام شود و چون مرلیت غضب است و دوزینا که نیت غضب است  
 چند مرلیت غضب چند دفعه بخوابد و گاه غوطه نامست با اعوجا

سوزنک خادو مزمن



ذکر و از اعوجاج مایل است ببالا یا پائین و موافق مزاج علامات مختلف است چنانچه اگر  
 در می مزاج بود علامات در می زیاد است و سوزش بقدریست که در حال اندام بول  
 فریاد نماید و از چند عرضی پاشد که خون را از ام شود و غوطه بقدریست  
 که غضب نماید و خوب بایستد لکن با اعوجاج که بدین منتهی رنج بسیار شد بدست و گاه  
 مریم بقدری با خون غلوط است که رطوبت دفع می شود بسیار و گاه قطره از آن می رسد  
 و گاه جابجایی و چون در جبین فعل نمودن رنج شد بدین شود و گاه نکه داشته  
 اجابت نکند و بدین جهت پوست حاصل شود و بدانند از نماند و رنج باشد بدین نکند  
 اما چون خداوند در عرض عجز مزاج باشد بدین نوع گردد که سرخ شده و سوزش و گاه  
 چون بی خطئه باشد آن جلد بقدری سوزش شود که گاه تا نقره یا کبر و در می مزاج  
 چندان غلظت بهم رساند و دقیق و از مزاج دست و گاه بی اضطرابی بظهور رسد  
 و معده خراب شود اما چون بلغم مزاج بود و فشار داد از ابتدا تا انتها باقی است نه جوی  
 نه غوطه و نه سوزش بلغم و معتدل است و در این مزاجه مرتبه اول که این مرض با انسان آغاز  
 شود بدین است اما رت بعد از آن یافت شود اما فشار این مرض چون در مزاج خفیه  
 و گدازند بشا که بعد از آن هفت چوک و سوزش کم شد و شفا یابد و گاه علامات بود  
 مفسده لکن خود مرض بماند و این مرض است و این در وقت است که با سوزش بدیده و  
 یا در معالج نماید بر باد شده که حدت و فساد مزاج اند انتهای این مرض اول بشفا یافت  
 دوم بشقای ناقص و این در وقت است که مزاج نماند نتایج این مرض غوطه ناقص که  
 بعد از رفع مرض غوطه خوب شود ۳ صحرایه بول ۴ سوزش شدن بنیضه و آکیده  
 که اندر کل شود ۵ هزال خفین که با وجود غوطه ضعیف نسل است ۵ رنج و دم و  
 سزای کردن و سوزش در شانه که باعث ترشه شده که در دگر بول انوائه نکه دارد  
 سزایت کردن در ملحه چشم و پلنی ۶ بظهور رسیدن تلویحی از مزاج و غلظت

در مزاج که در رسیدن این مرض مرکز مصلک نیست مگر آنکه نتیجه او باعث هلاک شود  
 چون بنیضه مجراه تشخیص این مرض اول تشخیص باید داد در حاد می مزاجی و این نه می  
 شود از علامات و زمان و دیم تشخیص باید کرد که به واسطه است یا است  
 مثانه و یا از خوردن آب جو و چون به مزاج جو غیر باشد در دوزخ شود  
 چون رنج باشد طول و زیاد است و با میل معلوم شود و دیگر باید تشخیص کرد که از کون  
 است که در مجرای بول هم رسیدن تا غیر از بول این مزاج را بول را باز نمایند معلوم کرد  
 که اگر کوفت باشد زخم او گایان است نقدت المعرفه منوط است به مرض معالج و چون  
 اطاعت معالج بماند رنج شود و بعضی سوزش است که معالج بسیار باید و آنچه باشد چون  
 در دوماه دفع کند و در علاج وقت باید معین نمود و اگر پیشند فلا تا چهل روز وقت  
 معین کند و چون علامات حاد می زیاد است و بیشک و نه برست تا آنکه مرضی باشد و سوزش  
 و بیشک و مزاج مزاج است و در کسانیکه سوز مزاج دارند بیشک و بدست که چون دفع کنند  
 مزاج گردد اما العلاج در این چهار اشانه است اول آنکه ندی می نمایند که این مرض بود  
 نرسد دیم که شکین دهند علامات سوزش را سیم آنکه دفع ترکیبات این مرض کنند  
 چهارم سبب بلغم نمایند اما تفصیل اشانه اول چون کسب طاع کند و بعد طاعت شود که  
 مزاج سوزش داشته فی العز بول نموده و با بول فضیلت و البونید و بهرست بعد از بول  
 نمودن کی سوزش با دارا نکه دارا بول نموده با آب دوزک در مجرای بول ریزند و در  
 موبن احتیاط بهرین است که قبل از طاع فضیلت را بر وزن چرب نموده و یکی رنج  
 نیز در مجرای بول ریزند و طاع کنند تفصیل اشانه دوم باید بقاعه و دانی تسکین  
 علامات نمود و بدین نوع نمایند که در ابتدا دوماه روز روز و در سزایگان نیک  
 نشد با آب برك شامه نه دهند و از وادی و طاع و کون خوردن برهن تمام نمایند  
 و در چنین شراب خوردن ضرر است چون سوزش در وقت بول زیاد است و غوطه بهرست

چند ناله در کماله زان و میان بیضه و مفصل انداخته و کی روغن جوهر خاکستر  
 در محنت مضطرب اند و بجهت رفع غوطه بنم کنند اینون تا بکندم کا فورد و وقت خواب  
 پوشد و بک مسهل نمک باور دهند که بر آید با مالای دفع شود و چون وزش در حال اندفاع بود  
 نماید با شد طرفی لایب گرم کرده و الت را در او نهاده بول نمایند و بعضی حکا کله استحا  
 کرده اند لکن معتق نکرده و بر حیث شوره استعمال نموده اند و در ماعده حلت و لیس را زاید  
 نماید تفصیل اشرازمیم و این در فقر مخصوص ذکر کرد و تفصیل اشرازمیم و چون  
 علایق مختلف یافت با آنکه در مزاج بلغمی است وحدت ندارد سد بلغم نمایند بکند  
 اغلیر معوی مانند گوشت و چون لیس را غازی باشد شراب که باور دهند و ادویه در  
 اینجا بدو نوع استعمال شود بجهت سد بلغم یک واسطه حنظل در مجرای بول و دیگر بخورد  
 و از آمدن رونی طول کشد لکن بهتر معشود و اولی است که هر دو نوع را بجل او زند و ادویه  
 نبات خوردن و است بلسان که او در دم فلفل کبابه نیم مغلط و دیگر است ادویه نبات  
 قابض مغدی و نباتی مانند آب در اینجا و مزاج سیاه و کات هندی و چون خوردن  
 میل در بیضه و مثانه نماید خوردن با ملک عجیب است و بعضی حکا بلسان کبابه  
 بهر از فلفل کبابه دانند و بعضی فلفل را بهر از است اولی است که هر دو را دهند  
 و بلسان کبابه را می دهند از سی فطره تا چهل فطره در روز که روی فند چکان  
 بخورند و کبابه را بخورند و این نوع اسهال غار من شود و این صورت افیون دهند  
 و چون دانه های چند مانند گردیدن پسته در اعضا بظهور رسد که خوارش کند با مال  
 بلسان ناله دوم چنین چون وجع مفاصل بهم رسد دهند و بهر است با شایر کبابه  
 حب نمایند و بخورند و بهر بخورند و ان است که با کپسول خوردند اما مقدار کبابه  
 ابتدا نیم مثقال در صبح و نیم مثقال در شام خوردند و چون بعضی فوی باشد در صبح  
 دو مثقال و در شام دو مثقال بخورند و بسیار یافت چون با بلسان مرکب کنند

بدین نوع که در دو نیم مثقال بلسان و یک مثقال کبابه را با هم حب نمایند و بخورند  
 و در فقر اجماع انداخته بهر است کبابه و مغلط و مزاج سبز و هم بدین نوع بکیرند کبابه و  
 مغلط و مزاج سیاه از هر یک چهار درم کوبیده و دویست حب کنند و در اینجا حب بخورند  
 پس از تمام مکرر سازند و چون روزی یک میل با شغل نماید با ملک و شند اما طریقی  
 بهر بیضه از شراب سوج است و دیگر از زولفان زنک است که دو کدم در آب حل شود  
 حنظل نمایند تا یک کدم و لطفات کویورد و آب حل نموده حنظل نمایند و در آب حل  
 سوزش او در و بعد از دوسه روز دفع شود و چون سوزش همان قرار باشد و در  
 دوا را کم کنند و اگر سوزش نکند و زن دوا را زیاد کنند و سوزش باید تا دفع ناعنت  
 طول کشد و در دوسه دفعه با بلغم نمایند و بعد از ریختن با هیلرا انگاه و از یک  
 نایب بقدر ریخ دقیقه نماید بعد خارج نمایند و این دوا را هر کدام در هشت درم است  
 محلول نموده و سه دفعه حنظل کند و دیگر تا هشت جوهر را و که بقدر یک بخورند  
 هشت درم است ریخته در سه دفعه حنظل نمایند و این دوا را هر کس که میزد و بی  
 یک مطبوخ خوی را ضرورت نموده اما که کنند و حنظل از کسیر و سبزی بدن نیست  
 که چهار کدم ناده کنند و در هشت درم است نموده حنظل نمایند و بی هشت  
 جنم است که یک کدم او را در شام زده درم تا بهشت چهار درم ارجل نموده استعمال  
 نمایند و این دوا دفع کند و بعد از دفع شدن بهر است که ناده و در همین احوال را بجا  
 آورند که با شایر فدی نک نمایند و بجهت جماع بعد از چهارده روز دفع مرض می  
 توان جماع نمود اما سوزش حاد ذات و این سوزش در ماعده در مصل خاصه موضع  
 که نزد یک به عن رحمست غار من شود علامت این مرض جماع و در بعد از جماع خوا  
 در مصل یافت شده که کم تا فرج آید که بدن جبهه زنی فرج را نباید کیر و از آن  
 یک رطوبت رقیق دفع شود که می خراشد عضو را و کم رطوبت زیاد شده که بسیار



بزند تا آن و کله بهای خج سوزم شده و بوی متغی از او خارج کرد و کاه می خورم  
 روزه و فطار این مرض نیز مانند فطار سوزنک دوزخ است و میل دارد به مرغی بسیار  
 که در مجرای بول سرازیت کرده و بدین واسطه سوزش زیاد و سلسل البول عارض شود و بعضی  
 از مرض مسته شود با ببالن بلغم سفید از منبل و در این جای با باید تشخیص داد با کاه  
 سوزن بول سوزنک داشته باشد این سوزنک است و یا با ابینه دحم که چون در مجرای کاه  
 دیده شود کمی بلغم در چین های منبل و چند تراش در صفت رحم و اگر این دو علامت  
 نباشد سوزنک نیست هر چند در علاج چندان تفاوتی این دو مرض ندارد اما الفلاح  
 در این جای دواهای اندازی بنوعیکه بیرونی کنی کند و نکند و بدین نوع نمایاند که چون قد  
 باشد از او اندازند و حمام نسیم کاه گرم استعمال کرده و در منبل اما حیطه نیم گرم  
 ریزند و چون علامات خاوی بکشد استعمال نمایاند مطبوخ پوشت نارون یا مطبوخ  
 فاصو صفت دیگرند پوشت نارون و سپر پیچ سیراب طبع کرده بعدش فاصو  
 خورد و سلفات زنک با زاج سفید ناکات بود و حل نموده و ابینه منبل را در منبل کاه اند  
 و پسته بانیان ترکند و در این ابینه منند تا پوشت و نامت شش باعث بایند این پسته را  
 و بعد برداشته و کمی نسیم گرم و در منبل ریزند و اگر در دوزخ و در منبل این عمل کنند و در دوزخ  
 گرد و دواهای اندازی بهرین زاج سیاه است که رویش بخود نامت بخورد و خورد و چوب  
 این تدابیر را بخا اوند و در دوزخ و هفت روز خورد و چون ابینه منبل باشد فرجه کند با آ  
 دوزخ و در منبل ریختن اب که کوزا اما سوزنک منزه از آن و سوزنک منزه است که زنک  
 او زیاد است و علامات حلت ندارد و علامات وضعی چون لب مجراه و کاه در حشفه  
 است باز کنند و بوی شود و نک پیشتی و لب و ابرای خری نیز در دوزخ حشفه است و بلغمی  
 که خارج می شود و قیقت نک نامت دوزخ و در دوزخ چندان دفع نشود مگر در دوزخ  
 اند فاع بول وضع که از خواب برخیزد مجراه هم حسیند و سوزش کی دارد لکن چو غدا

سوزنک منزه از آن

حاره با فراط خوردند اما کاه طاج نمایاند سوزشی در وضیت هم رسیده و نه آنکه زیاد  
 باشد و بول کردن سوزش ندارد لکن مدت بول نمودن زیاد است تا زمان سلسل است  
 جسد کی و کان بول هم گشت و کاه به نوعیت که در کشت ویزا کاه باشند و چون منبر  
 بزدک رسد بول بعضی دفع کرد و بدین نوع که چون قد وی بول دفع شود خیال نماید  
 تمامست چو استبراء کند باز بول دفع شود و در ذلک دفع شدن به چوب و منبر بزدک  
 توانست که بول قطع دفع کرد و در منبر اخرا است که قطب البول عارض شود و در دوزخ  
 منبر چون حکم در مفعول هم رسد و لیست که سوزنک دوزخ دوزی سرازیت کرده و خورد  
 نموده است و دوا این منبر چون معالجه شود دفع نکردند تا بهر دو نتیجه او کرد و ضعیفی  
 مجراه بول نقد مت المعرفه مرضیت که معالجه نماید و عسل الطول کشد و کاه بایست سال  
 و کاه علاج دوا و ری نکند اما الفلاح اول لایم است و باید از دوزخ و کاه نمایاند  
 آنکه غذای حار و پشیز ناول نمایاند تا بارده و از خور و آب جو دهند و نه پشیز نمایاند  
 لکن شرب آب بنفشه و ازادویه جات بهرین بلسان کاه و کاه و قزاج سیاه  
 که با هم حرکت کرده بدهند بنوعیکه ذکر شد و بعد از چند وقت که این دوا را خوردن  
 وقت بظهور درایع باو خوردند و مشتع درایع پند و زکشا لزان اما خن نیز  
 مجرایست و لیست تا فاصو ب معذنی ترش هم نوشیدن و هم استحمام و بجای آن  
 دوا جوش است با وجود این اعمال بدون انداختن میل و مجراه بول علاج نکردند و حاره  
 او اول آنکه میل فطار بدین بول های مجراه بول نموده اطلای عارضه را که نمایاند تا آنکه  
 مفع است و خواه ان عسل را نموده و مجراه را وسیع نماید اما میل بگو معذنی است و نمایند  
 نغزه و سر و این میل را میض نتوان داد که بسا در وقت و زبون خرد و بسیار دوا داد  
 این فطر میل را داد پاک کن باو دهند طریقه انداختن میل ابتدا و میل آخر نموده  
 و زکشا با لا کشد و میل آخر نموده بعد از آن تا میل کشد و در فاعه میل تا زکشا

عظم غانه فی رحم دوز و فساد اعضاء کی می کنند و این صورت با یکی می شود  
 و چون منور باشد و با یک شود از وقت حرکت تا یک کند تا میل با این رود و میل با  
 ناک انسان زود رود تا میل که نوی و پراست و این عمل را در دوز دفعه در صبح شام  
 باید کرد و در کله و در اندام خون را در دغانت دیگر عیب ندارد و چون چند وقت این عمل  
 نمود از وقت روز یک دفعه عمل کند و در آنجا او نهد و بعد از چند روز و در وقت دفعه و  
 بدین نوع نموده تا دفع کند و بسیار دافعت در سوزنک مزین چون سوزنک حاد غرض  
 شود بدین جهت بعضی حکما سوزنک را در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 سوزنک حاد کرد و بعضی حکما سوزنک را در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 جراه بول انداخته و با باده اندام علم خبر گوید تا حال من شفقت ندیدیم و کله سوزنک  
 مزین از سوزنک حاد غرض دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 ترش ترشند فصل در ترکیبات سوزنک که مزاجی باشند که بعضی همراه سوزنک  
 می رود و بعضی باجه است از آن جمله است ورم جرم بیضه که بی دی وی میست نامند  
 جرم از سوزنک گذشتند اغلب از سوزنک حاد غرض چون در حال سوزنک حاد غرض  
 با و از دایره ورم جرم از سوزنک حاد غرض در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 سوزنک حاد غرض بر فساد است بیضه استعدا در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 مزایای دارد و بیضه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 طرف چپ و بیضه راست استعدا در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 بیضه ورم بیضه عبارت است از دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 محالند که عبادنا از جرم بیضه باشد و چون بیضه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 مزاج بیضه نیز بواسطه عوارض متولد شده و چون او سوزنک حاد غرض بیضه هم سوزنک  
 شود و این است ورم بیضه علامت این مرض بعد از دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه

ورم جرم بیضه

بیس

این حس کشیدگی دهند در بیضه و کشا له زان حساس کنند در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 ملاه رفتن بعد از دفع صلب در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 چون بیضه از بیضه باشد و در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 بالا بلند و در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 عارض شود و چون بیضه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 مزین است رفتار این مرض سوزنک حاد غرض و چون سوزنک حاد غرض در دوز دفعه در دوز دفعه  
 خوب نکند و مزاج بد رک کرد و تخفیف این مرض در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 از جرم بیضه شود و اگر سوزنک حاد غرض در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 هم است و نادر است و اما العیاذ به غیر خط صحت است بدین نوع که صاحب سوزنک  
 حاد غرض و اگر لا بد شد کبسه درست نموده و بیضه را در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 از سوزنک حاد غرض با احتیاط حرکت کند لکن چون حرکت کند و کشیدگی پیدا شود  
 ابتدا و زودی یک مسهل نکند و بعد از ده روز در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 و حرکت می نکند و در میان باها پسته گذاشته که بیضه از بیضه پناهند و در دوز دفعه در دوز دفعه  
 به بند که بیضه منفرد شود اما که زان را در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 سناء و عکس خوردند و در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 و بیضه چپ هم رسانند و در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 و چون حلات ورم بیضه شکست چینه علاج دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 کنند و یکی آنکه خواهند بواسطه اخذ کبسه خواهند در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 یک مسهل و چند روز و از بیرون اخذ حار رسانند و چون خواهند دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه  
 بیضه را با مسیح به چپید که در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه در دوز دفعه



ماه بیضه را با لککاه دادند که تا یک عود است و اغلب بعد از دفع شدن دوشیمه  
 بیضه صاف می ماند که حادث شود که نا چند سال باقی است و بجهت تحلیل و استعمال هم  
 اویش که اویش را دوسو که عته به بندازند و هزاراوست پیانه غصیل که دوسو که بخته  
 بپندازند و از پیانه غصیل و جع به نهایت بظهور رسد لکن مفید تر است و دیگر است  
 مرهم جوه که در تهاج نایب بیضه را بپوشند و تا لیدن روغن بد نیز با غصیل که در  
 و کشا که زان نالند و این نسخه نیز جرب است روغن دودوم هست غرض که سترت را  
 کرده و در تهاج نایب در بیضه اندازند و دیگر از تهاج سوزناک است ضیق شد ز مجراه  
 بول که بیوفانی است که زان مانند و بلجه ابلت ظهور مجاری مطاوی در بیضه و اطراف  
 او و این مجراه به نوع ضیق که در دوا که بقدر است تمام جرم مجراه متورم شد  
 و غلت بهم رسانند مجراه تنگ شود و این نیز بد و غصیل با آنکه این مسافت یک ضقت  
 بچکان و مرغی کرد در دین صورت و دو وقت استعمال میل خون بد و با آنکه نسخ مجاز  
 ظاهر جوش و مجراه تنگ کرد و منم دوم است که یک حلقه از غشای غایب ضیق شود  
 نیم است که جوی نیست و تسخیر است چنانچه اگر آن شخص را بی هوش نمایند رفع نسخ  
 شد بویعکه میل بسیار غلیظ در مجراه بول رود اما جبهه این مرض در فاعله از سوزناک  
 مرز است که تا طاطو لکشد و علاج نگردد باشد اتفاقا از رحمت است که در مجراه بول  
 و از دایه مانند که چوب یا غیره در مجراه بول رود و این ضیق نداد و با مرجه شود  
 است در فاعله و میان پانزده عضلاتی و فویدی است و هم چنین نداد و با مرجه  
 که در دوشی است یافت کرد و علائمان این مرض اول است غصیل بول که دفع بول با جنت  
 و با انقباض است و کان بول است که کاه بول نیز بک پاریز و بول بچند اید و چون  
 صاحب این مرض شرب یا عرف زیاد می خورد تا آنکه سوزانی زیاد نماید و با آنکه حلقه  
 هم رسانند و دیگر از علائمان این مرض زیاد می دفع نمودن بول که هر مرتبه بجز

ضیق شد مجراه  
 بول

بجه بول کردن و بول بسیار کی خارج شود لهذا صاحب این مرض شب چندین دفعه بجز  
 شخص این مرض بعد از آن که بیضه را بپوشانند و اده شود که چوب میل در مجراه بول  
 اندازند بویعکه رسد که میل پس زود و جع زیاد ظاهر شود و چون بند نیزان و غیر  
 میل از آن موضع تها و زان بجز جنت داخل نشانه کرد و لهذا موضع ضیق معلوم شود و  
 بویعکه که میل بهیچ قسم نمی تواند بگذرد و اگر وقت نمایند میل غشای غایب را از خرم  
 و در غشای غایب رود و کم که در حلقه این موضع ضیق بواسطه توقف بول است یافت  
 شود و در این تسام بول زیاد تر نالند و باعث تعرق شد عاری مطاوی را نماید و بول  
 از این مجاری خارج شود و قدامت المرقه مرضیت که مرکز بدن معالج رفع نشود  
 و از دوشی پرونی و اندازنی نیز مرغ نگردد و در علاج مدت زیاد لازم دارد و بجز  
 این مرض شسته شود با سنگ شانه که در معلوم شود از جبهه و استعمال میل که در این مرض  
 عدم سنگ بواسطه میل معلوم شود و چون خواهند بدانند که چه قدر از این مجراه تنگ است  
 بدین نوع که میل اجزی نادر و میل دیگری کرده که در سوادوم و زفت مزج بهم نصب  
 باشد و میل از مجراه بول نموده تا از فایان آن نیکی که رسیدند آن وقت آن میل با موم که در  
 جوفت و در مجراه اندازند بعد از خروج بواسطه درجه نشان که بران سیانت معلوم  
 گردد که چه قدر مسافت این تنگی است اما العلاج باید رفع این تنگی نمود و به نوعی  
 توان رفع نمود اول بریدن دوم بواسطه استعمال دویه کال یم با استعمال  
 میل در مجراه بند ریج اما بریدن اول باید بویعکه در کشد به پیا بند تا مسافت این  
 تنگی معلوم گردد بعد از آن با میل که در جوفت و کاد و غصیلست و در مجراه دفعه چون در  
 تنگی رسیدند نشان اینهای میل نموده که ان گارد و داند زان طاهر گشته و از تنگی  
 غشای غایب رای برد و این در وقت استعمال شود که حلقه از غشای تنگ شده بعد از آن  
 میل اجزی در مجراه بول کرده تا مدت سه روزی گذارند که بول از میل خارج شود و



میرسد و آن مجرا هم وسیع نماید اما استعمال از دانه کالبدین نوع است که ابتدا به تیرگی را  
 باید مشخص نمود بعد با میل اجونی که شکم جنم دوازده و در وقت و به تیرگی مجرا  
 نالند و هم چنین میل اندازند طریقی که استعمال میل را لطیف بندد و چرخ <sup>میل</sup>  
 بر بعدی بقیه شود اما بعد از میل معده استعمال نمایند طریقی که احتیاج است که از  
 ابتداء میل نازک و بندد و چرخ میل را کلفت کنند و میل را با دانه در ربع ساعت نماید  
 اخراج کنند که بدین جهت راه باز گردد و میل معده در وقت از دانه یکی آنکه باید هر روز  
 مریض را دید و میل انداخت و نتوان میل را با دانه سپرد که بنا بر واسطه سوراخ نمودن خود  
 بکشد و قیوم آنکه در بعضی از مجری میل نیست و بزودی خارج گردانند و چهار  
 روز استعمال میل معده فی موافق یک ماه استعمال میل دیگر است اما استعمال میل را در  
 کئی در قاعده باید میل معده در دوازده و نماند تا شکل اخراج بر دانه و گاهی باید دانه  
 او مفتول کرده با مفتول گردد و بعد از گذشتن از تیرگی مفتول را اخراج کنند و میل را  
 بگذارند و گاهی مریض یک وجب با دانه در وقت و معده که بهیچ نوع مختل نشود و میل را  
 فغان خارج نماید در این صورت قدری عصا را با دانه و پنج در تحت بیضه اندازند  
 و از این نباید ترسید که عادت خواهد شد و میل را تا چندین روز در ربع ساعت بهند  
 و کم کم تا یک ساعت و دنیا در ترا و وقت و دم کند و دانه را کم تر و دنیا کم تر و کلقت  
 نماید تا بعد از دوازده میل میرسد و این میل دوازدهم که اعظم جمیع میلها است  
 باید تا یک سال با احتیاط استعمال نمود و چون مجرا دانه را شک باشد که بهیچ نوع  
 میل نرود باید یک ده در مجرا بول انداخته تا که وسیع شود و میل استعمال نمایند  
 و چون بواسطه خوری یا افراط در شراب حبس البول غرض شود باید که تراند <sup>خسته</sup>  
 و بول را در مغز و کالبد مملکت و گاهی تسخیر شود که میل داخل شود در این وقت  
 که انیان نماند و البیخ با خود نماند و حمام نشستن که از آن استعمال کنند که در قاعده

بول

مجرا مطاری

بول با نشت و اگر بدین نوع هم باز نشود و تراب و بیا بند و میل اندازند و حکما باید بد  
 کرد یا آنکه در صورت میل از دانه نشانه نشاند و خم کند و خواه نکند که  
 آنکه در کاز و کج پست نماید دانه بول را دفع کنند و از نتایج این مرضت و مستول <sup>علیه</sup>  
 از بعضی مجرا مطاری که بواسطه بول در خلف موضع صیق غرض کرد و در قاعده  
 این مجرا بنانی حاصل گردد و گاهی از اوقات طبعیت در آن مجرای غشای کاذبی  
 درشت نماید که بول ازین نماند و در بعضی این نیست و بول بهر آن که رسید ختم  
 نموده نفیج حاصل کنند علامت ابتدا حبس البول و بعد از چندی نشانه خالی گردد  
 و حال آنکه از عمر بزرگتری خارج نشد و در تحت بیضه حرمت هم رسید که این نیست  
 مگر فلفله و بیا و یک نوع حرارت در دانه بول و در غرض گردد و در این صورت چرخ  
 این بول صغیر است که در وقت خارج شود که بول را همد و در روز نیم یک هفت  
 در این موضع بظهور رسیده و چون طبعیت را خارج میفرماید جمیع فائز را باشد و  
 چون در این حال بول را خارج کنند بول جاذب شده و نفس نیز بوی بول همد و اخرا  
 مریض در اعضا افتاده میرد و چون میرد جمیع جلد نزدیک کحل و دان و بیضه کل شد  
 و از این نیز این و دم میرد و این مریض از غفلت صاحب وقت است که بدین مجرا  
 شود اما العلاج ابتدا معالجات است که بول را در زیر جلد بریزد و  
 حرمت هم رساند بول دانه بیخ زنند و نکند اند فائز را حاصل شود و بعد از بیخ  
 مردن جام نشستن که کند که بوی بول دفع گردد بعد که تراند خسته که بول خارج شود  
 و چون فائز را حاصل شود معالجات اولی آنکه و مجرا مطاری مختلف است که گاهی یک  
 و گاهی بیشتر است و در بعضی این مجرای است و در بعضی کجست و این معلوم شود  
 چون میل در مجرا مطاری کنند و گاهی این مجرا با دانه است و نبسته شود و این در وقت  
 است که بول در موضع و بیضه بافت گردد و تشخیص این هم با میل داده شود اما العلاج



همچون توان داد تا آنکه مجرای بول را باز کنند زیرا که جنبه از تنگی مجرای است چون مجرای باز  
 شود و بنا که خود دفع شود و بعد از دفع تنگی مجرای از تنگی مجرای مطاوی را از این دفع کند  
 یا آنکه تنگی دفع و بجای و قطره از این دفع چکانند تا دفع استخوان نماید و چون نایسبیم  
 و مثانه را مطاوی باشد و خواهند دفع کند با بیا بیا در دست تقیم نهاد و دفع کرد و  
 دیگر از نیاز سوزنک در دم قد دو دای است علامت است در بول کردن و دفع شد بد که  
 بدین واسطه عشر التولست و بیک دفعه نتوان بول را خارج کرد و بنا که در روز پنجشنبه  
 بول کند و مثانه را می فشارد تا بول خارج شود و دیگر از علامت است خوارش در دفع  
 شخصی از این مرض داده بود چون آنکه در دفعه مستقیم نمایند که در دوا خاسته است و بعد  
 از این مرض هستند دائم الحزن و شیطان لهذا اگر صاحب سوزنک کردند که در دوا و در دم  
 اما العلاج باید در ابتدا علاج نمود که چون نایسب باشد جریست قد و زنی و در شکل  
 تحلیل رود و در ابتدا چون بپسند که خوارش در دفعه بطور رسد و قد و دفع کند و در  
 کامل با و خرد باشد و زوال را از اند و حرکت هیچ نکند تا تحلیل رود و چون صلب شود و بول  
 در وضع بد باشد و دیگر از نیاز سوزنک است که در دوا و بی که عبادت از زله مثانه  
 باشد و زله مثانه عبادت است از در دم غشای مخاطی محیط مثانه که بواسطه این در دم بلیغ  
 می آید از در دوا مثانه مناسره کرد که در بول نیز یافت شود جنبه از این مرض اول از سوزنک است  
 و این بد و جنبه شود با بواسطه است که حفره اکال زیاد و مجرای بول کنند که سوزنک است  
 در مثانه که در دوا بواسطه سرما خوردن است در حین سوزنک که بدین جنبه نیز مثانه شود  
 شود و دیگر جنبه از در دوا مثانه حار چه در مثانه است مانند سوزنک مثانه که از صفروا  
 باشد و کاه جنبه نرسد است و دیگر در زیر دوا است و جنبه و جبولست و این مرض یا  
 خلاص است یا نرسد علامت حادی دوا را اند فاع بول دفع و دفع زیاد و چون چند قطره  
 بول در مثانه جمع شود بیل بد می شود و نباید و کاه بول میخند با خون دفع شود و در دوا

در دم قله و ذی

زله مثانه عباد

چون

چون بول را در دفع جمع نمایند در نه و طاعنی یافت کرد و این بواسطه بلغمیست که در دوا  
 و چون که بودت با ساقا اعضا یا بپسند در دفع مثانه شد بد شود و بر عکس چون  
 که در سوزنک که در دوا و حین نقل در مثانه دارد و جنبه از این دفع که با لای دوا را فشار دهند  
 و جی که در دوا در دفع خوارش را از در دوا و در حین صبر و باز دفع نیاده شود بواسطه  
 فشاری که مثانه رسد و کاه می هم را هست نقدت المعرفه بعلاج دفع کرد و در حین  
 علاج لایق بناسد من شود اما العلاج اول است فراخ دم نمایند بواسطه زوال دوا و این  
 دیو با لای دوا را در دوا و از اند زان لایق است دهند چون در دفع با دام و صبح عرب و بیک  
 مریض اگر نکه دارند که جنبه ایشان باشد و لایق از جویا بشیم پوشد غلظه جلوه و اس  
 مریض سر و ب و مطبوخ تخم گمان و از تری می نمایند و از دوا و جویا بناسد و  
 محذرات مانند بیک و بد و اینج ناهست و بدین دوا بپسند و در دفع کرد اما  
 زله مثانه من و من کرد و چون حادی علاج نکند یا علاج بد شود علامت در دوا  
 و در وقت بول کم تر از حد است و چون زیاد من باشد بول را نتوانند نگاه داشتند و  
 آنکه قوه انقباض مثانه جمیع قافی و در حین بول این شخص را در دفع کند و در نه آشی  
 لوح با لایق یافت کرد و این نیست مگر بلغم اما العلاج خون کوفتن بی مصرف است  
 لهذا لباس بشیم پوشد و اگر نتواند در بول در کم بعد و دوا لایق از جنبه ایشان ها  
 و سقط با فاج سیاه مانند سوزنک دهند و دویه مخصوص مثانه با دوا بر دوا دوا  
 ادره است که این دویات در بولان مشکل یافت شود و بجای و بجای و این توان داد  
 بسیار دوا عالی است با ملک و جنبه علاج بکالت مان لازم است و چون بن دوا  
 را هر دو استعمال کنند و مریض را اطاعت نمایند دفع شود دیگر از نیاز سوزنک  
 عین سوزنک و چون این مرض در کوفتن عموم است لهذا در فصل کوفتن ذکر خواهد  
 شد دیگر از نیاز سوزنک سوزنک است و سوزنک چشم علامت است از سوزنک

زله مثانه من

سوزنک در چشم بواسطه اوده بودن است یا غیره آنکه زن صاحب محل سوزنک بهم  
 مرغانه و چون طفل ولد شود از آن بیم در چشم طفل رکد و این است که بعضی اطفال  
 بعد از چند وقت از تولد کور شوند علامت این من بعد از رسیدن بیم در چشم  
 ملک چشم محلی شود و کم کم بنفش گشته و ملحه بقدری بماند و متورم شود که قرینه در حق  
 افتد که کجک نماید و بکاه و بهر هیچ دین نشود و کم کم قرینه این شد و بماند و در وقت  
 چشم بزرگ ماند و کور گردد و معلوم است که در این صورت حتی عارض شود <sup>تند</sup> که اکثر  
 در وقت اول و دوم دور است حکم است و در بیم دور دور است خدا است اما العلاج  
 ابتدا چند زالو در پشت گوش پیچیده اندازند و بعضی حکا شرابان صلاح را بر این اند  
 بعد بک بخود سوزنک چشم را در نیک شغال کلا بخل نموده سه دفعه در روز مرده  
 قطره در چشم چکانند و بعد با آب دوزک ابیم گرم در چشم ریخته بشویند و هر شب  
 ساعت یک با مرچشم زابا آب دوزک و چون نیا باشد با آب دوزک و یزاک در اطراف  
 چشم مالند و یکی مرغان بخورند فصل اول از اب چشم دوسی فیلوس که عبارت از  
 حبه باشد یعنی کوفت و کوفت معنی است منری که بواسطه بخار دوزک و طمانت با خداوند و  
 عارض شود و چون سرایت کند در موضع سرایت نرم فوخه مانند می بظهور و رسد و دوز  
 او داده است حتی که چون این داده جاذب شود از جمیع بدن این فوخه بظهور و رسد و حال  
 آنکه فرار و دوزیت و هفتاد و یک مجرب است سیصد و هشت و هشت سال است که این  
 مرض را شناخته اند و در ابتدا این مرض بنوعی مسر و عام بود مانند دباء که چون شحم  
 کوفت داشت و با کس دیگر حرف می زد آن شخص مسر و کوفت می گرفت و هم راه می رفت  
 با حشمت بد و در چند روز هلاک می گرد و اهل فرنگستان می نامند مرض فرانسوی  
 اهل فرانسه می نامند مرض پهل که در وقت مخصوصه ببله پهل اهل فرانسه ببله مرض پهل  
 شدند و کسانی دیگر از فرانسها گرفته اند لهذا بدین نوع نامیده اند و بعضی میگویند از

مرض کوفت

این بیک دنیا اند لکن خلافت و بیباد استخوانی بزلت بدین مرض مبتلا شده اند و هلاک  
 گشتند مانند دباء و علاجی در برای و بنودها آنکه با کلس که یک از حکا بود علاج او  
 پیدا کرد و حال صد سال است که در این راه و کم تر شد و دوز ببله می که موای او کم تر است  
 او کم تر علاج را سالان تر است و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز  
 کند یا لیب کوفت است که در صبح جماع یافت شود که بیم گرفتند و دوز ببله با تیر و دوز  
 عارض شود و اکثر دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر  
 رسیدن بیم کوفت است بخم دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز  
 بیم ذکر بیم رسد و فراموش کرد که سال میان در وقت حفظه قطع نمایند لهذا  
 این مرض در سال میان کم تر یافت شود طریقی بود و چون داده کوفت در جانی او کند و در  
 بعد از موضع سرخ شده و یک شود و کجک چون سرخ شود ببله دوزک در او بیم رسد و بعد  
 از دوزنه ساعت خورشید پیدا کند و چون بخار اندازد شور پامر شده و در طریقی از او خارج شود  
 و چون پامر نشود دوز بیم ان بشو و ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز  
 خارج کرد و کم کم آن رخم کجک متورم شود و اطراف و ناحیه خود را بخورد و سطح افرج  
 فرم و غشای بسیار نارنگی سفید در او هست و کما دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز  
 افتد و اطراف رخم صلب است و قد های مرتب با موضع متورم شوند و دوز ببله با تیر و دوز  
 باید ملاحظه سطح و صفت و اطراف و شکل او را نمود که چه قسم است و این رخم که ببله با تیر و دوز  
 دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز  
 سرایت بخرج کرد و سایر اعضا و غشای مجاری رخم و ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز  
 کوفت و چون عظام سرایت کند کوفت درجه بیم دانند و ما بین کوفت درجه اول و دوز  
 حدی می باشد لکن در میان درجه دوم و سیم چندان مدت ندارد که ببله با تیر و دوز  
 چنان ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز ببله با تیر و دوز

کوفت اول



نامند علاءان و فخره اینست دایره و صیقل اطراف صلب است و غرض و فرغ و غلا  
 در پستان عضو است و نام اینست که در دایره و فخره اینست که صفتش که در اطرافش زرد  
 و پوسیده است اما در دندون و در فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 که در این فخره و در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 کرد اما العیال چون بود باشد که بعد از جماع هم می شد که ابتداء است که جنم  
 نالیدن دفع می شود و در فخره هم سبک باشد که در فخره نالیدن دفع می شود و در فخره هم سبک باشد که در فخره  
 بپوشند و حرکت نکند و چون صیقل باشد در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 نالیدن و اما آنکه پستان لوده با صیقل کرده در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 کلید و اطراف فخره زیاد می باشد و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 از حرکت اجتناب نموده و اما لوده را در فخره صفا دهنده و لوده را در فخره صفا دهنده و لوده را در فخره صفا دهنده  
 اولی است که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 و بعد از دفع در جنم حفظ کوفت در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 از لوده و پوسیده در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 سنگ جنم زیاد و در فخره ذکر که لوده را در فخره صفا دهنده و لوده را در فخره صفا دهنده و لوده را در فخره صفا دهنده  
 خیارک کرد و در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 عیال است از سوزم شدن یک لوده و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 بعد از بروز کوفت در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 اما سوزم و بی لونه از موضع صیقل می باشد که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 و کم که وسط از سوزم و منجر کرد و در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 در این حالت حرکت زیاد می کند و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره

خیارک

نور

خوف شد بد است نقد من المرفه مرضیست که بسیار طول کشد و گاهی زده مطا و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 کند و چون فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 نمود و در فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 باشد و در فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 رسد و بعد از آن استحال نمود و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 دویا استحال کند و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 کان بود و لوده نموده و در فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 اطراف هم بریم شده خارج کرد و چون بدین ندرت صلابت دفع شود و لوده را در فخره صفا دهنده و لوده را در فخره صفا دهنده  
 حوضه و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 شادی را لوده به پوره محلول در فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 دهند چون که کنه و شراب غیره و موضع فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 بسا که اطراف خیارک کند و لوده را در فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 باشد از لوده و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 فاصله شش هفته تا سه ماه از کوفت اول گذشته و در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 و هفت سال بروز کند و در فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 سلابت کند و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 شش بروز کند و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 پیشانی و پشت کوفت و در فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 پیشانی و پشت کوفت و در فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره  
 مانند دانه ها که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره اینست که در دایره و فخره

کوفت ثانی

ظهور

و در آن قرح کوفی است پنجم بطریق فرجه که ابتدا بهر بعد فرجه کوفی غامض شود  
و گاهی این قرح بطوری هم رسد که علامت قبل از آن نشود و این فرجه شکل مخصوص  
دارد که بدین جهت باید نظاره کرد علامت است و فرجه است که اطرافش فرجه بزرگ است  
لکن بعضی افتاده و چون قدری کشیده شود بشکل کلیه گردد و چون خواهد رفع شود از  
او تا و طایفه را در رفع کرد و در طوبی این فرجه سبز زرد رنگ و برج باشد بنحویکه آن  
پاک نکند اما کوفت های در آن بر و زدن اغلب در دیوار خلف الحان که بگفتن  
اعلمون شود علامت غشائی مانند باقیمانده و در و بعد از چند روز که غشائی  
بنا شده شود بر او قرحات معلوم شود و گاهی در زیر لب قرحات مانند برنگ معلوم  
و در فاعله در لب است حلفت و در لوز تنم دیک شود و گاهی قرحات در دیان به  
پیدا شود و دیک شده که گاهی کوفت در غشائی غلط بانی پیدا شده و بوی غشائی را  
که از آن بدتر است نیست و ماده که از او خارج شود و راه او سخنان است و در فاعله  
دیکه لایله خواهد بود و گاهی کوفت در غشائی غلطی معلوم پیدا شود که فرجه  
مرد و معلوم که در آن حال صدا گرفته شود و گاهی عضروف بکی را کوفت تمام کند  
و چون عضروف و رقی را کوفت کند هلاک نماید حلقه دیگر از کوفت کند بالان است  
که لوزان صلی است که ظاهر شود و فریب مفقد و صنف و دان و لب جمیع بدن می باشد  
بروز کند و این علوما اصل ایشان نه است و خشک که رطوبت ندارد جلش بکوار شود  
است که بر روی کند در غشائی غشیه و ابتدا ای بر صفت صداع استی خواصه در کشت  
بنودی رنگ غشیه تغییر کند و مرده است چشم و در پائین کشید شود و لکه سفید در  
هم رسد و غشیه بر کت کرد و این بواسطه رطوبت منتهی است که منحل شود و گاهی  
در مرز سریت کرد و پاره کرد غشیه بیرون بای که بدین جهت با با قوی خاص شود  
با کربودی علاج نکنند و در حنا برنج روز چشم خراب شود و احتیاجی که تغذیه است

بیشتر بواسطه چشم است مانند حکاکان و زینت کان چون ماده کوفی در بدن ایشان  
رسد تا با قوی حاصل شود و در چنین ارتفاع قناب که از برف متعکس شود  
چشم باعث این مرض شود چون ماده کوفی در بدن باشد و چون کوفت ثانی معالج شود  
تا آنکه کوفت بد و جبر باشد و در بدن زیاد نماید علاج را علیل نموده و بدین را خراب کند  
و بعضی حکاکان کوفت ثالث دارند و بعضی فراخی نامند لکن بعضی ندارد و در این حال  
خیلی شهادت بخوان بر هم رسد و میل نماید به عظام وضع و مفصل و در این صورت  
مشبه با صبح مفصل گردد اما کوفت ثالث و در فاعله بروز کند در عظام که غشیه  
ایشان کم است چون پیشانی و قرقه و قفس و قری و پائین و غشیه که از طریق بر  
او باشد کند بیک وجه محکی در مفصل خواصه و ریش که چون در روضه خور باشد  
که می شود شدت کند و بعد از چند روز بعضی برامه کی ها چون دکه و غیره و دیک از  
عظام مذکور رطوبت در این دکه تا بر صریع و عطش و اگر در این نواح وضع را  
بشکافد رطوبتی بدست چون لعاب صمغ عربی و این رطوبت بنوعی نوع کرد و بواسطه علاج  
خلیل و در دیان صلب گردد و مانند دکه و بندرت منفرج گردد و عظم را بر هم  
ناید بواسطه خواب شد و در فاعله مذکورهای ایشان یک موضع را عظم  
شود مانند خنای و مریم و پیش از آن جمع مفصل را کبک و باشد که مو العله بظهور  
و بسا که شلی در لب عضوم رسد بواسطه فشار که از دکه های مذکور بعضی رسد  
گاهی یک از بعضی بواسطه کوفت صلب ماند و چون بدن را مازاد این مرض باشد  
طبل در فاعله غلط کرد و اگر غلط نکرد و در بدن نایب بعضی خراب نماید و در  
نزدیک مغد ایشان بظهور رسد و طفل بیمه و در آن شخص سوزی است  
کسیکه فیه یاد کرده باشد و قوت ایشان کشت نقد معرفه و بدلا کرم نادر  
کینه از این مرض میزد و در دیک هلاک بعضی نیست و کوفت ثانی نه بر کوفت ثالث

کوفت ثالث





داخل کنند و بدین نوع باید استعمال نمود تا مریض خوب شود و چون مریض بدو به شد  
 بهتر بود و اظهار دهد و در کور و زدن است صفت آنکه بگوید و در کور و زدن گفتند  
 تا مریض التوس چهارمده حب نماید بک صبح و یک شام خورد و اگر چهارده گفتند شوکان  
 علاوه کنند و در کور و زدن و چون خنایه مریض است تا کوفت ثالث باید دهند و بهتر است  
 بدو و در مریض دهند و بعضی حکما ثانیة شقال داده اند لکن این مضر است در بزرگان  
 چهارم خورد و در دهند و بهتر است در اول شکی تا مریض التوس را کلاب دهند صفت و بگوید  
 بدو و در مریض شقال کلاب مریض را طرد و زنده و در چهار روز خورد و چون البیه  
 بظاهر و در سینه چنانچه لوز بر زدن و شود طرد اید و در و دریم قدر بلبس آب کدتم ثانی  
 خورد و در و در استعمال آب زبانی و میفید است و این چینه بلیست که در آن آب هم رسد  
 اما استعمال در و به بنانی که صارت از چینی عصبه اشالان باشد و این ما استعمال شود  
 اول در صورتی که مریض از حیوه نرسد و در وقتیکه حیوه مضر تفساده باشد سیم  
 بعد از رفع مضر که خواهند مزاج و آبک نمایند و خواص آنها اول که کوفت حیل و دفع و  
 دیگر آنکه عرق و بول زیاد دفع کنند و کسانی که چینی و صفت خوردند در صورت مکان در دنیا  
 خوردند و اگر در دشتان کلام باشد و در منزل گرم مانند و صفت و این نیز گرم خوردند و این  
 طبع این دویه خواصه عصبه چینی را که باید مانند جای دم نموده و اگر در آب پزند و غوطه  
 جزع هواند بی ثمر است و بهتر است عصبه چینی را با هم دهند صفت و بگوید عصبه  
 شش شقال چوب چینی شش شقال بلده نموده شب یک چهار یک آب جوینده در دو آرد  
 تا صبح بکذارند از صبح سه چهار یک علاقه نموده پزند تا نصف ماند بعد بکذارند تا  
 نه کسند و مریض یک نعلبان خورده زده و دند طبع دیگر بکیزند عصبه ده میر به چهار  
 یک آب جوینده در دوی او و بچینه صبح نماید صبح طبع کند تا آب لایم تا نصف نماید  
 اوفت صاف کرده یک چهار یک مقدور و او بچینه و پوزده شش کرده و در یک شش

خورد و اگر مریض ضعیف باشد این نیز بخورد که خلیل نبرد طبع دیگر بکیزند و در دنیا  
 سه شقال ریشه بابا ادم سه شقال در دو چار یک آب حبه تا نصف نماید و در یک روز خورد  
 و چون چینی خالص خواهند و مندی شش شقال و در بلده کرده شب خلیا شش شقال  
 ملائم جوینده تا نصف شود آن وقت بنوشند و چون مریض بهتر باشد ریشه بابا ادم  
 خالص خورد تا آنکه دوسه شقال عصبه را در یک شربت خورد و چون این دویه کلام  
 نکند استعمال شود این یک که می مانند طوطی و در او و در مریض طبع ساحن و شش شقال  
 در محل نموده و در حبه یک تا لایم داده و در آن شش شقال بگوید صفت شش  
 بکیزند یک کدتم انکند و در کور و زدن و در دانه شست نموده هر صبح یک شش شخت  
 لسان مانند چون چند روز بگذرد و در وقت شش لسان مانند اما کوفت لطافان و در  
 بظاهر و در چون بدیبا و در طفل کوفت داشته باشد چون طفل قط نوزاد و در کور  
 دند یک کف طفل بعد از چند وقت زخمها بظاهر و در شد که ابتدا لکه مانند است بعد  
 طاول نموده و آن طاول نامرشد و نقرخ کرد و در دانه علامان کوفت مانی زدا و شست  
 هر چند کوفت ثانی تر است نداد و لکن چون طفل پستان زایه را مکد پستان زخم زد و در  
 چنین بعکس چون زایه کوفت داشته باشد و طفل پستان و در امکید و دانه زخم خورد و در  
 قاعن چون طفل علاج شود و اسهال با و غار ضعیف تا حیرتی با مریض بگوید و طفل هلاک کرد  
 اما العلاج بعضی از حکما و در عن حیوه و در بدن بزا بکازند و شیر بز و با طفل دهند و چون  
 سبب از کوفت زایه باشد بایه حیوه دهند و از شیر با طفل خورد که شفا یابد و کلام  
 میفید است که در صبح کدتم صبح و در شب بطل دهند و در این لطافان و در این چوب  
 سیاه بلیست و حیوه سیاه بلیست مگر آنکه حیوه را با کور و با لایم و در مخلوط نموده که شفا  
 می خورند و شال مقدور و در شش کدتم در روز و با طفل دهند صفت شش  
 حیوه سیاه بلیست کدتم کرد و بنفشه یک شقال بلیست شست نموده یک شش صبح و یک شام

کوفت لطافان





شد و نباید چنان دانست که هر نفسی که با طمعه منقلب و از جهات معلوم گردد  
 و دیگر از علایق نفسی تقلب است که در دقیقه ۲ یا ۳ دفعه نفس کشد و این معلوم  
 که در سلاطین دقیقه ۱ دفعه نفس کشد و در خال دویم و سیم ضیق نفس بود که در  
 که گاهی نزدیک هلاکت رسد و ضیق نفس شد بدین تر است چون حی باشد و در غم فتنه  
 بعد از خوردن غذا نفس نکند و در علالت که بکشد و جع و سبکی در صدر و خواجه  
 سخت نفس و ریه و وجع او چندان شد بدین نیست و دیگر معالجت و این معالجه در غم و  
 خشک و کم تر شد و بلغمی خارج کرد و مانند شیشه کلاهت و معالجه در وقت بلغم  
 خواصه در حین خوابیدن وضع که از خواب برخیزد و اگر شکم در کلو است که چنان خیال  
 می نماید که سرفه در کلو است و در انتهای مرتبه دویم و سیم نفس خارج کرد و بجهت دیم کرد  
 کرد خارج شود و گاهی سرفه مانند سیه سرفه است که بطور منفصل بدین چون حی فی حال  
 شود در فاعله سرفه است که با این خواصه نزدیک بمرگ که از سرفه بالمراوده شود و این  
 سیم که خارج می شود گاهی منقلب است و گاهی شبیه آنچه مانند خوردن پیر و در وقت  
 این دانه فاست و بند و ناله با هر چهار زویه خارج شود و مقدار و چون که از نفس کشد  
 مختلف است در فاعله در بلیست و جهاد ساعت دوسه سرفه شود و چون بلغم کثرت  
 دلیل بلیست ریه که نزدیک بمرگ است علایق که با طمعه علی پر کوبیا و زویه سامعه غیر  
 معلوم شود و در ابتدا چون دانه فاک باشد از عمل پر کوبیا هیچ نیست و چون دانه  
 ما بیشتر شود خون در تحت زویه پر کوبیا نماید صدای کور است و از زویه سامعه صدای  
 نفس مسوع شود بلکه صدای خرچشید شود و چون تغییر در ریه پیدا شود از حال  
 پر کوبیا صدای طبل دهد و از زویه سامعه صدای مسوع شود مانند آنکه در شیشه  
 شخص حرف زند و در حین کلمه چون نفس کشد خلاصی محسوس شود اما علالت  
 عمومی و است فرال بدن که هرگز روز بروز در ابتدا است و چون حی فی ظاهر

بزر

برخی فرال است دهد که گویا عضله در بدن نیست عضلات شقیقین فرود رود  
 عظام و جبین بر مال گردد و عینین کوزد و بدین کیند و خود منقبسط جلد کشیده  
 خشک گردد و مریض چنان نماید که عظام است با جلد دیگر از علالت عمومی حی و  
 است که در عصر بروز کند با علالت مخصوصه و گاهی در روز و در غم این حی ظهور  
 شد و بعد از حی عرق زیاد کند و در فاعله نزدیک جع است که خستند و ریه که در فاعله  
 حی نانی شود نبض در این حی سریع و گاهی مطلق است و دیگر از علالت عمومی زیاد شد  
 عرق است و در ابتدا از عرق که چند مواضع از بدن است و بعد چنان عرق کند که همه  
 بدن تر شود و این عرق از جفت و عرق و خواصه در بلیست و دیگر از علالت عمومی  
 است و چون تنگ را فستادند با وجع و دیگر نظمه در بدن بلیست و در فاعله  
 و ناله و این علالت بدین است دیگر از علالت عمومی علالت است که گاهی زبان  
 خشک و سوزانند و مانند گاهی است که با هر یک جوع بهم رساند و در بول اینان خبری  
 فهمیدند و مکرر که با لای بول یک چیز است و این نیست مگر جری و بل علامت است  
 از علالت عمومی نه جوع است و استقامت دینی نادر است و اگر این مردم بسیار خفا  
 هستند و بسیار بدین مرض صبور هستند و تحمل میکنند و بعضی بر عکس که خلق بول  
 و نزدیک بمرگ هدیایان طار شد و علالت صدای خفیف یا بدین ترکیب منقبض با  
 امراض اول و یک می شود با سل حلقوم که این مرض ساریت می کند و حلقوم که دانه می  
 ظهور در سینه بعلالت نکه صدای کوفه شود دویم و یک می شود با تیر و این در فاعله  
 رفتار این مرض در فاعله منقبض است که سالها بطول انجامد که گاهی ساکت شود و گاهی شد  
 کند که بطور منفصل است و در دانه بند می باشد و فاعله را که در بلیست ماه یکشد که بلیست  
 دفعه تمام ریه از این دانه مایه باشد و منفرج شود بکشد اما مریض و ابتدا میکند بلیست  
 دوباره نفس کشد و بعد چند وقت بلیست سرفه خشکی دارد که از این سرفه صبحگاهان سرفه



مناذی است و گاهی جمع بری در بهار حادث و بسیار دایر بقدری هستند و برنگ  
 یک جز این که در آن زمان بدای شود و کوی هزار و سیست دشت بعد نفس کشیدن  
 مترا و این حالت بایک ایام سال طول کشد که با سرفه بلغمی خوراک دفع شود و این بلغم  
 اندک اندک از دهان خارج گردد و کم کم در دو مقدارش بیشتر گردد و در آن  
 که از عمل بر کوبیدن و اسکول ناسان ظاهر می شود و در کم کم می شود و در روز  
 دو نوبت حتی ظهور رسد که یکی در صبح و دیگری در عصر باشد و در وقت وقوع  
 خاصه در پیشانی و چون عرض نهانست می شود منقل کرده مگر آنکه در عصر حدیث  
 بیشتر شود و بعد از آن که اسهال و نفق زیاد شود و فرست و تیج در دست ثواب  
 استقاء در شکم بدید شود که چون نیز بعد از یک چهار تا یک آب در معانی پیدا گردد و  
 چون بعضی غنی باشد بواسطه ندرت میزانی که می تواند نماید پس که این عرض زیاد طول کشد  
 و چون فقیر باشد در این حال زود میرد و چون مرض رونده و سریع باشد جمع علامت آن  
 الیه ظهور رسد تشخیص این مرض باید داده شود از زهر من ریه و در زهر من  
 حکم باقی ماند و قلب در غم معده زنده و در سل چنین نیست و در زهر من دندانها  
 بالمرتبیکین بایک و سل تفاوت نکند و در زهر لادن که کوبیدن صلی و اخی است و در  
 سل کوبیدن و در زهر صلی خوراک است در کوبیدن و مرض چون دفع کند و باشد  
 مشبه شود با ذرات الیه و این تشخیص داده شود چون شخصی چند دفعه نفس اندک تا  
 یقین است و دیگر مشبه شود با دم حادثات زیرا که چون لحاف متوجه شود بلند  
 کشد و همیشه مرض سرفه خشک نماید و در این صورت باید ملاحظه لحاف نمود غایت  
 این مرض در ابتدا چنان می دانند که این مرض مکرر می شود لکن در شرح زیاد  
 دید که در ریه دانه های زیادی جریب داشته است از این جا معلوم گشته که در  
 لاکه طبیعت بطریق مذکور دفع نماید و گاهی نیز فرج رفس و طحال چون کی فرجی خرد

این مرض روی دهد در صورت یا غیر حکما یا با بد و در فاعله مله می باشد و در  
 از چند جهت است اول بواسطه زیادتی مزاج دوم بواسطه جوشیدن رطوبت در جنب  
 فشا بریه نمودن که نفس قطع گشته و گاهی نفسنا میرد بواسطه پارسیدن بایعق بزرگ  
 در ریه که سکنار به کویم و دیگر بواسطه جوشیدن ریم بقدریست در مجرا ریه که ریه را می کشد  
 کرده و هلاک کند و دیگر هلاک شود بواسطه بلغم که چون قوت مدافعه بلغم ندارد  
 لهذا خفه گردد و دیگر بواسطه وقتی که تغییر راه جنبه را کند و هوای زیاد داخل جنب  
 شود خفه گردد و دیگر میزد چون دانه های که در ریه نام مستخرج اما از کشت نقد است  
 المعرفه مختلف است اول و افقش که از هیجده تا بیست سالگیست دیگر موافق مزاج است  
 که در دوی مزاج و بعضی مزاج دختار او شد تر است و در بلغمی مزاج و صفراوی مزاج  
 مرطاب او کند تر است و دیگر موافق فقری و دولت مند است و چون از این باشد بدتر است  
 تا طایفه ای باشد و در وقتیکه حی نباشد سیرت نشا نمر است تیج رشت فلانها الصو  
 مد شدن اسهال بقتل است نفق و ترشحات بدن عنش کردن و هندیان و از علامت است  
 چون بعضی بسیار خوشحال و امیدوار است اما العلاج اول حفظ احتیاط است که کسان  
 که مودعی می برند باید از ذرات بلوغ کاردی نمود که مرض عارض نکند و دوم چنین در سبیل  
 این مرض و بدین نوع نمایند که طفل را بایند که مشق کند خواصه مشق شانا نا انکه همیشه  
 کرد و دیگر از جمله مشقها آن است که هر روز طفل تکیه بر محلی کرده و نفس حق کشد و  
 در زهر زنده کند مثلا در اول است و نبش نفس چنین کشد و کم کم زیاد کند و هم  
 چنین و از زیاد خواندن و میخیزد نشیند آنگاه اطفال در مکتب می نشینند و نگذاشتند  
 که نفق و دخی با و زیاد داید و از فواضل باز هائی که بواسطه است اجتناب نمایند و  
 صفت با مضیبت نکند تا شد جلق مردن و در حالت گرم بودن نگذارند و آب سرد  
 مرو که باعث ترله شدن و ملرا به چنان دود و دهنه بیل است که آن طفل را بکرا عا







نقرش

فضل بچم در مرض رتبت که کم لا کون با منند که عبادت از نقرش بود و منند  
 ذاء الملوک تعریف از مرض نقرش عبارت است از مرضی که اگر نقرش در وقت  
 اوست بطور ذایره و خود را ظاهر کند بای و جوی در مفاصل پا و اخضا ص دارد  
 لبضت پاها و همراه اوست عوارضات مختلفه از قبیل علل های عضلانی یا التهابی  
 مثلاً آنکه خداوند نقرش را چشم ملتفت شود یا آنکه مشابه مذهب شود نیز التهاب  
 نقرشی نامند و عضلانی و چون عرق لسان که هم راه نقرش بود و اگر نقرش لضم و  
 مشابه با او همراه بود این مرض منقسم گردد به قسمی که نقرش خاد با قاعده و دوم من  
 با قاعده سیم نقرش با قاعده و او عبارت است از انتقال ماده نقرش به بعضی اعضا اما  
 نقرش خاد با قاعده معده مان اوست و لضم و نفخ شکم و خواب نین اطراف شمع که  
 در بعضی از مواضع و این مقدار است بنا که چند ماه طول کشد و مرضی که آنکه این چه  
 مقدار است ولی چون مودنی باشد از این مقدار است و آن تشخیص مرض کرد و چند  
 روز پس از مرض مقدار است مذکور و سکین یافته که نسبتاً بد و نقرش یا آنکه مرض  
 بیک حرکت عین خواسته نفسانی و خراجه جسمانی و جوی از اعضا بداید خاصه در  
 که نسبتاً به نقرش و جوی در اعضا که بند ریج و جمع سزایت کرده لبضت پا و استنداد  
 ناید به عین که گویا ماز و جوی در سبب پا کرده اند و با شش می خورد و شش شعله می شود  
 سبب و نقرش حرکت یافت و بفضل مذکور و جمع شدن پا بد و طول این و جمع نایک بود  
 و در روز دوم که تحقیق یافته و بی دردی در مفاصل جای ماند در ظاهر است بیکر یا بهر حال  
 و جمع با همان عوارضات بطور رسیده و نادر چند مفصل بهین نوع منجم کردند و  
 اوست تا بوزده روز از وقت بند ریج و جمع تمام شد و دم دفع کرد و بی عود نماید  
 مان و بیکر و اندک اندک عود و فاصله اش کم شود تا آنکه خداوند امان بکشد  
 کند و بعد دو و سه خواسته در پاها و پا بهر عود کند و چون نقرش نقرش می شود و عینه

درد دارد و در این ذایره بوزده روز که حالت ابتلا است اشها مقدم و بر علیظ  
 کم موجود است و در سبب و سبب است چون برف و یا نبش و کبود بود اما نقرش من نا  
 قاعده خود را ظاهر نماید و بر سطح و جی عضلانی سال و جی مفاصل من که در این جا  
 مشبه بر ناح احمره شود و جی بیک مفاصل محدود نماید و نایک مفاصل ضا  
 انا و همراه است عدا اشها و لضم و در مذکور و بعضی از این خوارش مخطبه در اعضا  
 و بوزدی حسنی و شخ و باندک چیزی علل های مختلفه چون نیک نقرش غیر بطور رسیده  
 و جوی ناملا یم که خان شده و کاه علامت مذکور و حد باید و در هوای گرم خالی شود  
 شود بول با سبب کرد و در علامت مخصوصه او را بود و این مرض طول کشد تا احوال  
 الا مژده مفصل بر ملکی بطور رسیده و صلب و بلیت مکرر می شود و چون  
 که که مکتب است از ضعف و امل و نقرش بول که کاه در عضله یافت شود و در امتحان  
 ناخن و اجزاء مذکور بر این و در حقایق هوا خالی است اشخاص تفاوت کند که نیک  
 جبهه و در وقت از نقرش خواهد بود که هوای غیر خواهد بود اما نقرش قاعده او  
 عبارت است از انتقال ماده نقرش به لای و نقرش چون مذکور و نقرش اما نقرش قاعده او  
 که در خالی نیکه مرض مبتلا است نسبتاً و جی مفصل شکین یافته و ماده منقل کرد یا  
 با معاد که قلیج و لضم و بید شود و یاد آن بول که حقه البول بروز کند و کاه ماده  
 مذکور با نقرش و معلوم شود یا عرق لسان بطور رسیده و یا آنکه منقل عجل شده  
 حرقه حمره هوید اگر در خواسته نیکه مفصل و دم حاصل این و کاه منوجه حلقه  
 سوزم کردند و می تواند در غشای قلبه به نقرش کاردیث شود و کاه در جلد و این  
 مرجمه و شرابان مانند عظم خشک گردد و چون منقل به نقرش شود ضیق نفس پیدا کند  
 و کم در است منقل حاصل شد و همیشه مبتلا با و جاع و کاه اطراف که کرد و بر سطح  
 یک از علل یا از جی علل املک شوند و صفت نقرش این مرض کاه دیدن شد که نقرش

چشم شده









تغییری رخ نماید و از اعذیه منفرد و دفاعی بیست و گاهی در اینها خون بدین  
 و لذت کم که منفرد و منفرد و دم از ایشان بخاری کرد و نفق او بی شود که هیچ  
 تحمل را بجهت او نتواند نمود و اتفاقا اگر چیزی در بدن او در اید اسفنج و منفرد و خور  
 از او نشکند تا ندانند که از اسفنج و انتهای این مرض منوطست بصفت شد تا که گاهی  
 سفایافته و گاهی ناله ها طویل کشیده و هلاک کند اما جبهه این مرض در وطن در حلهای  
 که افتاب بکشد و زیاد ماندن در جاهای رطوبت تا یک چندان خسته و سرانجام  
 در بعضی جاهای بدجبهه دیگر عدم اعذیه جلد بک لایقه چون در کشتی نازماندن  
 که در سفینه محوم را خشک کرده و سوخته و مراهی دانند و اتفاقا می دانند که در ماه  
 در کشتی بودند و این در قدیم الایام بود بواسطه آنکه معرفت در جاهای سرد باشد  
 و مدت توقف ایشان در کشتی بجلول می نمایند و بی حال بجهت معرفی که در جاهای سرد  
 اند با اختراع آلات سفینه که بهشت و لا محاله می سازند چنانچه مسافری را که خال بدن در  
 طی نماید و قدیم بدیه ماه طی کردند لهذا این مرض در کشتی نادر است و بی در حقیقت  
 ظاهر آنرا بدست اندازند و آنرا در وقت اوست و در صورتیکه سیلان شد بدین بود  
 و باید دانست که این مرض زیاد نماید بکثرت و عود است اما العلاج ابتداء دفع نیست  
 که اگر از اعدام باشد مرض را منفرضاخته و در بعد بلهوا کوشند و اگر ممکن شود ایشان را  
 به بیلا فانت نقل کرده و استعافه نمایند که بآن چون نارنج و لیمو ترش و در اخذ نه  
 ایشان نباتات نازک کنند و در متعددین که اندر خود باشد بخوردن شیر بزرگ و تر  
 و سبزیهای سبز چون شاه و پیاز تازه بسیار سودمند است و چون قوی ضعیف گشته باشد  
 با استعافه مقویات کوشند چون کنه کنه و امثال او و در سیلان قاضیات نکادند و در جوی  
 کات مندی و احتیاط غیر مهیا و چون رعایت شد بد بود در دفاع نمیکند و نمیشود فصل  
 هفتم در دوا بطریقه و اجناسی که از آن فاع بول زیاد از غایت طبعی که بدن جبهه توانا

دوا بطریقه

بدن تحلیل رود و این بول که دفع می شود در دفاعی بیست و او را از اسفنجی  
 نامند و گاهی طبعی نیست و او را با اسفنج نفع نمایند اند مقدمان و جزئیات است  
 که گاهی در بعضی می فهمد و بی در دفاع چندین بدین از برود غار منسوبی است و  
 ضعف هضم و تنوع در حوضت معده بسیار است و فرما کول و از وجب بران حشمت و جمع  
 مقاصد بالیو لای حقیقت و بعد از این عوارض ظاهر شود بول زیاد و در و راه  
 بسیار که گاهی در ذات بسیار در و فیلد جهات من دفع شود و کم که عطش پیدا کند و هر قدر  
 آب نوشید بول خارج گردد و او بول است که در رنگ و صفر یا بلهتری که چون در ظرفی  
 نموده بهم زند کف زیاد می پیدا کند و وزن تر از بول دیگران در هزار مثقال پوز  
 مثقال از این بول که تر و در هزار مثقال بول طبیعتی می چهل الی شصت مثقال المانع  
 وجود دارد و بی در این بول از نورانی صد چهل مثقال طبع یافته اند و این مطلب بهر  
 شود چون بول را می سازند و دیگر از علائم مخصوص این مرض است عذ قوه باه و در انداز  
 استهنا را بدست و ما بلند جلویات و در غنیات و بر خمر چند با نهان سازد و بدین  
 عطش مغزی غلبه نموده و جمیع رطوبات بدن چون عرق و غیره صرف بول شود که بدن را  
 جلد خشک شد و مانند جوس کدو چری در دوا و هویدا کرد و این نیست مگر کس  
 جلد شکم بیست پیدا کرده و لذت مشرخی که در بدنی که گاهی استان بریزد قوی بک تحلیل  
 رفتم و در بعضی از این عامر شود و خداوندان این مرض را خیال زیاد بوده و همیشه معش  
 و مهوم بدانند که خیر که نامایم طبع ایشان بوده که طبع منفر کدو و کدو و کدو و کدو  
 در ایشان ظاهر شود بدین رج سامعه با مرض ضعیف است و استعافه ای می یازد فی پیدائش  
 بمرزد و گاهی تر دیک بمرکز تفرجی مانند سل زدیه یافت گشته و هلاک سازد ایشان را  
 رفقا این مرض نیست و گاهی ضعیف پیدا کند و گاهی شدت یابد و در هر ای که خنک  
 حالت بدین نازدهای رطوبت بارد و منتهای این مرض در دفاع است و بعضی چکا

عقیده بر آنست که هرگز شفا نیابد و همیشه منتهی بکشد از مرگ است و استقامت بر او  
 قرار یابد صفت شرح این مرض شانه و کلیه و لاله و لاله غیره باشد و در یک  
 تفرج و نیزه و این واضح است که عرض این مرض است لهذا در تفرج چیزی نیامد اما چه  
 این مرض محبوس است و در بلادرینا و در بعضی ادوات چکیده در پاره ای چنانکه در کتب  
 خرازی کوفت و سوزنی در ملاذ شلت و وزنی برده که در وسط چهار جلد دماغی رسید  
 موش یا میزد یا صاحب مرض تا بیطش میکشد لهذا حال چنان می دانند که علی ما چنین  
 دماغ هم می رسد و چنانچه او تفرج محبوس است اما العلاج این مرض را در ای مخصوصی نمود و  
 دین شده که از خوردن گوشت و اجتناب از نان و بیج و مرغ و تخم مرغ و کله خورده که بولکم  
 و شیرین و غیره که در این غذاها ایشان را باید محوم و تخم مرغ نیم پخت و لبنیات فاضله  
 باشد و چنانچه عطش که مورت فساد معده است نه پخت که گاهی با مرغ زنج و زرد و یا  
 آنکه کپه است در دهان نگاه داشته و بریزد و بر کسکی ضایع باشد و بعد از عطش تفرج  
 و بعضی از حکما فاضلات معده و بنای استقامت کرده اند چون کانت کبود و سکر و سکر و  
 سرب و اسهال و اینها را می خوردی و بخشید و چون سبب در کلیه باشد و انضام را می نماید  
 بعضی از طایفه را با اما مالک و بعضی طایفه را با مالک و مالک و مالک و مالک و مالک و مالک  
 استعمال افون منفعی دیده شده که ملاعت با و عطش کم و اشتها زیاد و بول فاضله  
 کشته است لهذا بهر سبب که در این اوقات دهند که غادی شود و آب گرم معده در  
 مشت بسیار خاندان شده که از انعام و مرض خفیف که یافته فصل هشتم در  
 که عبارت از داده جلد نام باشد و این مرض است که در چهار چند قبل از این در وقت کس  
 عمویت داشت و حال نادرا یافت شود و این مرض بد و منم یافت شود یکی در پاره ای  
 فی پاره ای بر پی لازم نیست مانند و دیگری که در او لاله نامند و جلد نامند و نامش اولی  
 که در پاره ای یافت شود و این با در صفت غریب هم رسد و یا آنکه در ساق و پاره ای که

جذام

در صورت

در مریض

در صفت این مریض پیدا شود و ابتدا که در موضع مذکور می رسند و مریض و مریض  
 او بیقراری تا بقدری برونه گردد و آنکه در ساق است تخم سخت جلد تپش و خیم که در  
 و در تپ جلد اعضا پیدا نماید شقاق مانند و بنوعی خفانت و سبزی بول و افرا پاره ای که  
 می نال گردد و تا جدام و این را قسام مذکور و صوم تر است و در بعضی پاره ای یافت و در  
 فاعله مریض است و اگر بدین بلوغ و شتاب هم رسد و این مرض خود را طایفه از او  
 مریضی بولهای بر و در و در کلهای صلب در چهره و صورت و غیره و عصب و عصب در چهره  
 و صورت یافت شود که بواسطه او کی صورت شباهت بیشتر پیدا کند و از این جهت او را  
 اکلا گویند و در این حال مریض سالم می نماید چون بد کله را خطه نماید چنانچه خفیف باشد  
 و که مانند بقدر شهادت در دیوار خلف کلاه می کشد و در چنانچه وقت بگذرد این کلاه  
 در صورت و اعضای دیگر بر و زکند بقدر خود و در بعضی و کله بقدر با فانی یافت شود  
 و در آن ایستاد چون کلهای کوفته پس رنگ بود و کم خون و این کلهای کاهه پنهان است و باج  
 و کله چون کلهای صاحب ضعیف و در این حال کلهای بزرگ ترقی و غریب تر گردند و چنانچه  
 خنک و کام و بعد از چند سال منفرج شده بکله را بخورد و در کلهای که منفرج شود کله را در  
 نظامی که در وقت دندان تفرج نیز پیدا شود و منفعی گردد و چنانچه کله را منفرج شود  
 و صدای آن اشخاص مختلف است گاهی منحنی و پیچیده و گاهی چون صدای اهل و ندان و با و با  
 ننگند و خلط و چون این مرض چند سال طول کشد شسته در ناظر بطور درسد که اصابع  
 خمیده گردد و چنانچه او متورم شد ناظر را در دست که خواهر بعضی پیدا نماید و منفرج  
 کسند یافت و در خم او بخوابی دفع می شود و اینها را این مرض بد است زیرا که در و در و در و در  
 و انحراف کرد و در و از انعام تغذیه بدن هلاک شود و تحقیق این مرض چون این مرض شبیه  
 شود با کوفت بواسطه کلهای تفرج و بحث الصوبت نماید و تحقیق در ادراک و تحقیق بولهای بر و  
 کله و صورت شیری اگر چه در کوفت مریض نیز میزد و ولی از مقلات می توان معلوم کرد





بطین و معانی هم پیدا کردند که از این علامات با وجود آنکه هنوز من مذکور بود و هنوز می توان  
 حکم کرد که این طفل از سوره تدبیر و صاحب خنایر خواهد شد و مستعدین یا اطفالی  
 بودند که علامات غلبه دم بودند مانند صاحب منظر و کا وقت ذهن و سرخی و لطافت جلد  
 با سرعت و ضعف بنفش یا اطفالی بودند که علامات بلغم چون ترال و سرخ و جلد و سخا  
 در لباط و در پینه و انفعال صورت و صغرت و بیاض جلد و صلایت و عظم قد و بدن و  
 بطول حرکات بدن چون خوردن و بلع و من در اینها غالب بود و اگر سهاها ان که در این  
 بودند بر خنایری و سرب بر جلد پیدا کردند و این اطفال را اگر زوده زخم در تحت  
 کوش ایشان یا زردی یا زردی و در معرتر بظهور رسد و خاصه زردی بزرگندان پیدا شود  
 و این اطفال بزرگتری که زردی و باندک بود و بیضه پیدا کنند و گاهی درم زیاد و زردی  
 یا بیضه ایشان سالان و خود من ظاهر شود یا بعد از بزرگندان و یا نزدیک ببلوغ که  
 بیضه و لبا کلفت شد و صورت متغیر شد و نزدیک ببلوغ بیضه بزرگندان پیدا شود و زخم  
 در غده های روافض عینی پیدا شد و در فاصد و در این حالت مراد مخصوصی حاصل شود  
 بسیار خیره و طالع در علاج و مایل بود و همراه اوشت که از هر صوره شد یک که از غده  
 لبخ حصین هم انقلاب است و مر و در حد فزیده و ملحه پیدا شود که چون بشکافند  
 کوچه ناغشای کاذب بظهور رسد و تفصیل این در کتاب کما که بیان شده اما غده های  
 مذکور بنا که ناچندان سال بیک حد بماند و گاهی یک غده بزرگتر و دیگری بزرگ شود و گاهی  
 مالهت بزرگند که منجر کردند و گاهی منفر کردند و این در حد فزیده است که وجه او منفر  
 و کما صلب و متغیر بجه جلد اطراف از زخم متصل باشند و کثرت های و از خرفی استغش  
 و سطحات باغشای کاذب پوشیده و درم مدفع از اذوق و بقوام و عنت و این قرح  
 عبرت رفع کردند و بعد از رفع از زخمی و اینها بماند که از ان تر بعد از چند سال می توان  
 حکم کرد که این شخص خنایر کشیده و گاهی در بعضی از اعضا و اما میل شیشه یا میل

یافت شود و بندرت علامات الثبات در او یافت شود و مواد خنایری زیاد و ثبات  
 بعظام بخصیص عظام و رخ دشت و با رخی شود و برآمد که های عظام چون برآمد کی مر که  
 گاهی ریم شد و بیفتد و زیاد دید که قطعه از عظم برآید و پیدا کرد و غاصد و ریم خورد و گاهی  
 ماده منجی چون عصاره و عظم ریخته سطر و خیم نموده و دوده و دوده کشیده و با  
 بین این و در فلما نیز برایت کرده ماده مذکور و بدین جنه عظم کلفت کردند که بزرگتر از برآید  
 نامند و گاهی به پینه سالیست کرده و موقم ساخته و مسحق نموده و در عظام انداخته  
 پینه سالیست کرده و مسحق و منقش سازد و درم از او خارج کردند و هم گاهی منفر اطفال و  
 عظم فخر اصلاح منفر کردند و این اشخاص را در مستعد و درم مفصلند و مخصوص مفصل  
 مزبور و من اما در فترت من بسیار بنای و مر و بوده که بدین جنه زیاد و طول کشد و است  
 مزبور دارند و مالت انسان و بلوغ که در این هنگام یار فضل باشد و با بدن و در مستعد  
 بعد از عرض ابله و جدری غیره بودند و این اشخاص را درم از او خارج کردند و درم از او خارج کردند  
 تا درم از او خارج کردند اما جدری غیره بودند و این اشخاص را درم از او خارج کردند و درم از او خارج کردند  
 نشستن در آنکه مرطوب بدو هوا و منزه نمودن در محله های است و گاهی مر و فغان و  
 بناید بدو و در صاحب خنایر بودند بلکه کفایت می کند چندی سوره بنیه که در ایشان بود  
 و هم چنین و کلا و اشخاص را درم از او خارج کردند و درم از او خارج کردند و درم از او خارج کردند  
 او کلا و اشخاص را درم از او خارج کردند و درم از او خارج کردند و درم از او خارج کردند  
 هفت سال که مستعد بودند و بندرت در ایشان این من بروز کنند و با بدن از ضعف و اجنه  
 بلغم مستعد بودند و بندرت در ایشان این من بروز کنند و با بدن از ضعف و اجنه  
 مستعد بدین من من بودند و با بدن داشت که زنا و صاحب خنایر زیاد و مستعد هستند  
 بسلان بلغم از غل و بسط چنین اما تشخیص این من بدو بلکه این من زیاد و مستعد  
 شود با کوفت و بدین نوع باید تشخیص کرد که در کوفت غده و موقم و درم از او خارج کردند





سرطان

وجع ندامت و علاج چنان است که در خون از برزخ کثرت فضل با دهم دوکان سر  
 یعنی سرطان بداند که سرطان مرغی است مزاجی که خود را ظاهر سازد بتولید شیخ جدید  
 در بدن عضو که شیخ مذکور هیچ شباهت با شیخ اعضا ندارد و بعد از خدی شیخ و دیگر  
 شده و ماده او بر عضو که منصب گردد متغیر نماند و این مرض می تواند در بدن  
 یازده موضع مختلف از اعضا پدید گردد چنانچه مشاهده شده که شخصی صاحب سرطان  
 بود و کما بر بود و در ظاهر و کما در باطن اعضا بود و چون دیده و کبک و غیره و این مرض  
 بسیار با لیست بطریق و موزع و در بسیار اعضا مشاهده که بدنت او را از عضو بی عمل  
 داشته اند و بعد از چند روز عود نموده و فقار او را در بر و در فایست که بدین جهت  
 رخا بیهوده و مزاج بهم می رسد و این مرض با اختلاف مواد و منقسم به پنج قسم است اول  
 که اسکر و س نامند که عبارت از سرطان می باشد که بر پوست نماند و در بدن با صلاحت  
 که بعد از مدتی مسخر شود و در جوف شایانی چون زائده کلاهی میخند و سفت و در اندک  
 آنها الما فی اصغر اللون و جود است که بسیار سرطان بد و در جگر زده اند و این در  
 اکثر یکی از غده های بدن برود و نمایان چون پستان و بیضه و مثانه و کی از غده است  
 متفرخ شدن جلد از موضع را با باند زان کشد که شباهت بقیه هم رساند قسم دوم که  
 نامند کاسر و ان روی تر از قسم اولی بود و ماده او بسیار ریشته است بهر که چون ماده او را  
 نزد جگر بند نمایند و شقیض بود که این ماغ و یا سرطان بود قسم سوم که نامند کاسر و مله  
 است یعنی سرطان بود و این نیز چون قسم دوم بود مگر آنکه صاحب آن سودا است که بواسطه  
 خود از جلد از ظاهر نمایان گردد و این اکثر برود کند در چشم و معان قسم چهارم که  
 می نامند کاسر و کال است یعنی ریشته و اسوطانی بود چون سلبه که در جوف اندام است  
 چون پاچه ریشته را سر ریشته و او نیز کما در دستان و بیضه برود کند قسم پنجم که می نامند  
 کاسر و کشته یعنی جلدی و او نیز بر تمام سرطان بود زیرا که در سطح جلد با لیست و هرگز

که بعد از

بمن

یعنی عضو و زوایا برود و است چون دکه صلب محدودی وجع و کم بعد از خدی  
 متفرخ شده و اطراف خود را فاسد سازد و اکثر برود است در غده بدن که مزاج از این فاسد  
 دنیا بدلیغی درون جلد و اطراف با وجع شود بعد از مدتی که زمان و معین نیست که  
 گاه یکسال و گاه دو سال طول بکشد و سطر اولین کشته و منفر و متفرخ شود ماده صلب  
 اثر او با کالبدی که بر عضو که بر خورد متفرخ شود و غده های نزدیک بدان موضع  
 مسخر کشته و این دلیل است بر آنکه مرض در مزاج اثر نموده و کم کوچی با حرد و عضو نماید  
 خواصه در لیانی که مرض را خواب منع کرد و در یک مرض چون گاه کشته و بتدریج حرم  
 بظهور رسیده و علائک نماید بواسطه انصاع عرق از ماده اکال نام استغناء اما جلیه  
 مرض محمول است و فی بعضی بلاد از یاد و در بعضی نادر است و در توانا کثر در سن  
 یاس برود کند و در مردان در سن کهنه و نادر است که قبل از جلد با لکه این مرض برود  
 کند و کما بر مودوی بود شقیض این مرض زاده شود از کما بر بودن نمای مرض و وجع با حس  
 و سمن و شقیض این مرض کما بر موضعی بود بدین معنی که در مزاج اثر نموده و با لکه از یک  
 عدد داند و کما بر بودی برایت مزاج نموده و غده های نزدیک بد و متفرخ شده و در  
 بدیهه حاصل شود و این مخصوص است بر سرطان و اسکر و س نامها و کال کاسر و مله  
 شود و قورم غده های باقی است که در ابتدا همراه است و یا بواسطه اثر ماده سرطان در  
 آنها برود اما العالیه باید دانست که این مرض را دوائی مخصوص بود و چون در ظاهر اعضا  
 باشد بمعالجان جراحه از قبیل استعمال مرهم کال و اعمال بک علاج کنند اگر چه کثیر شود  
 می کنند و بفضل این مرض یا معالجان و اعمال بک بفضل از کتاب جراحه ذکر شده و  
 در باطن اعضا بود حکما مملکت اگر چه بعضی از حکما الفار از مفید دانسته اند و  
 باید بمقدار زیاد استعمال نمود امون که سبب اضرار نماید و چون کشته که با لکه  
 سرطان با لکه از چون سرطان داغ و ریه و ریه و کبد و کلیه و بیضه معالمان در شقیض



امراض کامل بود و از همه اشیاء است معرفه سرطان معده نادر و امراض معده استیاء به رد  
 ندهند اما سرطان معده که کالین دلاستامات نامند بدانکه مریض در زمان بروز  
 معده مستعد سرطان بود و دندان پستان و عنق رحم در افعاله این مرض در کونک  
 شیخ غار من شود که نادره سرطان در جرم جداران معده و بخینه و بدین واسطه طریقه ضخیم  
 گردد و گاهی غشای مخاطیه معده را متفرج نموده بعلا مات فی نمودن می آید و دم مخفی  
 بندرت در قعر متوجه صفای کشته و متورم ساخته هلاک کند و گاهی طبعیت صفای  
 از ظاهر وصل گردد و دماغ ابدان سزایت قرحه و گاهی و غشاء معده نیک شود و با وجود یکدیگر  
 بزرگ شود و گاهی برعکس میزند و این در وقتیکه که سرطان در باطن معده بود یعنی  
 بروز این مرض بدانکه این مرض را سرطان امراض حاده شدید بود که چند ماهه مریض  
 ملتحق نیست همین قدر که در جوی و معده بدینا می یابد بعد از این مقدار معده  
 و جگر که تسکین یا بدین چون که غذا خورد و گاهی بجز حس نفاد و معده چیزی دیگر نبود و قو  
 ها خسته غفلت و در طریقت از پی دندان بافت شود که یا نفع و یا مالح است و بندرت  
 فی کنند و در بعضی غذای نباتی و در برخی حیوانی نیکو تر تحلیل شود و کم خلی نشود  
 که خلق شوند و بی میل بکارهای نفسانی و جسمانی شوند و این علا مات انداز طریقت است  
 بود و بندرت هیچ آلات هاضمه منقرض شد که بعد از اکل در غذا احساس نفاد در فم معده  
 نموده و وضع کبر و حسا و زیاد دندان و گاهی غذا ترش شده یا فخر گردد و فی وقتیکه  
 فی زیاد شود هنگام معضم و بندرت متورم شود و در فم غذای ماکول بود یا بلع  
 لریج و بندرت صفرا در فم معده و جعلیت با سوزش و گاهی و جوی با خوش که متورم  
 شود تا صدمه و گاهی چون شغاع حرکت کند مانند و جمع عصبه در این حال چون در معده  
 لمس نمایند احساس شود صلابت بعد از فم مرغ و گاهی بعد از سستی که غیر مساوی و  
 ناهموار و گاهی این صلابت حرکت تواند نمود که مریض چنان خیال نماید که معده بزرگ است

و از علل ریح می توان مسافت معده که معلول است اسهال را فرمود بدین نوع که مریض در این  
 معده که صلابت واضح ندارد و سرطان همان غذا است و دندان در این مرض گاهی نرم و گاهی  
 احمر تا سفید است و عطش در این مرض چندان نبود تشخیص این مرض باید دانست که  
 این مرض می تواند مستند شود با وجع عضلانی معده و التهاب مریض معده و اما وجع عضلانی  
 بدین نوع تشخیص دهند که در او وجع مفضل است و از نشانه تسکین باید و در سرطان  
 برعکس بود و از التهاب مریض بدین نوع تشخیص دهند که در التهاب مریض مصلحت محسوس  
 نشود و فی سبب این باشد بل شی علی طلب است مانند باغم مخفی دیگران که در این بنیه و رنگ  
 در جهه در التهاب مریض می تواند نیست اما العلاج چنانکه ذکر نمودیم این مرض را علاج  
 و دوائی مخصوص می شود و بی باید عوارض این مرض را رفع نمود و از قبیل وجع معده و غلا  
 همم در این جا استعمال شود و دوائی خوش و محمد است از برای اسکان وجع چون جوهر زرد  
 و بلسم و سکران و اشالان و از اعلا به غذا های پر معضم باید اختیار نمود و از  
 محم طریقت و اشالان فصل دوازدهم در موش مرنک و اوعیان و مرنک و مرنک  
 مرنک که ماده چون میوه با انسان بر خورد مرنک مرنک مرنک و مرنک و مرنک و مرنک  
 مرنک ابتدا از دایت برز کرده از او بابت بکری است نموده و از او با انسان و کندی این مرض  
 خود را ظاهر می سازد و چون دایت برزیده و مرنک مرنک مرنک و مرنک و مرنک و مرنک  
 مرنک و چون سبب این در این غذا و گاهی و از خوردن با و سزایت کند بدین نوع که کهانی جو  
 مرنک دندان دیگر است حادث شده که با دندان و مرنک مرنک مرنک و مرنک و مرنک و مرنک  
 مرنک است و بجا و دایت و مرنک مرنک مرنک و مرنک و مرنک و مرنک و مرنک و مرنک  
 مرنک و علاج بود بواسطه سزایت و دایت مرنک مرنک و مرنک و مرنک و مرنک و مرنک  
 مرنک و اشالان و سائر جویان سوده باشند اگر چه اینست تا سبب جهاد و نند و می توان  
 کار بکنند اما چون ماده این مرض را فسیل است کند و اگر سزایت و مرنک و مرنک و مرنک و مرنک

موش مرنک

منجی در دست داشته باشد قدیمی در بزرگت با و خوردن این علایق مانده و در کمال  
 که چند روز معیشت کمال در بدن رخ نموده و یک رسته از اجزاء در دم و قاعه نزدیک  
 بد و ظاهر شود و در بعضی مواضع بدن چند لکه بیاض بهم رسیده و بعضی که زردی  
 متفرخ شود و بر بدن های نزدیک باز عضو متورم شده و متفرخ گشته ماده از این  
 بالایل و در این حال مزاج را تغییر می فاشن و نموده رنگ تمام چون قلع گردد علایق مخفی  
 ظاهر شده از قبیل خشکی زبان و اسهال لدم و هذیان هلاک کرد و مصنف گوید که ناخا  
 دیده نشده که کسی از این مرض شفا یابد لهذا ذکر علایق لازم نیست و چنانچه مذکور شد  
 بهتر است که چون این مرض در او پدید آید و در او بکشد او را بابت تمام در امراض  
 مرگانه که می نامند ملاحق و کمال بد آنکه چون آلات لازم معلول گردد تغییر در شکل  
 حجم و قطر ایشان پیدا خواهد شد که این علایق از بیم مرضی منوم شده می شود و علایق که منوط  
 بالشان است مختل گردد و از جمله تغییرات دل غلیظ و حجیم شدن آنها و قضا که چون قلب  
 جلیل بود بعد از تسخیر قلب کاذب و بیدار کرد بود و در وقت حال طبیعی یافته اند  
 و در چنین طحال و غیره که به بر عکس بود که جای غلظت رفت و مزال پیدا نموده اند  
 و آنرا از حالت طبیعی که حالت نرم و رقیق تر گردد و چنانچه قلب را که به نبوی دقیق یافته اند  
 چون غشائی در بیم از تغییرات صلب گردیدن است که در جمیع ایشان تغییر پیدا نکرد  
 از صغیر و کبیر همین صلابت پیدا کنند که کاه مانند استخوان صلب یابد چون غشائی را که  
 قلب و کبد و طحال و غیره بیم از تغییرات لب و منقبض شدن آلات و این تغییر مخصوص  
 است در دماغ و طحال و نافه و در کبد چنانچه صلب شدن جزو آن و این و این بغیر که  
 کامل و کاه ناقص است و این علایق مخصوص است در آلات خوف چون قلب مناسه و کاه عکس  
 چون وسیع تر شود و دیگر از جمله تغییرات یافت شدن کلبه لب سلطه کل و دیگر از این است که  
 کاه در جوف او که با بیدارند و این کاه کم اکثر در کبد یافت شود و در دماغ که غلظت

دو دست

در امراض آلات

است و کاه الخ سخی شود چون قلب کبد باین دانسته که بواسطه این تغییر است که در تسخیر  
 آلات بهم می رسند شکل وضع ایشان متغیر خواهد شد که با جانی شکل و با شکل دیگر شود  
 و اگر نتیجه این امراض استقامت بود تسخیر از من داده شود از علل فرغ و سامه همای  
 مرض کاه خلق بود مثال آنکه مجرای بطن که قلب در چنین سدد و نکشته متولد شود و در  
 مرض قلب باشد یا آنکه کبد که در ماه هم باید تحلیل برود و زنده متولد گردد و در آنکه در  
 کبد عظیم تر از سایر آلات غذای بدن بود و کاه این امراض عرضت چندین کبد از اطراف  
 عرق و مرض طحال بواسطه توبه در مرض قلب از نواح امری نفوس اما علاج عموم را به  
 باید کرد و این در ابتدا است ولی چون بکال رسند معالجه پذیر خواهد بود و چون لازم است  
 دانستن امراض مذکوره را مفصل لهذا مرض قلب را احشای را در این جا ذکر خواهیم نمود  
 این باب شملت برده فصل فصل اول در متغیر شدن تسخیر قلب و تروپشهای و دیگر  
 او برین ادری فصل سیم در خوا فرس که مرضی است که بواسطه او صورت کبد شود چون من  
 در قلب فصل چهارم در کرم کبد که می نامند کبیر و قوا فصل پنجم در کوفت کردن کبد  
 کبد از حالت طبیعی که سبب نامند فصل ششم در حصان مزاج فصل هفتم در بر فاق فصل  
 هشتم در مرض کلبه فصل نهم در سلعه مخدات فصل دهم در حن روده که فشی از الیاد  
 است اما تغییر جرم قلب و تروپشهای و بیاید دانست که عینه معرفت در امراض قلب که  
 است دانستن صلبت و وضع و محال قلب را در دماغ الحوت تا در وقت بعضی بودن توان  
 مرض او را تشخیص داد و این دانسته شود از علم تسخیر و علل فرغ تسخیر او که در کاه جلی  
 کانه ذکر آورده است اما علل فرغ بدانکه چون این عمل در عظم فصل زهر و جیب نماید الی  
 چهار ضلع صدای واضح است و اگر این صدا کمتر از این محل بود دلیل علیت دیگر آنکه  
 باین دانسته که قلب اسه صدان یک طبل است که در صورت عدش و فیه بی باد از قوه  
 کاسه مفهوم شود و دیگر در صدان یک کوبک ترود و دیگر اشکال از بود و چون قلب در







چند نیا د سینه که بود نبض در این مرض چند از خللات پیدا نکند و گاهی دم در آن  
اعضا توقف کرده و موزون دلی تا او را بر شود و در زمان بشا که سیلان دم در هم شود  
و گاهی استقامت در به ظاهر و سینه هلاک نماید اما این نیز که عضو وقت پیدا کرد و سر  
پوشهای قلب است که بدن طر حرکت نشان منوعست علامت او جمع چون علامت آن  
سفر است که ذکر یافت مکرر در این جاذبای دیم قلب که خفیف تر از اولت مسوم کرد  
و بنوعی بقا عا شده و شران صلب گردند اما انور این دو لا اراط یعنی کایه بودن سر و پشکا  
الرحی و معلومت که از این علت در وقت انباشتن بطن چه دیده اند خون بلا رحی  
در ری زان دم در بطن در بطن نلکوناید و بطن چون می خواهد بقاعد طبعی جیب خو  
خالی از خود کند و بعلت مذکور نمی خورد لهذا متواتر حرکت نماید از این علل بطن مذکور غلط است  
شود و طولی شود از طول و بالعکس در بعضی بطن قلبی عرض طویل شود و بعلاوه  
علامت و عوارض آن که از منته قلب از غل خود پایش توفد و در حلقه تا وسط دندان منعم  
و هشتم بدن تا با بخلط طبعی از یاد است که چون لیس کند چنان نماید و نیز با نکه خلطی  
واسطه بدست می خورد و قلب در وقت طبیعی گردد که از غل فرج در قطر طولانی و منعم  
شود و یکی از علامات مخصوص است که چون در این طرف چه وضع دوم منند صدای  
الرحی را باید شنود که در بطن نبض بویست که نامل بیاض از جواب گوید چون کوین  
در تقعر مری گذاردند صدای قلب از شران شنود و این دو علامت مخصوص این  
است که همیشه با این مرض همراه است اما این نزد و لا اراط که عضو وقت پیدا کرد و سر و پشکا  
الرحی است و از این علامت نیز هم آثار طری را حین نماید و در وقت دخول در اراط صلی است  
شود مانند خراشی صدای اول و بدین نوع بود نبض در این مرض ضعیف است اما جمله این  
نویس که مذکور شد اگر و در وقت و در طفا اخلقی کایه از آنچه ریا حمره نفرین صلی  
عادی و بالعکس باید هم که خداوند از مرض قلب مستعد نفرین فاصل شد اند و این خبر

آنگاه این مرض بداند که این مرض من و عسل علاج و بی نیا که لایقه می تواند اما لایه داند  
بسیار اما العلاج شرط اولت نیا که لایقه و اجتناب از حرکات و عیض حمام و از شر قی  
و جای و مشروبات و از قیه جان خانه و از غده نه منقد که مختلفه قی و فرموده و در ابتدا  
مرض استحال از قیه جات در صد و محدت حست مرض خواهد بود و بجهت از یاد طری قلب  
استحال در دنیا عالی از منعت بود بدین نوع بکیرد در دنیا الی ام بخورد و در ویرت  
تا شد جای دم کرده و در یک روز بعد لغات نبض که هفتاد و نوبت با چنین مطبوخ فیند  
و از این چنین است طوطون که تفصیل آنها با آنچه جات فرنگی در فرامادین گرفته اند <sup>طوطون</sup>  
فضل دیم در مرض او بیزم اراط و عوارض است از انباشتن با در عضو در جرم اراط  
صالحه که بدین جهت حرکت انباشتن ابطا او زیاد شده و بمرور اراط وسیع گردد  
ان قطعه مانند جانی گردد و چون پنجمین این مرض خفیه بود اگر ضا جانی از این مرض و در اهلا  
کردند علامت این مرض نبض که چون دست در با لای و گذاردند احساس خری شود و مانند  
آنکه کوبه خری نماید و چون گوش گذاردند صدای نام شنیده شود و همراهِ عوارض  
که از منته مرض قلب چون حش نقل و ضیق النفس نهایت که کایه بدین واسطه خواست  
منوعست و چون این مرض موفد نشانه مضیبه نماید لهذا کایه تکلم و با عیض <sup>بسیار</sup>  
و صورت بود که در و نادرا این مرض در اراط بطن بظهور رسد و علامت آنست که لا  
بطن از حد ضرایب شران مذکور در حرکت منستند و چون دست در آن محل نهادیم  
صدای کوبه احساس شود و این مرض با وجود که تشخص اسان است ولی علاج مشکل  
و باید دانست که کایه از منزال بدن و بطن بواسطه جوع و غیره ابتلا از بطن و در با وجود  
این مرض بود اما العلاج چنانچه بکیرد که در منته معالج اطل نماید و لهذا لایقه  
بکامحت و از ادویه در دنیا استعمال فرمایند و بجهت ضیق النفس بن و در و در و غیره بکا  
برند و هم چنین شلما انصهار و امیکا مضرتنا شد و الله اعلم

مراد از حق و حق الله از این فراموشی که در امر الله

عظم





BLANK PAGES

160

161

162



۳۲۰



۱۰۰-۱۳۱

*Foliated 4/20/90 J.M.A.*





END OF REEL  
PLEASE REWIND



